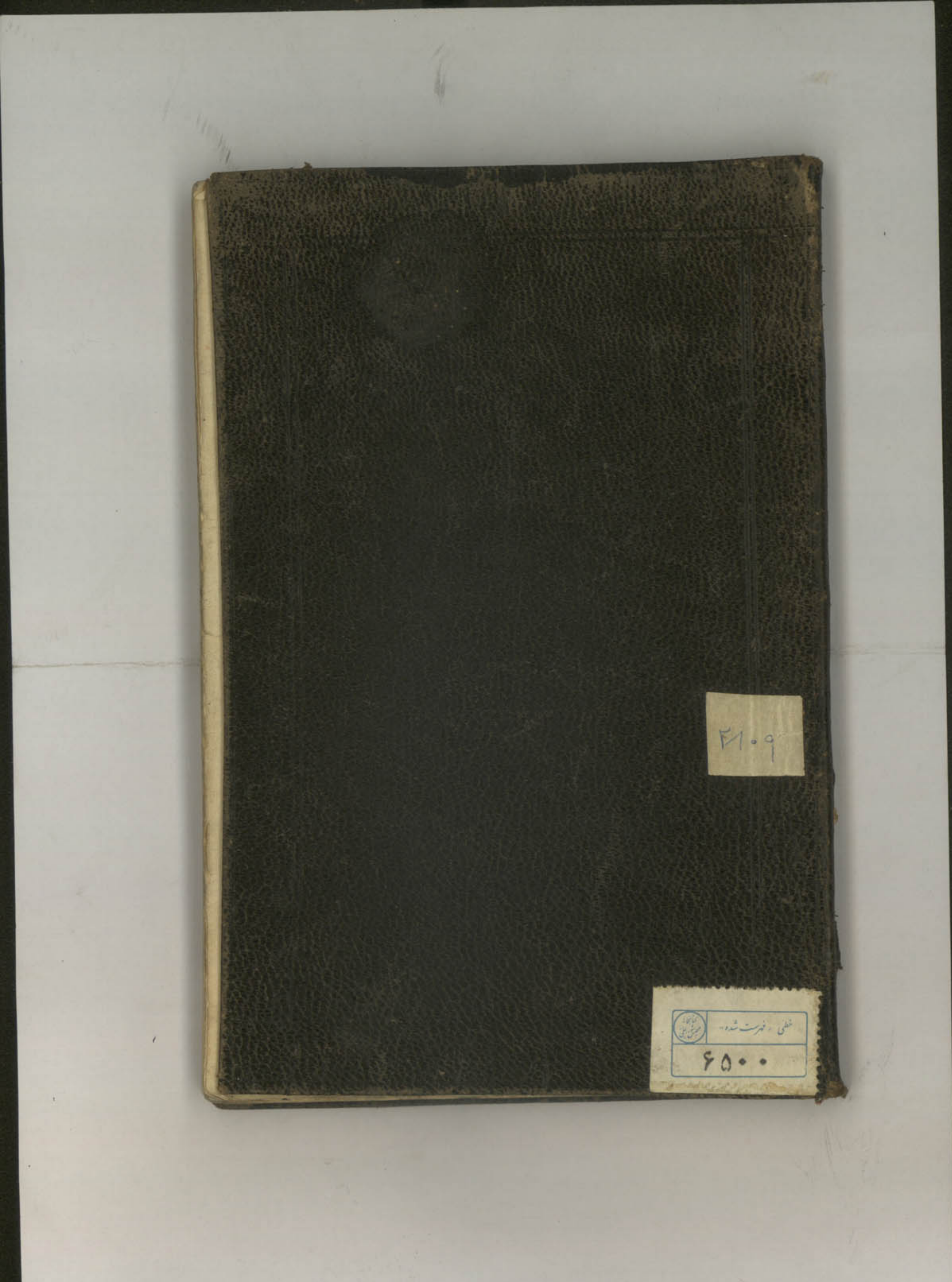
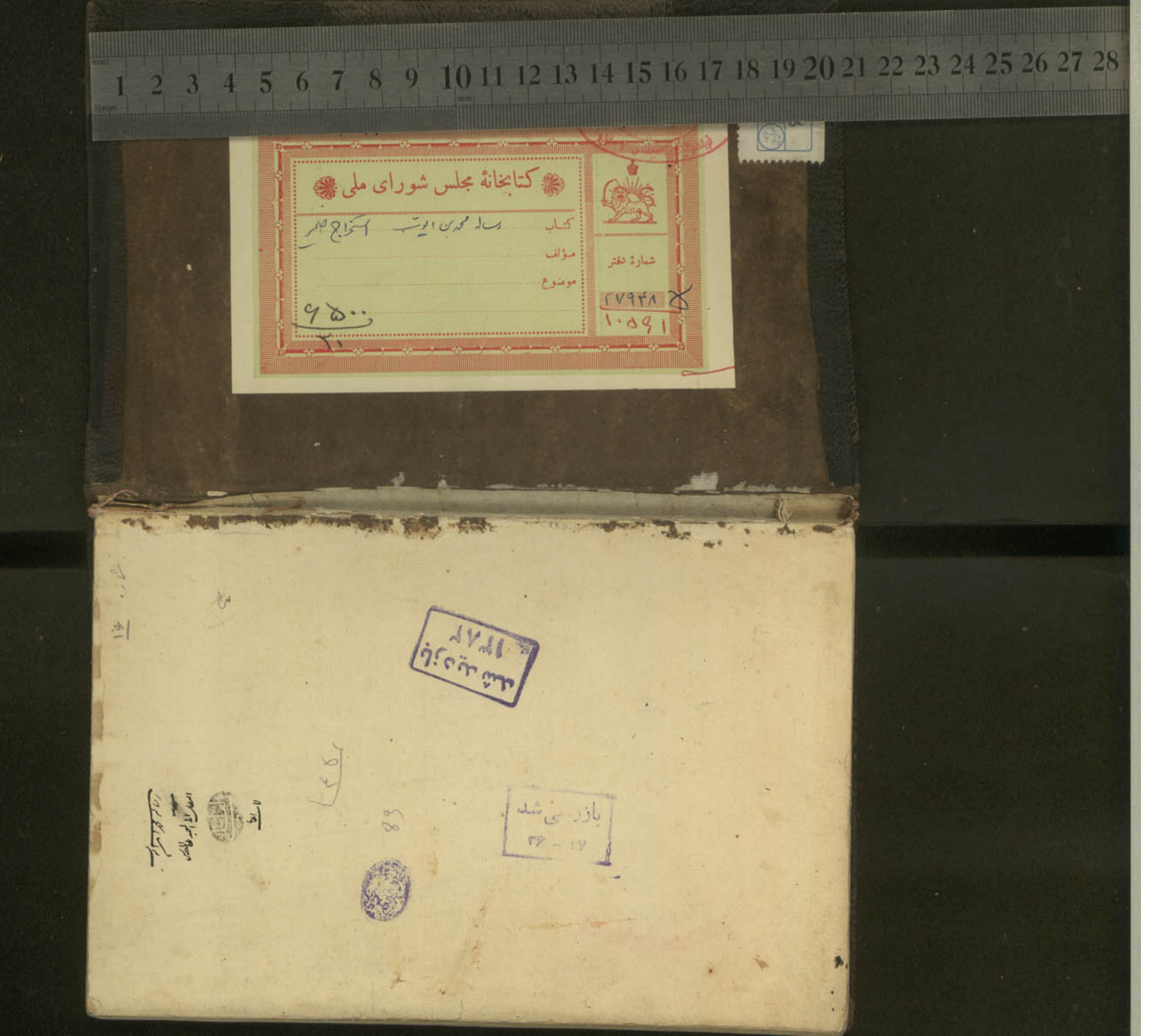
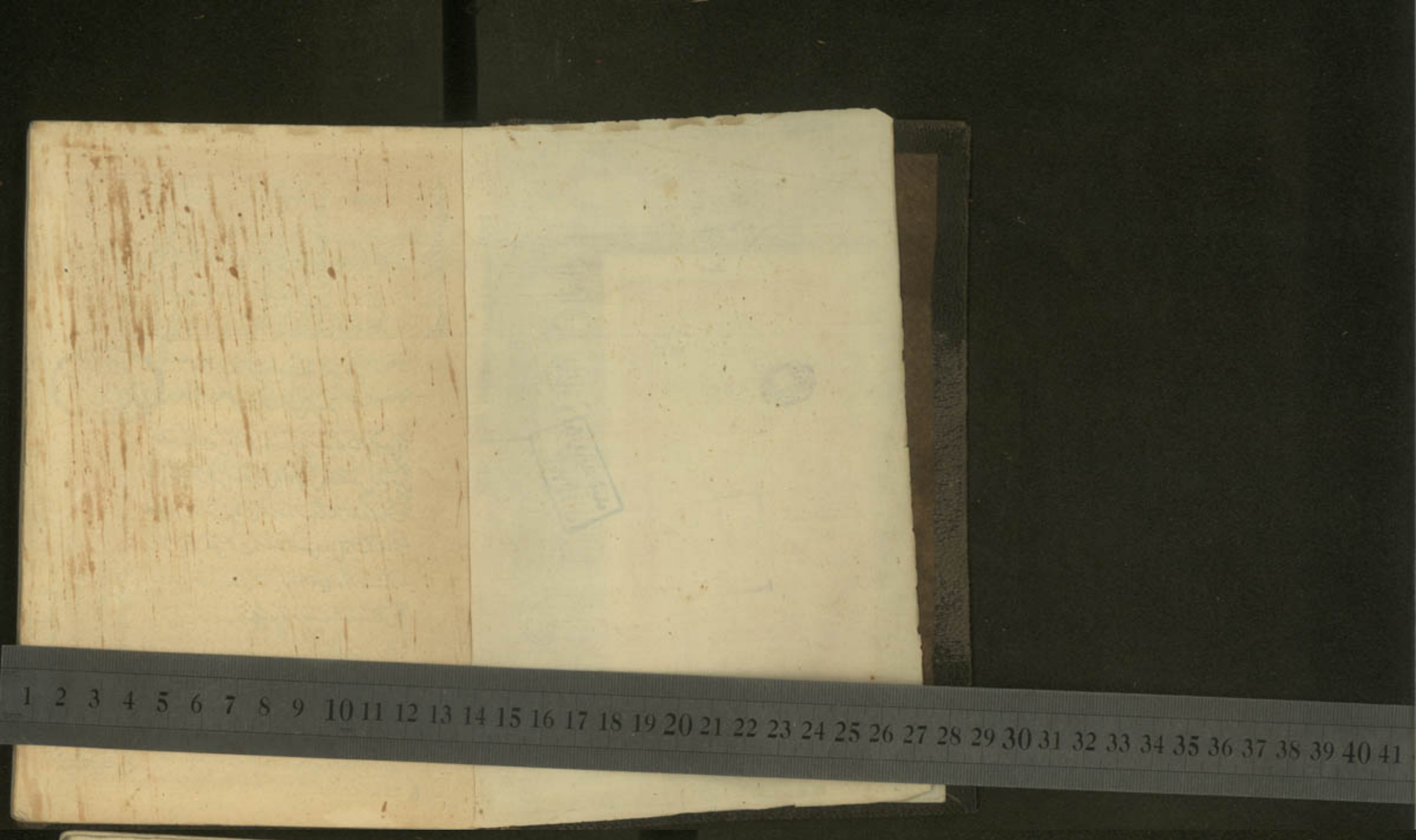


۴/۰۹
خطی «فهرست شده»
۶۵۰۰



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ دفتر
۲۷۹۳۸
۱۰۵۹۱
۶۵۰۰
بازدید شد



رساله محمد بن ایوب در مسائل ضمیر و خبی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد المصطفی و ولینا علی المرتضی و صحبه المجتبی و آله الاکرمین والامجدین والافضلین اما بعد چنین گوید محمد بن ایوب الحاسب الطبری رحمه الله که بسیار کسان را دیدم که راغب بودند بر استخراج ضمیر و وقتی محبت داشتند که کسی در دل اندیشه کند و یا در کف دست چیزی پنهان کند غیری از آن بگوید و آگاهی دهد و ندانستند که در این معنی سخت آسانست بر کسی که علم نجوم بغایت داند هر چند که این طریقه است از جمله جزئیات احکام نجوم و شاید که در وی خطا افتد بوقتها از بهر پنج سبب اول عمر دراز و مدت فراوان تا بر وی محیط تواند بودن دوم آنکه هر کسی در این معنی دعوی کنند و گویند که دانیم و ندانند بوقت برهان این علم در مانند

سیم آنکه ضمیر کننده و پرسنده ندانند ضمیر کردن و پرسیدن چهارم آنکه او استخراج کند و داند لیکن در کار تعجیل کند و شتاب کند و شمارها برابر نکند و بر یک شهادت حکم کند پنجم آنکه چون دلایل بسیار باید در وی بسیار باید گفتن و ندانند که کدام دلیل را پیش باید داشت پس چون ما دیدیم که هیچکس از متقدمان در این معنی تصنیفی نکرده اند که بر آن اعتماد توان کردن و در کتب متقدمان یاد کرده اند خواستیم رساله مفرد در این باب ضمیر و وقت و مسائل یاد کنیم بر این طریق عبارت هر چه آسان تر و به عبارت هر چه سبکتر و بر تاکید تمام هر چه درست تر چنانکه هر که خواهد بمراد رسد در یاد کردن از شرطها که ضمیر کننده و پرسنده را بکار باید چون خواهد که استخراج ضمیر صواب و درست آید به هشت شرط ضمیر کننده را بجای باید آورد و چهار شرط پرسنده را اما شرط اول از آن پرسنده را که ضمیر درست بیندیشد و وقت نگاه دارد دوم آنکه ضمیر نا کرده نگوید که دوش ضمیر کردم خواهد که بشناسد که منجم ضمیر او تواند دانست یا نه سیم آنکه چیزی پرسد که مهم ترین شغلی باشد وی را چهارم آنکه در ضمیر هیچ شرطی نیارد چنانکه گوید مثلا مرا سفر بهتر یا حضر پنجم آنکه دو سه ضمیر یکبار اندیشه نکند بلکه هر شغلی را ضمیری کند

دیکر دو وباز بردن ابه دانه ام حوز هفت شد دررقص افشانه ای اب خورد و ابلاق بود که تا دوازده روز متعاقب باران ابه

واکر یک باره کار و ابر کنند جای دارزار اینه غلا باشند واکر در دهر ... ان محوزا جوزا شد یک زرع در فرباد کند بزر بچه

در انولایت حوز زرد و اکر سباع صحرا یا جنکل کو ایلا اب دانه امده فریاد کنند و سباع دیر با ایشان مرافقت نماینه لشکر ...

[illegible]

ششم انکه وقت زوال از منجم ضمیر نپرسد که ساعت وقتی باشد که

هرکس طالع انوقت یادت شو انکرد هفتم انکه ضمیر ان روز برسد که

افتاب باشد پس اکر میغ باشد باید که پیش منجم ان التهابا باشد که بدان

ساعت تواند پیدا کردن هشتم انکه چون منجم را ببیند هیچ سخن نکوید تا

بفرماید که ضمیر فرا کیر چون منجم ضمیر و طالع وقت معلوم کرداند که سخن کوید

اما این چهار شرط منجم اول که چون کوید که ضمیر دارم بهیچ شغلی مشغول

نشود تا ان ارتفاع کرفتن دوم انکه طالع و درجات اوتاد و چهار یک

خانه و دوازده خانه و مواضع ستارکان و سهام و دلائل احکام بر وی

بنیارد جمله بهیچ چیز دیکر نظر نکند و سخن نکوید سیم انکه بر یک شهادت حکم

نراند بلکه از دو و سه شهادت قوی تر بستان بکوید چهارم سخن داند از سائل

کوید چنانکه جولاهرا الحکم نکند که ملوک را تا همه صواب اید در یاد کردن که فایده

در دانستن ضمیر وقت چیست و چونست طریقها در استخراج این بسیار

کونه یاد کرده اند و بسیار کونه بر دست دارند هر کروهی و در ان هیچ

فائده نیست اکر همه را یاد کنیم خاطر ملال کیرد هیچ فائده از ان حاصل

نشود و از بهر انکه ما طریقی که اعتماد جمله حکما بر ویست یاد کردیم در این

[illegible]

تصنیف انکه صوابتر یاد کنیم بتجربت و قیاس و دلائل مستولی بر جایکه حاجت آنست

اما فوائد استخراج ضمیر چهار چیز است اول بکویند که سائل چه اندیشه کرده

دوم بکوید انکه دلیل بران اندیشه کدام است سیم انکه حاجت بر اید یا نه چهارم

انکه حاجت کدام سال یا کدام ماه یا کدام روز بر اید و تمام کردد و غرضش

در استخراج چیزی بود اول انکه چیست و از چه جنس است دوم کیفیت وی

سیم لون وی چهارم طعم وی پنجم عدد وی ششم وزن وانکه باشد که

زیادت از ان بیرون ار و از تیزی خاطر تا انجا که نام کیرد و پس ما اصول

اصول بتحقیق یاد کنیم در یاد کرفتن که مستولی چون شناسد بر اجزای بروج فلک هر وقت

که خواهد که احکام مبنی بر مستولی الجزهای طالع افلاکست و خطا رفتن

حکما از شناختن این مستولی نباشد که بر جزوهای فلک ما این حال را

ظاهر کردانیم تا نیک بشناسند چون خواهیم که جزو طالع را و دیکر جزوهای

فلک را مستولیات بشناسیم خداوند برج را شش شهادت دهیم اکر

در انخانه باشد از ا مضاعف کردانیم و خداوند شرف برج را پنج شهادت

دهیم اکر در اشرف خویش باشد انشهادت مضاعف کردانیم تا ده شود

و خداوند از حد را چهار شهادت دهیم و اکر در ان حد باشد مضاعف

کردانیم تا هشت شود و خداوند مثلثهٔ نخستین را سه شهادت دهیم و اگر در
انجا بود مضاعف کردانیم و خداوند مثلثهٔ دویم دو شهادت دهیم اگر در انجا
باشد مضاعف کردانیم و خداوند مثلثهٔ اخرین را یک شهادت دهیم و اگر در
انجا باشد هم مضاعف کردانیم پس شهادتها بشمریم از انکه بیشتر بود
مستولی باشد و انکه نزدیکتر بود انباز او باشد و اگر دو را یا سه را شهادت
بهم راست باشد پیش داریم که ناظر باشد چنانکه لفظ پدید اکنیم و اگر هر سه
ناظر باشند و راست باشند و خداوند خانه را بر همه مقدم داریم یا خداوند
شرف را پس خداوند حد را پس مثلثهٔ نخستین را پس دویم را پس سیم را
پس وجه را **مثال** این چنانکه طالع حمل بود پنج درجه مریخ خداوند خانه است
شش شهادت رسدش و خداوند شرف افتابست پنج شهادت
رسدش و خداوندی دیگر رسدش تا شش شهادت دارد افتاب
مثلثهٔ نخستین است سه شهادت دیگر رسدش تا نه شود و خداوند حد مریخ است
چهار شهادت رسدش و مشتری در این حد بجهت انکه درجه حمل هشت باشد
که مضاعف کنیم و خداوند مثلثهٔ دویم مشتری است دو شهادت
رسدش در این برج است مضاعف کردانیم تا بر امدن دوازده

شهادت

شهادت مشتری راست و افتاب در ثور است و مریخ در حوت خداوند
این برج ضمیر مشتری است و او را مستولی خوانیم و حکمها بروی باشد و همه
احکام را حال بدین موجب باشد و این کفاف است **در شناختن اتصالات**
ستارکان و حال ایشان از یکدیگر اما اتصال ستارکان از پنج روی است اتصال
نظر است و اتصال غیر نظر اما اتصال نظری از هشت جایگه است **اول مقارنه**
وان انست که دو ستاره در یک برج و یک درجه باشند **دو تسدیس است** وان ان باشد
که بر سیم و یازدهم یکدیگر باشند و میان ایشان شصت درجه باشد و
بدرجات هردو مانند یکدیگر باشند **دو تربیع است** وان انست که بر چهارم یکدیگر
باشند و در میانشان نود درجه باشد **دو تثلیث است** وان انست که در پنجم
و نهم یکدیگر باشند و درجاتشان بهم راست باشند و مابین شان یکصد و
بیست درجه باشد **دو مقابله است** وان انست که در هفتم یکدیگر باشند و درجاتشان
مانند یکدیگر باشند و میان ایشان یکصد و هشتاد درجه باشد و ابتدای
اتصال ایشان انوقت بود که در میان دو ستاره یعنی برابر هر دو
چند و نیم جرم هردوان باشد و قوی ترین اتصال انوقت بود که گذشته
امده است پس چون قمر با افتاب در یک برج باشند و میانشان سیزده

[illegible]

درجه ونیم باشد که نیم جرم هر دو هست ابتدای درجه باشد که نیمه جرم قمر است
که کمترین اوست قوی اتصال بود بمقارنه تمام شده باشد اما اتصال نظری
دیگرگونه هست مطلق است یا زمانی اما انکه مطلق است انست که ستاره که در حمل باشد
ویکی در حوت اما یکی در دلو باشد ویکی در ثور اما یکی در جدی ودیگری در جوزا اما یکی در
قوس ویکی در سرطان اما یکی در عقرب ودیگری در اسد اما یکی در میزان ودیگری
در سنبله ودرجات ایشان همچنان بباشد که درجات نزولی با یکدیگر سی درجه است
مثال این چنانکه یکی در حوت بود به بیست درجه ویکی در حمل بود بده درجه ویکی در
دلو بود به بیست وپنج درجه ویکی در ثور بود به پنج درجه ودر این میزان اجرام
بکار داریم چنانکه یاد کردیم اما انی هم بر این کردار بود ودر خانهای ایشان لیکن
بهر جای جوزا وسرطان را باشد وثور واسد وسنبله وحوت ومیزان ودلو
وعقرب را وقوس وجدی را ودر این معنی همچنان اجرام بکار باید داشتن
که گفتیم اتصال غیر نظری چنان باشد که در این اتصالها که گفتیم کوکبی باز کردد
از کوکبی وبکوکبی دیگر پیوندد وپس نور ستاره بدین ستاره دهد پس همچنان
بود که ان ستاره باین ستاره نظر کرده باشد مثال این چنان بود که
مریخ در ثور باشد ومشتری در میزان وزهره در سرطان از مریخ باز کردد

وبه نوبتی

وبه ستد پس مشتری شود وطبع مریخ بدو دهد پس چنان باشد که مریخ اتصال
کرده باشد با مشتری اما جمع ان بود که دو کوکب اتصال کنند یکی ستاره
دیررو باو پیوندد پس ان ستاره دیررو نور ان ستاره زود رو وتر را جمع کند
تا چنان باشد که ان هر دو ستاره زود رو وی اتصال کرده باشند مثال
این چنان باشد که زحل در جوزا بود ومریخ در حمل ومشتری در سنبله پس
مریخ ومشتری هر دو یک وقت بزحل پیوندند زحل نور ایشان جمع کند پس
همچنان باشد که مریخ اتصال کرده باشد بمشتری وجمله بر این کردار باشد
که گفتیم واین کفایت است اما اتصال عددی چنان است درجات ستاره
فرا گیریم ودر دوازده ضرب کنیم از اول ان درجه سی سی بیفکنیم انجا که برسد
او را درجات اثنی عشریه خوانیم چون ستاره دران درجه بود همچنان بود که
بر این ستاره اتصال کرده باشد مثال این چنان بود که زحل در حمل به سه درجه
وزهره در ثور بشش درجه سه درجه حمل را دوازده ضرب کنیم سی وشش
درجه باشد حمل سی برفکنیم شش درجه از ثور وزهره در شش درجه ثور است
پس اتصال کرده است بزحل وزحل بدو وجمله بدین طریق در شناختن
قوت وضعف اتصال ستارگان بیکدیگر کستارکان را بر فلک نه یگانه قوتست وپنج گونه

یعنی هرگاه
کوکبی در اثنا عشریه باشد
چنان باشد که در ان دو کوکب
بهم اتصال کرده باشند

ضعف اما قوت نخستین انست که محمود باشد وازان بود که ستاره اندر خطی بود
از خطهای خویش یا در شرف یا در حد یا در مثلثه یا در وجه یا در فرح و دویم قوی
باشد وان ان باشد که در وتدهای طالع یا در مایل الوتد باشد وان طالع بود
یا دهم یا هفتم یا چهارم یا یازدهم یا هشتم وسیم ان باشد که موافق بود وان
ان بود که مشرقی بود یا مغربی وحد تشریق انست که چون از تحت الشعاع
افتاب بیرون امده باشد وعطارد را دوری از افتاب به بیست وچهار درجه
باشد وزهره را چهل وهفت درجه باشد ومریخ ومشتری وزحل هر یک شصت
درجه باشد وچهارم ان باشد که سلیم باشد وان ان بود که هیچ خطا نباشد
وهیچ قوت ندارد وموافق نبود واگر هیچ ضعف نبود ونه نیک السلیم بود
وپنجم ان بود که مسعود باشد وان ان بود که اتصال کرده باشد بسعدی یا
هر دو سعد گرد وی در امده باشد یا گرد برج در امده باشند که وی در او بود
چون عطارد در جوزا ومشتری در ثور وزهره در سرطان پس عطارد مسعود
باشد واما ضعف ستارگان نیز بر پنج گونه بود اول ان باشد که مذموم
باشد این ان باشد که در هبوط یا در وبال دویم انکه منحوس باشد واین ان
باشد که اتصال وی بستارگان نحس باشد یا از تربیع ومقابله ومقارنه

افتاب

افتاب یا دو نحس گرد وی یا گرد برجش در امده باشد چنانکه زهره در جوزا
ومریخ در ثور وزحل در سرطان سیم انکه ضعیف باشد واین ان بود که
تحت الشعاع افتاب باشد ویا خارج شده باشد از ان حدود تشریقی که
گفتیم یا راجع شده باشد یا هابط باشد در شمال وجنوب یا بر حد نحس باشد
چهارم انکه غریب باشد واین ان بود که ستاره در جایگاهی که او را هیچ
خطی نبود از الحظها که گفتیم وجمله طریق بدانیم در شناختن حیز وفرح
ودستوریه ومواجه وقبول ستارگان را در فلک پنج حالتی دیگر است اگر
ازان نباشد تاثیر وفعل ایشان کمتر باشد ودر احکام نجوم از شناختن
این لابد است وان حیز وفرح است ودستوریه ومواجه وقبول وحال
دیگر است که چون اینحال باشد هیچ تاثیر وفعل از ایشان ظاهر نگردد وان
رد است وضعیف وغریب واما حیز ان باشد که ستاره روز نهاری بروز
بروی زمین باشد وبشب زیر زمین مثال این چنانکه طالع حمل بود وبروز
افتاب در دلو بود این را حیز خوانند وبدین مثال باشد وفرح ان بود که
عطارد در طالع باشد وقمر در سیم طالع وزهره در پنجم ومریخ در ششم
وافتاب در نهم ومشتری در یازدهم وزحل در دوازدهم مثال این چنان

مبلغ روز فوق الارض ودر ان
وشب تحت الارض
الکفایه

باشد که طالع حمل است وعطارد دروی در فرح خویش و زحل در حوت هم
در فرح است ومشتری در دلو هم در فرح است جمله براین کردار باشد که یاد
کردیم دستوریه ان باشد که ستاره در خانه خویش باشد از ان دو خانه و
دویم زیروی از افتاب یا قمر هم چندان بود که دو دی الخانه از خانه افتاب
وقمر وجه همان جهه مثال این چنانکه زهره در میزان بود وافتاب در اسد
ویا مشتری در قوس وهمچنان نه زهره از جهه خانه قمر در ثور وقمر در سرطان
یا مشتری در حوت مواجه ان باشد که ستاره در خانه خویش یا در شرف
که خانه وتد بود وپس ستاره بدو بپیوندد باز کرده از خانه وشرف خویش که ان
نیز وتد باشد مثال این چنان بود که طالع میزان بود وزهره دروی باشد.
چهارم طالع جدی بود وزحل دروی باشد ویا زحل در میزان باشد قبول
از سه روی باشد مقبول تام بود یا مقبول وسطی یا مقبول صغری
و تام ان بود که دو ستاره یکدیگر نظر کنند او از خط این واین از خط ان
مثال این چنانکه زهره در سرطان ومشتری در میزان وقبول وسطی ان باشد
که در خط باشد واندیگر در خط خویش چه زهره در میزان ومشتری در سرطان
وقبول صغری چنانکه یکی از دو ستاره در خط خویش باشد یا در خط منظور

مثال این چنانکه زهره در سرطان ومشتری در جدی ویا زهره در ثور
ومشتری در سنبله وجمله براین کردار باشد که یاد کردیم رد امار دانست که
کوکبی بکوکبی راجع بپیوندد ویا بکوکبی محترق رد کند ان اتصال او را واگر هر دو
راجع ومحترق باشند ضعیف تر بودن نخستین را مقبول خوانند وان
دویم را رد غریب اما غریب ان باشد که در هیچ خطی از خطهای خویش نباشد
چون مشتری در دلو وجمله براین کردار بود که یاد کردیم در یاد کردن بیرون
اوردن که ضمیر از چه نسبت است چون خواهیم بیرون آوریم که ضمیر از
چه اسبابست باید که طالع از ضمیر فراگیریم واوتاد چهارگانه راست کنیم
وسهم السعادت بیرون اوریم وجزو اجتماع واستقبال مقدم بر طالع که
ان وقت بوده باشد که موضع ستارگان درست گردانیم پس بیرون ارم
مستولی بر درجه طالع وبر درجه افتاب وماهتاب وسهم السعاده وبر درجه
اجزاء اجتماع واستقبال که پیش از طالع بوده باشد ومشارک هر یک را
بدانیم پس از جمله این مستولیات بسیار خط ترین برگزینیم واگر شهادت
دو کوکب باهم راست باشد انرا که ناظر باشد بدان جزو بیش داریم واگر
دو یا سه ناظر باشند خداوند خانه را پیش خداوند شرف داریم وخداوند

٧ شرف رامش خداوند حد دا ایم وخداوند حد رامش از مثلثة اول یا دوم یا سیم دارم
وخداوند جزو جمله بر این کردار بدانیم پس انکاه کنیم تا مستولی ومشارک
درکدام خانه باشند وسخن از ان یک خانه کوئیم تا که مستولی ومشارک
دروی باشند مثال این چنانکه طالع برج حمل بود ومشارک افتاب بود
در هشتم طالع ومستولی بر جای سهم السعادت عطارد بود وبر جای قمر
زحل وبر جای افتاب وجزو اجتماع مریخ پس قوی ترین همکنان مریخ و
افتاب ومشارک وی افتاب بود پس معلوم شود که ضمیر از انخانه است
که مریخ درویست ودهم طالع خانه عمل سلطانست وعقرب هشتم است
خانه زیانست ودل مشغولی پس این ضمیر معلوم شد که از ترسی وبیمی است
وافت زیانی سلطانی واکر مشارک دریازدهم طالع بودی امید سعادت
وحشمت بودی وحال نفس را و
اکر درچهارم طالع بودی عاقبت
وشغل وعمل وصناعت بودی و
اکر مستولی در طالع بودی مشارک
در دوازدهم طالع بودی واز بیم زندان ومحنت ودشمنان وجمله بر این

حوت
ثور
دلو
جوزا
حمل
جدی
سرطان
مریخ
مشتری
میزان
عقرب
سنبله

کردار

کردار باید شناخت وصورت طالع همانست که نموده میشود دریاد کردن
وبیرون اوردن که کدام دلیل حاجت باشد هرکاه که بشناسیم که ضمیر از کدام خانه است
واستخراج از کدام کوکب کرده است پس مستولی بر انخانه وبر ان درجه
کوکب که استخراج ضمیر از او باشد بیرون اوریم که این ان دلیل حاجت
باشد مثال این چنانکه طالع ضمیر برج میزان بود بده درجه وزهره بروی
در شانزده درجه یا عطارد ومریخ وزحل در هشتم هیجده درجه وقمر در
ششم افتاب وجزو الطلب اجتماع قبل ضمیر در دوازدهم طالع و
سهم السعاده در هفتم ومشتری در نهم پس چون مستولی بروی بیرون
اوردیم زهره بود وزحل انباز او کردیم معلوم شد که ضمیر از حال نفس و
زیانی مرکست از بهر انکه زهره در طالع بود وزحل در خانه هشتم مستولی
بود بیرون اوریم بر درجات زحل وبر درجات زهره هم زهره بود وهم
قمر پس دلیل حاجت زهره وقمر است وجمله بر این کردار است که یاد کردیم
اکر مسئله بر حدیث سلطان وعمل بود مستولی بر خانه دهم باید بیرون اورد
وبر موضع خداوندش وبر درجه افتاب که دلیل پادشاهانست ودر
مستولی بیرون اور وخداوندش را فزایش داشتن واز شغلهای سلطان

٨ واگر از مال بود بر درجه سهم السعاده و سهم المال و درجه مشتری و
درجه بیت المال و بر موضع خداوند بیت المال واگر زن کردن بود بر درجه
هفتم طالع و خداوندش و بر درجه زهره و جمله بر این کردار بود و قمر را
انباز جمله کردانیم در همه کاری و این قدر کفایت هست در این معنی که
یاد کردیم از ادر یاد کردن انکه حاجت براید و روا کردد یا نکردد زایل شود اگر این یک
و دو دلیل و سه دلیل بر جایگاه حاجت مستولی باشد دلیل باشد بر
انکه انحاجت روا کردد و تمام شود مگر ان دو دلیل محترق باشد یا ساقط
پس اگر خلل در افتد از بهر ضعیفی ایشان را و اگر یکی از ان دو دلیل بخداوند
طالع پیوندد یا بخداوند شرف و فرح و بخیره بود در جایگاه حاجت و یا
بپیوندد بستاره که ان ستاره دلیل حاجت بود یا خداوند حاجت بخداوند
طالع پیوندد و دو ستاره که در طالع بود د خطی بود حاجت روا کردد پس اگر
از این چیزها که یاد کردیم هیچ چیزی نبود که دلایل ساقط بود و لیکن میان
ستاره بود که نور یکی را نقل کند انحاجت روا کردد و اگر ناقل نحس بود
بر دست مردی تمام کردد بد کننده بد فعل و اگر سعدی بود بر دست
مردی نیکوکار تمام کردد و اگر ناقل بدوستی نگرد بسوی دلیل انحاجت

روا کردد باسانی و اگر بدشمنی نگرد بدشواری تمام کردد برنج و سختی و اگر
هیچ ستاره نقل نکند و هیچ دلیلی با یکدیگر ننگرد بباید دیدن تا هیچ ستاره
هست که نور هر دو را جمع کند اگر باشد روا بود که انحاجت روا کردد بر دست
مردی که از جنس انستاره که جامع نور بود اگر زحل بود به پیری و دیرینه یا دهقانی
یا بزرگری و اگر مشتری بود اهل علم یا قاضی یا زاهدی یا فقیهی و اگر مریخ
بود اهل سلاح یا سرهنگی یا قتالی و اگر افتاب بود سلطانی یا پادشاهی
یا محتشمی یا رئیسی و اگر زهره بود بر دست شریفی یا خادمی یا زنی و اگر
عطارد بود بر دست دبیری یا حکیمی یا صناع یا بازرکانی و اگر قمر بود بر دست
پیکی یا بریدی صاحب خبری یا مزدوری بر اینگونه روا کردد که هر دو
دلیل را جمع کنند بر ان که یاد کردیم از سعادت و نحوست و اسانی و
دشواری و اگر هر دو دلیل راست بناقل یا بجامع از دوستی بود انحاجت
روا کردد برضا و خوشنودی هر دو و اگر یکی بدوستی نگرد و بر ان
بدشمنی روا کردد بدرستی بر رضاء انکه دلیل او بدوستی نگرد بی رضاء
ان دیگر و اگر هر دو بدشمنی نگرند روا کردد بی رضای خوشنودی هر دو
و اگر دلیل مسئله و دلیل حاجت هر دو یک ستاره باشد و ان ستاره

٩ درجایکاه مقبول باشد یعنی خطا انحاجت روا کردد واکر ازینچ که یاد کردیم
هیچ چیزی نباشد دلیل بود برانکه انحاجت روا نکردد واکر هر دلیل پیوند
کنند بستاره که در هبوط بود حاجت تباه کردد و هردو دلیل پیوند کنند
وان دلیل بخداوند حاجت پیوند دارد از نور تربیع یا از نور مقابله وخداوند
مسئله را از انکار بلا وسختی بود چنانکه خود انکار نکردی هرکز پس اکر ان
بود که مسئله دیکر با مشکل شود احتما و برخانه یازدهم کند و بنکرد که ناخداوند انچه
خانه یازدهم درطالع بود یا در وتدی از وتدهای مقبول چون چنین یافتیم
معلوم شود که ان حاجت روا کردد واکر بخلاف این باشد روا نکردد واین
قدر کفایت است دراین معنی که یاد کردیم در یاد کردن وشناختن
کدام روز وکدام برآید وتمام شود وقت اما دانستن انکه حاجت یا کدام روز یا
کدام ماه یا کدام سال برآید و یا کدام وقت روا کردد و یا چند کاه وچند
مدت بداند برقدر طبیعت انکار باشد چنانکه کارها باشد که بسالها تمام
شود چون درخت نشاندن و کودک بزرک شدن وچارپای تمام شدن
وکارها باشد که بماهها تمام شود وان خود معلوم است چون خواهیم ستاره
نکاه کنیم واکر هردو دلیل را درجه و دقیقه بهم راست باشد انشغل برادها

همانوقت

همانوقت وساعت همانوقت تمام شود واکر میان ایشان درجات
بود هر درجه را روزی شماریم و یا ماهی و یا سالی برحسب طبیعت ان
چنانکه یاد کردیم وهمچنین دلیلها را در برج ثابت یابیم یا خود برجهای ثابت
یابیم دلیل بود بر تمام شدن بسالها و ذوجسدین بود بماهها واکر منقلب
بود بروزها وازان هردو دلیل دران ربع میان دهم وهفتم باشد بماه
تمام کردد واکر بمیان چهارم وهفتم بود بسالها تمام کردد واکر بوقت
مسئله ستاره یا دو یا سه درطالع باشد چون بجایکاه حاجت رسند حاجت
روا کردد دران روز کار اکر درمیان هردو دلیل درجات بسیار بود
روا بود که انحاجت زودتر از انکه ان درجات راست شود برآید
هرکاه که ماه از یک دلیل برکردد وبدان دیکر دلیل پیوندد روا کردد واکر
ان وقت روا نکردد طمع باید داشت که چون با جایکاه اصل اید تمام شود
وبپیوستن بستارکان که دلیل باشند دلیل بود بر تمام کشتن انحاجت
واین تمام است دراین معنی که یاد کردیم در استخراج خبی والوان وی
کار در استخراج خبی ودانستن وی انست که چون نیک تامل کنیم وان
شرطها را که باید بجای اوریم که ما کفته ایم اما فواید استخراج خبی شش چیز است

١٠ نخستین خبر دادن است از حال جمادیت او دوم از لون او سیم از طعم
و مزه وی چهارم از عدد وی پنجم از گرانی و سبکی و وزن وی ششم کامحا
دادن از جنسیت وی اما در شناختن جوهریات چیزی که در [کف پنهان کرده است] از جوهریت
طالع وقت و جوهریت مستولی بر الطالع و برج مستولی که ان برج که ماه در وی
باشد هر دو بشناسیم که از این معنی بیرون شود و شهادتهای ایشان
که تقسیم بگزینیم و فرا پیش داریم اما جوهریت بروج و ستارگان هر مثلثه که [مثلثه] ا[تشیست]
حمل و اسد و قوس است و ستاره افتاب و مریخ و مشتری و این چیزها
بود که جوهرش آتشی بود تا از معادن خواسته بود و جوهر بود
و از کان بیرون اورده باشند و یا باتش مستولی کرده باشند چون
زر و سیم و اهن و ابگینه و برنج و مس و یاقوت و برجیس و عقیق و سنگ و
مانند این اگر نام هر یک بگوییم دراز گردد و از فواید باز مانیم مثلثه [خاکی] بادی چون
ثور و سنبله و جدی و ستاره این زحل و زهره و عطارد و دلیل چیزهای
نباتی و خاکی بود چون رستنها و کلوخ و خاک و خشت و مانند ان مثلثه
ابی چون سرطان و عقرب و حوت و ستارگان چون ماه و زهره و
مریخ دلیل کند بر چیزهائی که از اب خیزد چون مروارید و صدف و سریشم

وانچه

وانچه از اب بیرون اید بجملگی مثلثه بادی چون جوزا و میزان و دلو و عطارد و
این خانهها و ستارگان او زحل و عطارد و مشتری دلیل کند بر چیزهائی که
پرورش ان در هوا بود چون حیوان و درختان و مرغان از هر نوعی و
چیزهائیکه اب خواسته بود مثال این چنانکه طالع خبی حمل بود و مریخ در جدی
با زهره و عطارد و قمر در قوس و افتاب در دلو و مشتری در حوت
برین کردار که باز نمودیم پس خواستیم که بشناسیم که این خبی انچه جوهر است
مستولی بر این طالع مریخ بود و طالع وقت ناری بود و مستولی در برج خانگی
بود و قمر در قوس بود و برج ناری دو دلیل بود یا سه دلیل که این چیز را
جوهریت اتش است و چیزیست که از اتش بیرون اورده اند یا معادن

ثور / جوزا	رأس / حمل	حوت / مشتری / دلو
سرطان		زهره و عطارد / جدی / مریخ
اسد / سنبله	میزان / ذنب	قوس / قمر / طالع / عقرب

بگرفتیم چون زر و سیم و یاقوت
و جمله بر این کردار بدانیم و این کفایتست
در این معنی که یاد کردیم والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب
در شناختن عدد از خبی اما شناختن عدد ان خبی که چند است
المستولی الطالع وقت بشناسیم و از مشارک وی و از عدد ستارگان

11 که دران وقت باماه مستقبل بود واگه در طالع بود اگر قوی ترین ایشان
یکستاره بود العدد یکی باشد واگر دو باشد هم راست العدد
دو باشد واگر از دو بگذرد آن بود که عدد آن چیز بسیار بود وازده
درگذشته باشد واین شرط اوست که یکی توان گفت یا دو یا بسیار مثال
این چنانکه طالع برج ثور بود وزهره دروی باشد به بیست وپنج درجه طالع
زهره بود مستولی بر طالع زهره ومشارک بقمر بود وماه بزهره خواست پیوست

جوزا / سرطان (راس)	ثور (زهره)	حمل / حوت
ﻫ		دلو
سنبله / میزان	عقرب	جدی / قوس (مریخ، ذنب)

صورت زایچه بدین گونه است که بیدا
کردی پس دلیل از دو بود که شناخته شد
که عدد آن چیز بهمه حال دو تاست دیگر
برین کردار بدانیم   والله اعلم

در شناختن طعم ومزه آن چیز وخبر دادن از

طعم ومزه ان چیز از مستولی الطالع ومشارک وی بدانیم وآن ستاره
که اتصال براو دارد باماه یا در طالع بود بشناسیم وقوی تر ایشان را
بینش داریم پس اگر آن ستاره زحل باشد طعم ومزه آن چیز ترش باشد
واگر مشتری باشد گوئیم شیرین است واگر مریخ باشد تلخ باشد

واکر

واگر آفتاب بود شور باشد واگر زهره بود چرب باشد واگر عطارد بود چیزی
باشد که طعم ومزه وی باو خبر دهد ومانند بود بهمه چیزها وطعمها متعلق باشد و
این آن وقت باشد که اتصال عطارد به هیچ کوکب نباشد چون در اتصال ستارگان
بود این حال بگردد واگر اتصال عطارد به زحل باشد در یک برج آن چیز ترش باشد
واگر متصل بمشتری بود شیرین بود واگر بآفتاب بود شور باشد واگر متصل
بزهره بود چرب باشد واگر بماه باشد چیزی خناق وترش واگر بهمه ستارگان
پیوسته بود چیزی بود آمیخته که همه طعمها ومزها دروی بود ومایل بود بهمه
اگر شهادتها بهمه راست بود این طعمها در آمیزیم واز وخبر دهیم بقوت شهادت
مثال این چنانکه طالع خمی برج قوس بود وخداوندش مشتری در حوت
وزهره در سنبله وقمر وآفتاب وعطارد در میزان ومریخ در جدی وزحل در
حمل برین کردار که نمودیم ومستولی بر طالع مشتری بود ومشارک وی
آفتاب بود واتصال زهره بمشتری بود واتصال ماه باآفتاب بود پس قوی تر

جدی / دلو (مریخ)	قوس	عقرب / میزان (شمس، عطارد)
حوت (مشتری)		سنبله (زهره)
حمل / ثور (زحل)	جوزا	اسد / سرطان

ایشان آفتاب ومشتری دلیل است
بر آنکه شور است که مستولی با مشارک
واگر آفتاب بودی شور بودی واگر

مشتری شیرین بودی وجمله برین کردار بودی که یاد کردیم و برین کردار
دانیم و برین قدر کفایت باشد درشناختن وزن ان ذرسبکی
وگرانی چون خواهیم که وزن دیگر بدانیم وازاو خبر دهیم نگاه کنیم بکوکب
که در طالع الوقت باشد و در آن ستاره که مشارک وی بود نگاه کنیم
از اینها تا کرا شهادت بیش یابیم و وزن از ان کوکب شناسیم اگر
کوکب زحل بود یا شهادت او بیشتر بود گوییم که ان چیزی گرانست
ونکرتی باشد که او را بر آب اندازند بزیر آب رود و اگر مشتری بود
یا زهره چیزی باشد سبک ولطیف چنانکه بر هوا باشد و هوا اندر از د
گذار کند کوچک و بزرگیش و اگر آفتاب بود یا ماه بود چیزی باشد
بزرگ شخصی و بوزن سبک واین از گرانی باشد که بر سر آب
بایستد و اگر عطارد بود چیزی بود بشخص کوچک و بوزن گران
چنانکه در آب اندازی فرو رود و پس جمله برین کردار بدانیم و نیک
تامل کنیم مثال واین چنانکه طالع چیزی برج جوزا بود پس درجه عطارد
درو بی بده درجه و قمر در حمل برین کردار نمودیم صورت طالع
والکوکب که در طالع بود عطارد باشد و مستولی بر طالع هم عطارد
ومشارک

ومشارک زحل و قمر بعطارد متصل پس دلیل چیزیست کوچک لیکن بحث
گران و جمله برین کردار بدانیم که یاد کردیم و زایچه مثال او همین است

سرطان / اسد	عطارد / جوزا	ثور / شمس / قمر / زهره / حمل
سنبله		حوت
میزان / عقرب	قوس	دلو / جدی

درشناختن الوان ان خبر اما شناختن ان
لون چیزی هم از ان مستولی ان طالع
ان ستاره بدانیم که در طالع بود یا با او
متصل باشد یا مشارک مستولی متصل بود
یا ازحال قوی تر بنگرن اگر زحل بود ان ستاره چیزی سیاه باشد و اگر
مشتری بود زرد بود و اگر مریخ باشد سرخ سرخ باشد و اگر
آفتاب بود تیره باشد و اگر زهره باشد سفید سفید باشد و اگر
عطارد باشد سبز سبز بود و اگر قمر بود کبود کبود باشد و اگر زهره
و مشتری بود سفیدی بود که با زردی گراید و اگر زهره و مریخ بود
سفیدی بود که با سرخی گراید از جمله چون دو ستاره باشد از آمیختگی
رنگها نشان آگاهی دهیم تا خطا نگفته باشیم و نیک تامل کنیم واین
تمام است که گفتیم مثال این چنانکه طالع چیزی برج ثور است
کید زهره و زهره با قمر در طالع و عطارد در حوت بدین کردار نمودیم

وستولی را بطالع زهره است ومشارک وی قمر واتصال قمر بزهره است
پس معلوم شد که انچیزیست سفید که اندک بکبودی گراید که قمر مشارک ویست
وجمله براین کردار بدانیم والله اعلم درشناختن چگونگی انچیز نهان کرده چگونگی انچیز و
چگونگی مستولیان بر طالعها ونهانکان
که بدان مستولیان اتصال دارند یا بماه
بشناسیم اگر بیش خطرترین ایشان مریخ

ذنب سرطان	زهره قمر	حمل حوت
اسد		مشتری زحل دلو
سنبله میزان	عقرب	جدی مریخ راس قوس

باشد گوییم چیزیست کنده وحقیر وزشت وبابکار ومعیوب وزیانکار وبی
فائده واگر مشتری باشد گوییم چیزیست شریف ولطیف وبزرگ وگرامی
درمیان مردم وبکار اینده ونیکو واگر افتاب بود گوییم چیزیست عظیم و
قیمتی وعزیز وگرامی درمیان مردم بکار اینده وروشن واگر زهره بود
گوییم چیزیست نیکو وچابک وشیرین وزیبا ودلفریب وبکار اینده ودوست
وخوشبوی سازنده واگر عطارد بود چیزهای نازک وکتابت کننده و
خط کشنده ونقش دارنده وپاینده واگر ماه باشد چیزهای عامی باشد
انکه دردست عام بسیار بود وبهمه چیزها تعلق دارد وبسیار بود و
جمله براین کردار بشناسیم مثال این چنانکه طالع وقت برج حمل بود

بحد

بحد زهره وماه دروی وزهره وعطارد
در دلو یا زهره وافتاب ومریخ درجدی و
مشتری درمیزان وراس درجدی
براینکردار که نمودیم پس مستولی تر این

ثور جوزا	قمر حمل	زهره عطارد حوت دلو
ذنب سرطان		راس شمس جدی مریخ
اسد سنبله	مشتری میزان	قوس عقرب

طالع بیرون اوردیم مریخ بود بمشارکت افتاب پس چون نگاه کردیم
الکوکب که گفتیم مریخ را یافتیم ازهمه قویتر او بود پس گفتیم این چیزیست
بد وفاسد وزیانکار وداشتن جمله براین گونه باشد که یاد کردیم والله
علی ما یشاء قدیر احکام سالیانه ترکیه تمت الرسالة

بسم الله الرحمن الرحیم

سیچقان ئیل که سال موش گویند چون سال سیچقان پدید اید سال
ایمن بود وخوش گذرد ودر تابستان وتیرماه نم وباران بود وکشتهای
تیرماهی فراخ بود ومیوها بسیار بود وچون هوا خشک شود خونریزش
بود در اکثر مواضع وپادشاهرا اندوه بود ودر زمستان دراز گذرد وموش
غلبه کند وزیان نماید واهل خانها همه زیانکار گردند ودر این سال راز
خویش با کس نباید گفت وفرزندی که دراول این سال بوجود اید بغایت

زیرک وتیزکوش وحاصل کننده مال بود وهر مولودی که در وسط سال
بهم رسد بدکردار بود وهر مولودی که در اخر سال متولد شود دروغ گوی
بود او دئیل که سال گاو گویند درین سال دردمندی وبیماری بسیار
بود ودر تیرماه نعمت بسیار بود وابها قوی گردد وخون ریزش بود
وخداوند چهار پایان از زیان بود وهر مولودی که در اول سال متولد شود
دوربین بود ولیکن بشغل دگران پسند بود وهر فرزندی که در وسط سال
متولد شود خوبروی بود وشیرینی دوست دارد وهرچه در اخر سال
متولد گردد غمناک ورنجور وعلیل بود بارس ئیل که سال پلنگ گویند در
این سال تعصب وعداوت بود ومرگ چهارپایان بود ودر زمستان در ان
گذر دو اشوب بود وسلاطین با یکدیگر قتال کنند وعهدها بشکنند و
بدگمان گردند ودر کوهها جانوران بسیار گردند ودر بعضی مواضع
خونریزش بسیار واقع شود اما بصلاح اید وکشتها را افت رسد
وانگور وشراب کمتر بود وهر مولودی که اول سال متولد گردد دلیر و
زیرک بود وهر مولودی که در وسط واخر سال زائیده گردد کاهل
بود توشقان ئیل که سال خرگوش گویند در این سال نعمت ومیوه بسیار

بود ودر بعضی جاها مرگ بود از جانب مشرق وبعضی را از روی مشرق
بیم وفزع بود وباران وتگرگ بقدر شود وخبرهای اراجیف دیگر بود
هر که در اول سال مولودی که متولد شود به یکجا نیارامد وبیوفا ودراز اندیشه
بود وکوتاه بین وهر مولودی که در اخر سال متولد گردد بسیار گوی باشد
وبا کس نیامیزد وکسی را از وی نفع نباشد لوی ئیل که سال نهنگ گویند
تاختن وبسیار بود وباران وبرف اید وزرت وگاورس کمتر بود
وهر مولودی که در اول سال متولد گردد پارسا بود وهر که در وسط سال
متولد گردد بی شرم وبدخو بود وهر که در اخر سال متولد گردد بدکار ومحنت
بود ییلان ئیل که سال مار گویند این سال خشک بود ومیوه کمتر بود
ودر زمستان باخر گیرد وبیم وبا بود اگر گرمی وخشکی بود وفراخ بود ومرد مرا
رنج بسیار بود وهر که در اول سال متولد گردد خاموش زبان وبسیار
دان بود وراست گو باشد وعزلت جوید هر که در میان سال متولد گردد
نرم واهسته باشد ودراز اندیش وگرانکار وهر که در اخر سال متولد
گردد درشت سخن وبدعهد وبی سپاس باشد یونت ئیل که سال
اسب گویند در سوی ترکستان حرب وخونریزش بسیار بود

وزمستان سرد باشد وهلاک ستوران وافت میوه‌ها باشد
وکشتهای تیرماهی نیکو بود ودر فصل بهار سرما ومرگ بزرگان بود
وهرکه در اول سال متولد شود سخت بارنج باشد وهرکه در وسط سال
متولد گردد ابله بود وهرکه در اخر سال متولد گردد بدخوی واندوه‌گین بود
قوی ئیل که سال گوسفند اید در این سال زمستان دراز گردد وکشت‌ها را
افت رسد ومردمان خیر نمایند وترس وبیم واشوب بود وهرکه در
اول این سال متولد گردد نیکوروی باشد وفراخ روزی ونیک
خواه مردم وهرکه در وسط این سال متولد گردد همه کس را از وی منفعت
بود وهرکه در اخر سال متولد گردد زود سیر وکوتاه چشم بود بیجی ئیل
که سال همدونه گویند که میمون باشد سالی خشک بود وبیماری‌ها
وافت بسیار بود اسب وشتر را وود وطراز غلبه کند وزمستان
بغایت سرد بود وگرد امدن ملوک بنزدیک یکدیگر وهمه با یکدیگر خلاف
کنند وحرب بسیار بود وبرعیت ستم رسد وهرکه در اول سال متولد
گردد بسیار دان بود وهرکه در وسط سال متولد گردد بدطبع وبیوفا
باشد وهرکه در اخر سال متولد گردد دلیر وبزرگ همت باشد تخاقوی ئیل

که سالی

که سال مرغ است سالی بود بیوفا وبیماری بسیار بود وزمستان دراز
گردد وهرکه در تمام این سال متولد گردد خوبروی وکم خرد ونیک دست
بود وسود وزیانش گردنیاید وهرکه در اول این سال متولد گردد زیرک
وتیزگوش بود ولیکن بارنج بود وهرکه در وسط این سال متولد گردد
مفسد وبدکاره واورا دشمن بسیار بود وهرکه در اخر سال متولد گردد
زود مهربان ودوستی کن بود ایت ئیل که سال سگ است سال
خشک بود ومیوه بسیار بود وبیماری اسب واستر بود وزمستان
سرد بود وبیم وبا بود وابها ویر براید وحرب وخونریختن بسیار بود
وهرکه در اول سال متولد شود جنگی ومنافق وسخن‌چین وبدخوی بود
وانچه در وسط سال متولد شود مردانه بود وانچه در اخر سال شود نادان
وباهیبت بود ودر همه کار نیکو تنگوز ئیل که سال خوک است اید دلیست که
در این سال زنان دختر بسیار زایند وبیماری بزرگان بود وکشت
گندم بسیار بود ونعمت فراخ باشد وزرت را افت رسد وزمستان
بگاه اید ودراز گذرد ودرمیان ملوک خلاف افتد وتاراج بسیار بود
وزخم شمشیر ومرگ گوسفند بسیار شود وکشت تیرماهی خراب شود

۱۶ ونقل وتحویل مردم را ازجائی بجائی بسیار واقع شود وویرانی مال و
رعیت باشد وهرکه در اول سال متولد گردد مکار بود وانچه کند برای
خود کند وخود را ازهمه کس داناتر داند وهرکه در وسط این سال بهم رسد
نکوروی بود وهرکه در اخر سال متولد گردد بدطبع وسفرش نسازد ودرجا
که رود ازحرکت سفر رنج ونقصان بسیار یابد والله اعلم بحقایق الامور

رساله احکام سهمیات بسم الله الرحمن الرحیم الاسعار در الغلا والرخص هو هذا

الحمد لله رب العالمین والصلوه والسلام علی خیر خلقه محمد سید الوصیین
واشرف الاولین والاخرین وعلی اله الطیبین الطاهرین امابعد بدانکه
این نسخه ایست در احکام اسعار در غلا ورخص باید که ملاحظه طالع سال
وفصول وطالع هر اجتماعی واستقبالی نموده بشود خصوصا انچه مقدم
باشد بر طالع سال وفصل که ان اقویست بدلالت هرگاه در این طالعهای
مذکوره بعد از امتزاج ادله اول غلا غالب باشد بر ادله رخص حکم بر
گرانی باید نمود درانوقت سال واگر ادله سال غالب بود بر عکس ان
حکم باید کرد واز دلایل کلی نیز غافل نباید بود چون انتقال بودن علو
در برج ومواضع انتهای طالع سال وقران اصغر وانتهای جزو

قران

قران که نیز بدلالات قوی اند وایما به برخی ازان دراین مختصر کرده میشود بعون الله
تعالی فصل انچه رعایت ان واجب است در طوالع مذکوره کواکبی است که دلالت
اندر امر خیر مطلوب وسهم ان ومستولی بران سهم اما انچه در کواکب ملحوظ
میشود ومراتب قوت هر یک که دال اند بر گرانی فصل مسطور میگردد بر این
نهج خانه نه قوت دارد وهرگاه کوکب دران باشد شرف نه قوت دارد و
بیت شرف ۸ رجعت مشتری ۸ استقامت کواکب بغیر از مشتری
حد بخش ۸ تشریق علویین ۷ وتغریب سفلیین ۷ درجه طالع وعاشر ۷ ذروه
اوج وذروه تدویر وسطی ۷ ظهور کواکب از احتراق وتحت الشعاع ۷ صعود
درخارج مرکز ۶ صعود در تدویر ۶ اقامت مشتری از برای رجعت ۶ سریع السیر
یعنی سیرش زیاده از سیر وسطش ۶ باشد ۶ اقامت برای استقامت بغیر
از مشتری ۶ زاید السیر یعنی سیرش در تزاید باشد ۵ عرض شمالی ۵
زیادتی نور وقدر ان وقتی است که کوکب در نطاق دوم وسیم باشد
وزیادتی نور قمر از تربیع اول است تا تربیع دوم شمس وبر معنی از
اجتماع است تا استقبال ۵ زیادتی حساب یعنی محکم زاید بود در وسط ۵
بیت یازدهم وپنجم ۴ بروج مستقیم الطلوع ۴ اما بودن کواکب در بیت

دویم و هفتم و هشتم و دوازدهم دلیل توسط نحسست و بیت چهارم دلیل
بتالست در وبال دله خص و بال ۲ درجه هبوط ۹ احتراق ۶ برج هبوط ۸ رجعت
کواکب بغیر از مشتری ۸ تحت الشعاع ۸ استقامت کواکب برای رجعت
در غیر مشتری ۶ بطوء سیر ۶ هبوط در فلک اوج ۶ هبوط در فلک تدویر
۶ اقامت مشتری برای استقامت ۶ عرض جنوبی ۵ نقصان نور و قلیل
و این هر دو وقتی است که کواکب در نطاق اول و چهارم باشند و نقصان
نور قمر وقتی است که میان تربیع دویم و اول شمس باشد و بر مذهبی دیگر
از استقبال است تا اجتماع ۵ نقصان عدد یعنی خاصه معدله بیشتر از
نف درجه باشد ۵ نقصان سیر یعنی سیر ش در متناقص باشد ۵ نقصان
حساب یعنی تعدیل محکم از وسط ناقص باشد ۵ بیت سیم و نهم ۶ بروج
معوجه الطلوع و اما آنچه در سهم دلالت بر غلا بکند بودن وسیت در طالع و عاشر
و یازدهم و پنجم و بودن او در حد نحس و در برج مستقیم الطلوع و مراتب
قوت هر یک بنحویست که قبل از این مذکور شد و دلالت او بر خص بودن
سهم است در سیم و نهم و بودن وی در حد سعد و در برج معوج الطلوع
و هم چنین لازم است رعایت نمودن کوکبی که متصل باشد بکواکب و سهم

[illegible]

الخ خصوصا که انکوکب قابل تدبیر بوده باشد که اگر انکوکب را اوله غلا
غالب باشد بر غلا بیفزاید و اگر نه بر رخص بیفزاید و بدانکه نظر قبول معین
غلاست و نظر رد بر عکس ان قول مصنف الکرام اگر انکه احوال اسعار بطریق
کلی از کوکب منیر و مستولی در صورت طالعها و قمر و صاحب
طالع و صاحب شرف و مواضع این پنج کوکب و خداوند خانه هر یکی را
نگیرند و ممازجت عطارد بدین جمله چه او مقوی مزاج است و مواضع
سهام و صواحب بیوت و اشراف و مواضع سهام ایشان و نظر
سعود و نحوس بدیشان هرگاه که این ادله قوی حال باشند بقوتهای ذاتی
دلیل کند بر عزت و رواج ان جنس متاعی که با ایشان منسوب بود و
بودن دلیل در اوتاد و اوراد و روی نیز قوتی ذاتی باشد چون خانه و
شرف و غیرهما دلیل فراوانی ان متاع باشد اما عزیز باشد و مردم
طالب او بوند و اگر در وی یعنی در وتد بنابر ضعف ان متاع خار و بی اعتبار
بود و خلایق بران کمتر التفات کنند و کمتر بحاصل اید و در مایل میانه
حال باشد و در زایل نایافت خاصه ساقط و بی قدر عزت و خواری
از قوت و ضعف توان دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک

۱۸ اوج باشد و بر و همچنین در عرض و زاید در سیر نرخ المطالع روز بروز
تیز اید گردد و اگر هابط یا راجع یا بطی باشد روز بروز متناقص گردد و هر چی
که مسعود و قوی حال بود آن جنس متاع که بدو منسوبست عزت یابد و برعکس
از معدنی و نباتی و حیوانی و صناعی چون چند دلیل بر یک جنس مطالع
دلیل بوند باتفاق المطالع در گفتگوی افتد بارزانی یا گرانی
و اگر اختلاف باشد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کند و بعضی بارزانی و نرخ
هر کدام که قوی تر باشد حکم بروی باید کرد و اگر نیکو نتوان تمیز کردن
در توقف باید داشتن اما بدانکه مثلثهٔ آتشی دلیلست بر فلزات
و آنچه از وی سازند و مجریات و چهارپایان مثلثهٔ خاکی دلیلست
بر نباتی که مزاج زمین بر وی غالب باشد و حبوبات و معدنیات
مثلثهٔ بادی دلیل است بر حیوان چون برده و طیور و ستور
و جزین اجناس متاعی مثلثهٔ آبی دلیلی است بر اجناس
بحری از جواهر و حیوانات آبی و نباتی که مزاج آب بر وی غالب
بود اگر مشتری در طالع اجتماع یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر
طالعها و او مستولی بر آن طالع و متصل برب طالع یا بزهره و چهارم

دهم

و صاحبش بری از نحوس و دوم و خداوندش مسعود و رب طالع و مخارج
دلیل ارزانی و فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل منحوس و ساقط باشند
از یکدیگر یا منبتر دلیل غلا و قحط باشد زیرا که طالع و رب وی دلیل
خلایق است و دوم و رب و سهم السعاده دلیل مال و معاش و چهارم
و رب وی دلیل کشت و ارتفاعات و پنجم و رب وی دلیل غلاست
و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و قوت هر یک دلیل قوت
مدلول هر یک از او باشد و برعکس دلیل ضعف و چون در طوالع مثلثه
مشتری مستولی باشد و نیک حال دلیل خصب است
و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم است و گویند که حمل و اسد و دلو
و جدی دلیل قحط اند و بهای میوه‌ها و جوزا میانه است
و باقی دلیل خصب بود و برجهای ارضی و ثابت دلیل غلاء طعامهاند
چون مسعود باشد دلیل فراوانیست و اگر منحوس بود دلیل
کمی چون رب طالع و متغیر و مستولی و علویین وقت تحویل در عقده
ذنب باشند دلیل قحط است خانه در شهرهایی که بر آن برج

منسوب بود که عقده در وی باشد زحل در طالع دلیل ربح و تعب
خلایق بود خاصه که مع ذنب باشد اگر اثنی عشریه زحل و مریخ در یک برج باشد
~~دلیل گرانی نرخ بودن~~ دلیلی است بر ربح و قحط در ناحیت آن برج دلایل
گرانی نرخ بودن دلیل جنس امتعه است ترقیب مطلوب
در طالع یا عاشر یا حادی عشر خاصه که بر درجه بود و بودن و بیت
در شرف خاصه درجه شرف و صعود و بیت در فلک اوج یا فلک
تدویر سرعت سیر و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمال
و بودن در برج مستقیم الطلوع و خروج وی تحت الشعاع دلایل
ارزانی بودن کواکب دلیل است در نهم و سیم و هبوط خاصه در درجه
هبوط و با بطء بودن در فلک اوج و تدویر و بطء سیر و نقصان نور و قدر
و عدد و حساب و عرض جنوبی و بودن وی مغمور و برج معوج الطلوع
و هرگاه کوکبی موصوف باشد بصفات علا و سهمی در وتد یا مایل
الوتد در بیت یا شرف آن کوکب امتعه متاعی که بر این هم منسوب
بود گران گردد و اگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع و در هبوط

کوکبی

کوکبی خاصه بر درجهٔ هبوط صاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات
ارزانی بود سعر آن جنس متاع ارزان گردد اگر کوکب دلیل در طالع
باشد سبب گرانی فعل خاصهٔ مردم بود و اگر در دوم طالع بود
سبب جمع آوردن بود جهة گرانی و در پنجم بسبب کثرت خریدار
بود و در ششم و هشتم سبب تباه شدن متاع باشد و در سیم و نهم
نقل بود بجای دیگر و در چهارم بسبب منع مانعی بود و در هفتم سبب
خریدار بیرون باشد و در دهم سبب سلطان بود یا بواسطهٔ او و
در یازدهم سبب عزت متاع باشد و در دوازدهم سبب قلت
متاع باشد و چون شمس بنوزدهم درجه میزان رسد
در طالع آن وقت نظر کن و گر قمر با تابل تدبیر او مکیف که رب
طالع رب بیت قمر باشد میان سابع و رابع بود دلیل ارزانی
بود و اگر با تحت الارض بود دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل
باشد بکوکبی که دال بود بر غلا و در وتد بود خصوصا که قمر میان
طالع و رابع بود ~~بودن زحل و برج منقلب~~ و اگر فوق الافق بود دلیل کند بر ارزانی خاصه
که میان عاشر و طالع بود قوی تر آنکه متصل باشد بکوکبی که دال

بود بر غلا و در وند خصوصا که قمر میان طالع و رابع بود

دلیل بود کند بارزانی خاصه که میان عاشر و طالع بود قویتر انکه متصل

باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص بودن زحل در برج منقلب دلیل اضطراب اسعار

بود مایل بگرانی و در برج ثابت گرانی کند خاصه در دلو و ثور و در برج ذو جسدین

ارزانی کند خاصه در طعام و در حوت و سنبله مشتری اگر قابل تدبیر کوکب بود دلیل

قوی حال باشد و نظر را دافع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غلا

گران شود متاع منسوب الیه و اگر ضعیف بود و نظر دارد کند ارزان شود خاصه

که موصوف بصفات رخص باشد و اگر صاحب طالع در اوتاد یا مایل او باشد و شرقی

و در ضوء نفس خویش خلایق طلب طعام کنند بحرص تمام هرگاه ماه در

برج طویل المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در برج قصیر المطالع باشد و بر

عکس بود او تاد دلیل از دشمن باشد و دیگر با دلیل بضاعت اگر او تاد

مسعود باشد از عزیز بلند کرد و بضاعت خوار و اگر منحوس باشد بضاعت

عزیز گردد و از خوار و اگر نحوس در غیر او تاد باشد همین عزیز گردد و بضاعت

خوار چون مشتری کار راجع گردد طعام عزیز گردد و چون مستقیم شود طعام بسیار

گردد خاصه در برج ارضی هرگاه قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال

که میش انتحویل باشد و متصل گردد بسعدی بضایع گران گردند و اگر بنحسی پیوندد

ارزان شود حلول زحل در گران شود هر چیز که از بکیل و ترازو فروشند زحل مادامی

که میان شرف و هبوط باشد گرانی کند و در نصف دیگر ارزانی حلول زحل در

در برج آتشی نرخ چهارپایان زیادت گردد و اگر زاید باشد در سیر و حساب

والا ناقص شود بها و ایشان کواکبی که دلیل باشند بر گرانی اگر در طالع باشند

اثر در بهار کنند و اگر در دهم باشد در تابستان اگر در هفتم باشند در خزان

و اگر در چهارم باشند در زمستان چون دلیل غلا بصاحب طالع متصل

گردد سعر بالا گیرد از نیر و اتصال خاصه که هر دو دلیل کند بر غلا اگر بکوکبی متصل

شود دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سعر کاسد شود خاصه که هر دو دلیل

کند بر غلا پیوستن صاحب طالع ~~دلیل کند بر رخص بعضی~~ یا صاحب بیت او

بکوکبی که در وسط السماء بود دلیل گرانی است و سخت تر انکه هر دو زاید

باشند و در سیر بر حساب و اگر ناقص باشند در سیر و حساب نرخها

اندکی زیادت گردد انفصال ماه بعد از اجتماع و استقبال بزحل و او

صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد از او استقامت

باشد دلیل گران شدن آن چیزهاست که به برج زحل منسوب بود

هرگاه دلیل گرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا سبک
روشود یا انتهای تسییر وی بدرجه شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه قابل تدبیر مقبول
رسد نرخ چیزها زیادت گردد و هرگاه دلیل ارزانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل یا
بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا سابع رسد یا راجع گردد یا گران روشود یا انتهای
تسییر وی بدین درجها رسد یا بدرجه قابل تدبیر رود نرخ چیزها ارزان
شود و هرگاه که دلیل بمرکز وی رسد از مراکز خود احوال نرخها تازه گردد
و اگر درانوقت متصل شود بکوکبی که موصوف باشد بصفات غلا گرانی
کند و اگر موصوف بصفات رخص بود ارزانی کند و اگر حال قمر نیز چنین
باشد هم چنین باشد یعنی چون بمرکزی رسد از مراکز اربعه در نرخها تغیر پدید
اید مکان گرانی و ارزانی نرخهای شهرها تو چنین بود که دلیل دروی بود و اقلیم
و شهرهای کواکب و ناحیت مثلثه ان برج و این دلایل اگر بوقت قران انها
باشد اثر ایشان عظیم تر و مدت ان بیشتر بود مانند قحط مصر زمان حضرت
یوسف ع خصب شد قول الحکما و صاحب اثمار و اشجار پیوسته گرانی و تنگی از زحل
باشد خاصه چون قوی حال بود و فراخی و ارزانی از مشتری خاصه چون
ضعیف حال بود و اثر هر دو بوقت قران ظاهرتر بود بنگرند بر طالع سال

یافصل

یا فصل و طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال و صاحب طالع
و قمر اگر این سه دلیل مسعود باشند و کواکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند
و زاید در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها گران گردد و اگر این دلایل بکوکبی
ناظر باشند که در وسط السماء بود کار قویتر باشد و اگر احوال دلایل بر
خلاف این باشد نرخها ارزان در صورت طالع هر کوکبی که بقوتهای ذاتی قویتر بود
منسوبات ان برج که کوکب دروی بود گران گردد اگر مستولی بر طالع و بر جزو
اجتماع و استقبال مقدم در ثالث بود یا تاسع و مقبول بود انچه بوی
منسوب بود ارزان گردد و زاید در سیر گران گردد طالع و دهم دلیل زیادتی
بود فصل چهارم بر ثبات نهم و سیم بر کساد و ارزانی پنجم و یازدهم و
دوازدهم بر اندکی زیادت موضع شرف کواکب و نیمه صاعد از فلک دلیل زیادتی
بود و اگر مشتری را در طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل یا فصل حظی بود
و صاحب الطالع بمشتری ناظر بود یا بزهره و صاحب ثانی بطالع چهارم
و سیم بود از نحسها و خداوند ناظر بود یا بصاحب طالع در ان سال یا فصل
فراخی بود خاصه که صاحب طالع سعد بود یا سعد شده باشد خصوصا که از
صاحب دوم مسعود باشد و اگر بضد ان بود اما گرانی تجربه افتاده است

که چون مشتری راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم گردید فراخی
پدید آمد خاصه در برج ارضی و مکررات تجربه شده است که چون بعد ما بین زحل
و شمس در ثور بغایت رسید و آن مز درجه است در اقلیم چهارم خاصه در
سبزوار ماکولات چون گندم و حلاوه و گوشت بقیمت و نایافت گشت مشتری
در دلو راجع باشد منسوبات وی چون کندر و شیرینی بسیار گردید اما نرخ بر یک
حال بود این نیز بتجربه رسیده است زحل از شرف تا هبوط دلیل گرانی بود و از
شرف تا هبوط دلیل ارزانی اگر قمر بعد از اجتماع یا استقبال با زحل متصل شود و زحل صاعد
بود در فلک یا در فلک تدویر و آن بعد از مقام دوم بود بحدود یکصد و بیست
روز استقامت دلیل گرانی باشد و اگر عطارد با زحل باشد یا ناظر شود گندم
تر بود و آن جنسی که گران شود از منسوبات زحل بود و موضع او یا عطارد
و موضع او و صاحب آن اگر در سیر زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در
وتدی بود آنچه غذا را شاید گران شود و صاعد بودن در اوج معتبرتر از
صاعد بودن در تدویر است و چون کوکب در نطاق سیم و چهارم بود صاعد
بود و در دو نطاق دیگر هابط زحل چون در خانه هشتم یا دوم یا نهم یا دهم طالع سال بود
یا فصل خوردنیها گران شود اگر زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر طلبند

و بعضی

و بعضی از منجمین بودن زحل را در سنبله از ادله ارزانی شمرده اند اگر صاحب
طالع سال در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل
گرانی نرخها بود اما وقت گرانی پدید آمدن او چنان که اگر کوکب دلیل در طالع بود اول
سال گرانی بود و اگر در وسط السماء بود در تابستان و اگر در رابع بود
در زمستان و اگر در مایل وتد بود اندک تفاوت کند قوت دلیل از صعود بود
و زاید و سیر و وتد دلیل عزیزی بود و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب باشد
و همین سبب است که چون زحل بمیزان رسد طلب معاش کنند از خوف قحط
و گران شود که صاعد است در فلک خارج مرکز و هر آینه وقتی گرانی بکمال
رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از هابط شدن باشد و نقصان در
سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود و بودن
او در وبال و هبوط دلیل کم التفاتی مردم بود بدان چون آفتاب بدرجه [illegible]
سرطان رسد اگر قمر در طالع و سابع و رابع الوقت بود گرانی بود و ما بین عاشر
و طالع ارزانی بود و ما بین سابع و عاشر متوسط بود مایل بارزانی و ما بین
رابع و سابع گرانی بود و فوق الارض گرانی بود و تحت الارض ارزانی بود و بدانکه نرخها را
از طالع قرانات و اجتماعات نگاه دارند چون انتها بمکان سعدی رسد

دران سال فراخی و بسیاری نعمت دلیل کند وچون انتها بمکانی بخبر رسد
دران سال نعمت تنگ باشد وقحط و در تحویل سال هاچون مشتری زحل را بیند و زحل
در جوزا یا در سنبله یا در قوس یا در حوت بود فراخی طعامها در نرخها وارزانی
دلالت کند وچون مشتری بزحل ناظر باشد و زحل در برج ثور یا اسد یا عقرب
یا دلو بود قحطی و تنگی عالم بود و نرخها گران بود و زحل بحمل و سرطان و جدی
و میزان بود بی نظر مشتری دلیل کند که نرخها گران شود و طعامها یا قوت
وچون مشتری بزحل نظر کند نرخها ارزان بود و نعمتها بسیار بود قول
کوشیار هرکدام کوکب که قوی بود و صاعد در فلکها و در افق
نعیانی در صورت طالع تحویل انجا که طول الکوکب بود عزیز در قیمت
گردد قمر یا صاحب اجتماع یا استقبال هرکدام قوی تر باشد
اگر در طالع بود یا عاشر یا حادی عشر یا خامس و مقبول بود در فلک تدویر
دلیل بود بر زیادتی نرخ واگر در سابع یا رابع بود یا اتصال کند بکوکبی
که در اوتاد بود و مقبول بود اندر جایگاه یشی نرخ افزونی نگیرد و نکشی
روائی بود واگر مقبول نبود روائی نگیرد واگر در تاسع و ثالث بود مقبول
باشد نرخ بکاهد و کاسد شود واگر مقبول نبود بکاهد و بالجمله

طلب کردن و نفاق مقبول بود و عزیزی و گرانی به نیکی جایگاهش و حد هر یکی
ازاین دو دلیل ضدان بود و برانکه مشتری دلیل بود بر ارزانی خاصه در قوت
بود و نیک حال پس ان قوت که از صعود بود و بودن او در اوتاد دلیل کند
بر عزیزی و گرانی و بودن اندر خطها و مقبول دلیل کند بر طلب و نفاق
الکوکب که مستولی بود بر اوتاد طالع فصول سال و اجتماع و امتلاء چون قوی
بود و با صاعد در افلاکش و در اوتاد باشد و در حظوظ خویش دلیل کند که
مدلول او عزیز و گران باشد گردد پس اگر با قوتش سریع السیر گرانش
بغایت رسد و اگر بطی السیر باشد نرخ بر حال خویش بماند و اگر ناقص التسیر
باشد نرخ بکاهد فصل عن قول ابا نشا الله نصری نظر کن برج اجتماع شمس و قمر اگر از
بروج زاید المطالع است پس گران بود منسوبات ان برج و اگر ناقص المطالع است
الذان میشود و برج دویم از مطالع و نیز دلالت میکند بر گرانی و ارزانی
و نیز نظر کن در طالع اجتماع اگر بیابی کوکبی را در یکی از اوتاد و مر او را
در طالع شهادت بود پس الکوکب اقوی ادله است هرگاه زاید باشد در حساب
و صاعد بود در فلک گران شود انچه بان کوکب و موضع ان نسبت دارد
و اگر ناقص الحساب باشد و هابط دلیل بود بر ارزانی و خواری اگر کوکبی که در مثلثات

زاید باشد و متصل بود بکوکبی زاید که قبول کند او را پس مادام که بان کوکب
متصل است نرخ کران کردد و زیاد شود خصوصا که قابل تدبیر مقبول باشد و هر کاه
منصرف شود دلیل از ان کوکب اگر متصل شود بکوکب زاید مقبول پس دلالت میکند
بر غلا و اگر زاید باشد و غیر مقبول پس دلیل است بر غلاء غیر شدید و اگر ان کوکب
ناقص باشد و غیر مقبول دلیل بود بر ارزانی و خواری و اگر نیابی هیچ کوکبی را
در وتد پس صاحب طالع دلیل است حکم کن از وی همچنانکه از دلیل کفتیم اگر
صاحب طالع زاید و مقبول باشد دلیل کند بر کرانی و بقدر کواکب نقصان سعر نیز
متفاوت شود اگر اندکی باشد اندکی و اگر بسیار باشد بسیار و هر کاه شمس
بشانزده درجه میزان برسد پس در طالع نظر کنند ان وقت و اگر قمر در مابین
طالع و رابع بود پس دلیل کند بر غلاء شدید   مابین رابع و سابع بود
پس دلیل کند بر اضطراب سعر الا انکه بغلا اقربست و هر کاه مابین سابع و
عاشر بود دلیل اضطراب سعر است اما بارزانی مایل بود و اگر مابین عاشر
و طالع بود پس دلیل ارزانی بود در همه چیزها خصوصا طعام و اما در طالع
استقبال اگر قمر زاید الحساب باشد و در تحت الارض باشد و متصل باشد
بکوکبی که در تحت الارض دلیل کند بر غلا و اگر ناقص الحساب باشد و در فوق الارض

بود

بود و متصل بود بکوکبی که در تحت الارض بود دلیل کند بر رخص اگر کوکبی که
متصل است با وی قمر زاید الحساب و صاعد بود دلیل کند بر غلا و اگر در
میزان بود دلیل کند بر غلای هر چیزی که بتر از او کشیده شود و اگر در ثور و
اسد و عقرب و دلو بود بر غلاء شدید خصوصا هر کاه در ثور و دلو بود و اگر
در سنبله و قوس و حوت و جوزا باشد دلیل کند بر ارزانی خصوصا طعام
و دلالت سنبله و جوزا بر ارزانی اقویست تمام شد قول ماشاء الله مصری
و قول حکما هر کاه صاحب طالع اجتماع در طالع باشد یا در وتدی دیگر یا در
حادی عشر یا ناظر باشد طالع پس او اولی است بدلالت و هر کاه زایل
باشد اگر صاحب شرف طالع در وتدی باشد وی دلیل است و اگر این
نیز نباشد بنگر بکوکبی که در وتد باشد و مر او را قوتی بود و کاهست که دلالت
کوکبی را بود که در وتد غریب بود مادام که در ان وتد باشد تا بیرون رود
از وتد اگر کوکب دلیل شرقی باشد از تحت الشعاع بیرون امده باشد
و سریع السیر بود پس دلیل کند بر طلب کردن مردم معاشر او زیادتی
نرخ بقدر زیادتی کوکب باشد اگر کم باشد و اگر بسیار باشد خصوصا بوزی
که قمر به تربیع طالع باشد یا در طالع باشد و نظر کند بصاحب طالع اما وقتی

که قمر مقابله طالع رسد و ناظر باشد بصاحب طالع اگر زاید باشد دلیل بود
بر ارزانی و اگر ناقص باشد دلیل بود بر گرانی و این بواسطه آنست که نظیر
طالع عند طالع است حکمش نیز مخالف حکم اوست پس نظر کن بصاحب طالع
اگر مقبول باشد و کوکب قابل تدبیر او نیز در وتد باشد زاید سعر گران شود
تمام و بدانکه صاحب طالع بود از استقبال و تربیت پس هرگاه صاحب طالع
قابل تدبیر او مقبول باشد و زاید باشند طعام گران شود بقدر زیادتی ایشان
هرگاه کوکب در وتد باشد و صاحب طالع متصل شوند بکوکبی ساقط اگر
صاحب طالع ناقص باشد و قابل تدبیر او مقبول باشد و ناقص دلیل بود
بر ارزانی طعام بقدر نقصان ایشان و بنگر و قتی بود که هر دو زایل باشند
یا متصل باشند بکوکب زایل و بدانکه صاحب صاحب طالع اولیت در دلالت
و اگر کوکب و دیگر شاهد باشند نه یک او باشد و صاحب بیت صاحب طالع بر دلالت
بر آن اگر در وتد باشند بقدر زیاده و نقصان و اگر صاحب طالع
مقبول باشد و او با صاحب بیت او زاید باشند در حادث عنبر دلیل غلاء
نرخ است اگر متصل شود بصاحب طالع کوکب زاید دلیل زیادت نرخ آنست
روزی که متصل شود و اگر ناقص باشد بعد دو در نهم و سیم و دوازدهم باشند

دلیل ارزانی است و ارزان شود نرخهای روزی که کوکب ناقص متصل شود
بصاحب طالع هرگاه صاحب طالع در موضع جید باشد پس او دلیل است مگر آنکه
ساقط باشد و در وتد کوکبی باشد پس او را دلیل بود اگر طالع یکی از
خانهای نیرین باشد پس نظر کن بزیادت و نقصان ایشان و در حساب
مواضع ایشان از طالع و بهترین زیادتی است که هرگاه اوج را حکم
کند آنچه باقی بماند فوق شش باشد تا نه و مادون این و مافوق شش
همچنین نیست الا آنکه مابین ثلثه تا سته میانه است اما از نه تا دوازده
و از یک تا سه پس دلالت کند بر زیاده و حساب میکنند و اول مرتبه است
که شروع میکنند در زیاده سعر ناقص شود خصوصا قمر برای آنکه نیر است
و از باب خانهای نیرین را نیز قوتی هست و استدلال کرده میشود در دلالت ایشان
پس حفظ کن و نگاهدار و حکم کن مثال در دخول شهری طالع سرطان آمد
و قمر که صاحب طالع است در وتد نبود پس نظر کردیم باو تا کوکبی یابیم
رجوع کردیم بصاحب طالع پس وقتی که نقصان از او کم او دش را بشمر
از شش برج باقی ماند پس نظر کردیم بصاحب بیت او پس یافتیم او را
ناقص داخل در احتراق پس نظر کردیم باتصال قمر و حال او یافتیم

اورا غیر مقبول متصل بمریخ و دلالت کرد بودن قمر در شرف زاید بر
ثبات سعر در اول ماه تا بگذرد قمر از طالع بعد از ان دلالت مریخ است
که متصل است قمر با و و زهره را که صاحب بیت اوست و هر دو ناقص اند
و داخل در احتراق و ایشان هرگاه دلالت بر زیاده کنند و نقصان کسر
واین بواسطه بسیاری دقایق کرد درجاتشان و هرگاه ثلث ماه بگذرد که
روز دهم باشد ارزان شود و طعام ارزانی بسیار و بدانکه ماه ثلث اولش
مر قمر است که صاحب طالع است پس دلالت کرد بر غلا و ثبات زیرا
که زاید الحساب است و بعد از ان مریخ است ~~که صاحب طالع است پس دلالت کرد~~
~~بر غلا و ثبات زیرا که~~ از انکه قابل تدبیر قمر است پس دلیل کرد بر نقصان
نرخ از انکه ناقص است و در وتد با احتراق و بعد از ان زهره است پس دلالت
کند بر ارزانی بواسطه بودن او ناقص و نزدیکی با احتراق و خوب تامل
نما در صاحب طالع و اتصال او بکواکب زائده و ناقصه و اتصال کواکب
زائده و ناقصه باو و بودن کواکب در اوتاد و حال ایشان تا بیرون روند و
قبول نمودن بعضی از کواکب مر بعضی را هرگاه کوکبی که متصل است بصاحب
طالع باو و متصل است یا صاحب طالع شاهد نباشد دلالت میکند بر

زیادت

زیادت و نقصان نزد اتصال و اگر قابل تدبیر در وتد باشد
اثر نماید مادام که در وتد باشد تا تحویل کند یا ماه تمام شود و بعض
ازان و اگر زایل باشد و کوکب که متصل است باو در وتد بود
دلیل است بر انکه نرخ در زیادت باشد تا منصرف شود یا الکوکب
که در وتد است تحویل کند اگر صاحب طالع یا صاحب بیت او متصل
شود بکوکبی که در وسط السماء بود دلیل کند بر ارتفاع سعر و قوی تر
انگاه بود که هر دو زاید باشند و اگر ناقص باشند اندکی زیاد
شود و فضل بودن سهم در طالع دلیل گرانیست و بسیاری
الخیر و بودن صاحب سهم در وتد خصوصا طالع نرخ افزون شود
و اگر مقبول باشد بسعدی روائی باشد و اگر بنحسی
منحوس باشد کاسد باشد و بودن صاحب سهم در ساقط
دلیل ارزانیست و روائی برکاسدی از نظر سعد و نحس بدوستی
و دشمنی بدانند و بودن صاحب سهم در خانه و شرف دلیل گرانی
و عزت و اگر در هبوط باشد ارزانی و بی رغبتی خداوند
سهم در برجی را نیر طالع بود ان گران شود و اگر

در برج ناقص

باشد ان چیز ارزان باشد چون افتاب تحویل نماید ببروج یعنی
ارزی چی برجی بنکرند بقمر کرد رکدام برج رست واکر در برج
زاید است الجز ها که از کوهر ومنسوبات ان برج است کران
کردد واکر در برج ناقص باشد منسوبات ان برج ارزان شود
بودن سهم یا صاحب سهم در وندی خصوصا طالع دلالت کند بر بسیاری
الجز ودر زایل الوتد میانه باشد ودر زایل کم باشد ونظر سعود بسهم
بدوستی الجز بسیار بود واکر بدشمنی کرد کمتر بود ونظر نحوس
بدوستی باود لیل کمی ان چیز باشد واکر بدشمنی کرد دراصل بناشد
خداوند سهم اکر صاعد الجز بسیار بود واکر هابط باشد کم باشد
خداوند سهم در برج صاعد الجز بسیار بود ودر بروج هابط دلیل
کمی بودن سهم در برجهای مستقیم الطلوع واندر حد کوکبی سعد خاصه
که نور سعادت کوکب سعد بران درجه ناظر بود وبجنسیت بران
برج نسبت داشته باشد الجز بسیار بود واکر در معوج الطلوع
باشد ودر حدود کوکبی نحس خاصه که نور کوکب نحس بدو رسیده باشد

الخ.

اصحاب جمع

ان چیز کم باشد خصوصا که ان چیز بجنسیت بران برج نسبت داشته
باشد واکر نسبت نداشته باشد میانه بود وباید که دراین باب نیکو نظر کند
وامتزاج دهند چنانکه دلیل یا سهم در وتد بود بر جهای معوج الطلوع الجز
میانه بود وهمچنین اکر سهمی در وتد بود بر جهای مستقیم الطلوع وصاحب
سهم در زایل باشد ومعوج الطلوع الجز نیز میانه بود قول ابی سعید احمد بن
محمد ابن عبد الجلیل السجزی مشتمل است بر دو جمله جمله اول در معرفت
مواضع استدلال بزیادتی اسعار وانحطاط او ودر طوالع قران زحل و
مشتری ونظر در او از چند جهت است یکی طالع تحویل سال که قران
واقع شده در او یکی مکرر طالع تحویل سال که قران واقع شده در او
و دیکر طالع وقت قران وخاصیه دانستن این طالع باعتقاد جمعی از
منجمین متعسر است ووجه این ظاهر نیست ویکی دیکر طالع دخول شمس است
باو برج حمل ویکموضع دیکر برج انتهاست از طالع سال قران واز
برج قران واز طالع قران مثلث واز طالع ان واز طالع دخول شمس اشرف
کواکب علویه وطوالع اجتماعات واستقبالات جمله ثانیه در معرفت
ادله که شناخته میشود باو حال اسعار وکیفیت وان صاحب طالع است

وصاحب خانه قمر وقابل تدبیر صاحب طالع وصاحب شرف طالع و مستولی
بر طالع وان کوکبی است که در وتد اقوی از فلک واقع شده باشد و یکی دیگر صاحب
انتهاء سال است وصاحب جزو اجتماع و استقبال و مواضعی که شناخته شود
حال اسعار بطول ادله در اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد است اما طالع و
عاشر دلالت میکند بر رفعت و زیادتی نرخها و سابع رابع دلیل اندر ثبات
سعرها و که دلالت میکند بر انحطاط نیز و تاسع و ثالث دلیل اندر انحطاط و
نقصان و حادی عشر و ثانی عشر دلیل اندر زیادتی الا انکه ثانی عشر کمتر است
در قوت از ان دو کاه است که دلالت میکند بر کساد مواضع اشراف کواکب بلیست
بر نفاق و زیادتی سعر و موضع هبوط کواکب دلیل نقصان و انحطاط و سقوط
از اوتاد و از طالع دلیل کساد است و نصفی از فلک که صاعد میشود در
او شمس دلیل زیادتی نرخهاست و نصفی دیگر از او دلیل انحطاط و بروج
مستقیمه دلیل غلاست و معوجه دلیل رخص و انحطاط
بود جمله ثالثه در معرفت استدلال باشکال کواکب بر غلا و رخص
سعود دلایل دلیل غلاست و رفعت و هبوط ایشان در
فلک دلیل رخص و انحطاط بود و بودن کواکب در جانب شمال

غلاست و در جنوب دلیل رخص و اعتلای شان از تحت الشعاع
دلیل غلاست سعادت دلیل رخص و نحوست و قوت شان
دلیل غلاست و نحوست و ضعف ایشان دلیل رخص و نقصان
زیادتی کواکب در سیر و نور و حساب دلیل زیادتی سعر است
و نفاق و نقصان ایشان در این احوال دلیل نقصان و رخص و بودن
کواکب در بروج معوجه و ساقط از اوتاد و در هبوط دلیل رخص است
و بودن ایشان در بروج مستقیمه و در اوتاد و در شرف دلیل غلاست
و قبول کواکب بعضی از بعضی دلیل غلاست و رد و انکار
دلیل رخص بود و اتصال کواکب خصوصا کوکب دلیل کوکبی که زاید
باشد یا در وتد بود یا صاعد دلیل غلاست و خلاف این دلیل
ارزانی است و قوت کواکب و مکانات او از سعد دلیل غلاست
خصوصا در وتد کواکب ثابته که بر مزاج نحسین اند دلیل رخص است
و انچه بر مزاج سعود ند دلیل غلاست و رفعت بر رای بعضی از
منجمین پس اگر کوکبی که بر مزاج یکی از نحسین باشد در طالع یکی
طوالع بوادی مذکوره واقع شود دلیل ارزانی است و اگر بر مزاج سعود

واقع شود دلیل کرانی است **جمله رابعه** دلیلی که استدلال کرده میشود
بر کیفیت اسعار بحدوث قرانات والوف بعضی از منجمین مخصوص بزحل و مشتری
ساخته اند و بعضی مخصوص گردانیده بتوالی بر تحویل سال قران و بر
طالع وقت قران و بعضی از ایشان صاحب برج انتها در تحویل سال و منتهی بر
او اعتبار نموده اند و در اجتماع و امتلا صاحب طالع و قمر و صاحب
بیت و هر دو صاحب شرف طالع را و قابل را و در اجتماع و استقبالی که
قبل از تحویل باشد صاحب جزو اجتماع و امتلا را ملحوظ داشته اند
و جزو امتلا موضوع نیریست که در فوق الارض واقع شود
جمله خامسه در معرفت اوقات استدلال بتغیر حال
اسعار ~~بحسب از تسییر~~ پس از تسییر مابین دلیل و قابل هر دو
درجه و نصف سالی یا ماهی یا روزی بود و اگر برج ذوجسدین
باشد وقت در آن نصف آن چیزیست که ذکر
کرده شد و از رسیدن دلیل تا موضع قابل یا موضع
شرف یا هبوط از برای هر برجی سالی یا ماهی
یا روزی بر قدر هیئت وضع فلک و مدت دور و قوت ترین اوقات است

که متغیر

که متغیر شود کوکب بحال خلاف شکلش و وقت دیگر انتهای تسییر مابین
دلیل و قابل است یا یکی از او تا دیگر قابل هر درجه سالی یا ماهی یا روزی
جمله سادسه جوهر چیزیست که واقع شود در غلا و رخص پس دانسته شود از
از دلیل و از برج دلیل در دولت حمل و مثلثات او دلیل اند بر جوهر ناری
و در چهارپایان حیوان و ثور و مثلثات او دلیل نباتند و عقارات زمین دار
حیوانات چون گاو و گوسفند جوزا و مثلثات او دلیل اند بر کنیز و غلام
و حیوان معدنی و تو ابهه سرطان و مثلثات او دلیل اند بر آبی و چیزی
که از آب حاصل شود مثل صدف و لؤلؤ و مرجان شمس دلیل طلاست
و قمر دلیل نقره عطارد دلیل است بر نبات و حبوب و گاهی دلالت
کند بر جواهر و گاهی بر جلی دلیل کند مشتری دلیل چهارپایست زحل بر رباس و مانند آن
دال است و مریخ دلیل است بر جوهر ناری و اسلحه و زهره بر حیوان و عطر و جواهر
آبی **جمله سابعه** مواضعی که سعر در و تغییر میابد از دلیل و موضعش از بروج معلوم
کنند همچنانکه جدی ترسند را و دلو عراق را و میزان ترسستان را و کرمان را
اسد ترک را زحل ترسند را مشتری بابل را مریخ ترک را شمس
روم را زهره مغرب را عطارد مصر را قمر جابن را و همچه حمل و مثلثات او

و ناحیت شرق را و ثور و مثلثات او یمن را و جوزا و مثلثات او مغرب را
سرطان و مثلثات او جنوب را و جمله ثمانیه در معرفت غلا و رخص بر مذهب متاخرین
و اهل اسلام بدانکه دانسته میشود حال اسعار از احد اوضاع طوالع بوادی قرانیه
و تحویلیه یا بروج استیها و شناخته میشود از کوکبین علویین و از زحل است
و مشتری بواسطه آنکه غلا فعل زحل است و رخص فعل مشتری است پس اگر
پایان زحل را در برج قران ثمر و برج استیها و ساقط باشد از وی مشتری پس الحکم
غلا و تنگی و قحط باشد خصوصا هرگاه مقارن نحس باشد و همچنین هرگاه مستولی
باشد زحل بر طالع اجتماع و استقبال که پیش از تحویل باشد یا مستولی باشد بر طوالع
بوادی مذکوره پس دلالت کند بر قحطی و تنگی و قوی تر آنگاه بود که هابط در وبال باشد
اما معرفت اسعار از جهت یکی از اوضاع طوالع اجتماع و استقبال و تحویل شمس با وایل
بروج خصوصا اوایل اشراف کواکب علویه پس شناخته میشود از صاحب طالع
و صاحب اشراف طالع و کوکب مستولی بر وی پس اگر دلیل در نهم یا در سیم
باشد دلیل باشد برگرانی و خواری و اگر در یازدهم و پنجم باشد دلالت کند
بر عزت و نفاق و اگر زاید السیر باشد و در اندک سحاب پس زیاده شود نرخ
طعام و اگر ناقص باشد نقصان کند و اگر مرتفع باشد در وسط السماء
مرتفع شود ثمن طعام زیاده شود پس اگر رونده باشد هبوط خوار شود و اگر جاهل باشد
نرخ

بشرف پس بالا گیرد نرخ طعام و مرتفع شود و اگر
و اگر هابط باشد خوار شود و ارزان اگر عرض او شمالی باشد زیاده شود
ثمن طعام و اگر جنوبی بود ارزان شود و اگر مقبول باشد زیاده شود و اگر خالی
السیر باشد ثابت باشد نرخ بر یک حال و اگر در هشتم و چهارم باشد نرخ بر یک
قرار باشد و عطارد مستولی بر طالع دلالت کند بر زیادت نقره و مریخ دلالت کند بر رخص و تن
نولید محمدی و ابتدا ثابت خواه بروج و کواکب که دلیل اند بر قحط و جدب و غلا
و رخص هرگاه طالع یکی از بوادی قرانیه و تحویلیه و اجتماعیه و استقبالیه باشد
یا در برج استیها و کواکب مستولی بر طالع بدلالت بروج بر غلا و قحط
و بوس و فساد و اسباب حمل است و اسد و جدی و دلو و اما جوزا متوسط است
در دلالت و فوت و سایر بروج باقیه پس دلالت میکند بر خصب و رخص
فصل در معرفت سهام بطریقی که معمول است از زیج خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه
سهم الحنطه از زحل است تا مشتری و برای بعضی از ایشان از آفتاب
تا مریخ در اول مستعمل است سهم الشعیر و اللحم از قمر است تا مشتری سهم الارز
والذره از مشتری تا زحل سهم الارزن و الجاورس از مشتری تا زهره
سهم الماش از زهره تا عطارد سهم العدس و الحدید از مریخ تا زحل
سهم الباقلی و البصل از زحل تا مریخ سهم الحمص از زهره تا آفتاب

سهم الغیب والسمسم از زحل تا زهره سهم السکر از زهره تا عطارد سهم
العسل از قمر تا شمس سهم الذهب از مریخ تا قمر سهم الجوز والکتان
از مریخ تا زهره سهم المشمش از زحل تا عطارد سهم البطیخ از مشتری تا زهره
سهم البعر والقطن از عطارد تا زهره سهم الملح از قمر تا مریخ سهم اللوز
از زحل تا مشتری فصل در معرفت سهام از قول کوشیار سهم الحنطه از آفتاب تا مریخ سهم
الشعیر از ماه تا مشتری سهم الجاورس از مشتری تا زهره سهم الارز از مشتری
تا زحل سهم الحمص از زهره تا آفتاب سهم الباقلی والبصل از زحل
تا مریخ سهم العدس از مریخ تا مشتری سهم السمسم از زحل تا مشتری
سهم الماش از عطارد تا زهره سهم الجوز از مریخ تا زهره سهم السکر
از زهره تا عطارد سهم العسل از ماه تا آفتاب سهم الغیب از زحل تا زهره
سهم البطیخ از عطارد تا ماه سهم القرار از عطارد تا مشتری سهم القطن از
عطارد تا زحل سهم المشمش از زحل تا مریخ سهم الجزر از عطارد سهم
تا مریخ سهم اللحم از زحل تا زهره سهم الشحم از ماه تا مشتری سهم التریاق
از آفتاب تا شمس سهم السموم از ذنب تا زحل سهم الماء از قمر تا زهره سهم
النار از آفتاب تا مریخ سهم التراب از ماه تا زحل سهم الهواء

از عطارد

از عطارد تا مشتری سهم الحلب از زهره تا زحل سهم الملح از قمر
تا مریخ سهم المروارید از قمر تا زهره سهم الذهب از آفتاب
تا مشتری سهم الحدید از مریخ تا زحل سهم الاطعمه الحامضه از
زحل تا مریخ سهم الاطعمه المخلوط از آفتاب تا زهره سهم الاطعمه
المرّه از آفتاب تا زحل سهم الادویه المسهله الی الحامضه از
زحل تا مشتری سهم الادویه المالحه از مریخ تا قمر جمیع این سهام
مذکوره بعد ما بین دو دلیل بگیرند و از درجه طالع بیفزایند هر جا
که رسد موضع سهم باشد در شب نیز همچنین باشد یعنی بعد از کوکب
دویم تا کوکب اول و از طالع طرح کنند موضع سهم بود وگاهی
سهمی در وتد باشد نرخ آن چیز که بدان منسوبست گران شود
و در مایل میانه باشد و در زایل بقدر بود واگر سعدان و ماه
بسهم ناظر باشند آن چیز بسیار باشد و در زوال واگر نحسان
ناظر باشند آن چیز کم بود و آفت رسد واگر ستاره راجع یا محترق
یا ستاره بدحال با سهم باشد یا ناظر بود آن چیز ارزان شود واگر
آن ستاره قوی بود یا در وتدی باشد خاصه وسط السماء آن چیز

کمان و عقرب کرد و همچنان از خداوند خانه سهم و مستولی بروی حکم باید
و اگر مستولی بروی موضع هبوط خویش رسد آنچه از زمان شود ترتیب
در بیان سهامی در احکام نجوم بکار آید در موالید و سایر او قول گوشیار
سهم دلیلی باشد که برون آورده باشند از دو دلیل که دلیل باشند
هر دو بر یک چیز سهم السعادت بروز از شمس گیرند تا بالقمر و شب از قمر گیرند
تا بالشمس و از درجه طالع بیفزایند هر جا که رسند موضع سهم بود و دلیل است
بر مال و سعادت سهم الغیب بروز از قمر گیرند تا آفتاب و شب از
آفتاب گیرند تا ماه و بر طالع بیفزایند دلیلست بر رای و تدبیر و دین و خبر
یا فاش از احوال مستقبل سهم المال بروز و شب از خداوند دوم گیرند
تا بخانه دوم و بر طالع بیفزایند سهم الاخوت بروز و شب از خداوند سیوم
بگیرند تا بخانه سیوم و بر سیوم طالع بیفزایند سهم الاب بروز از درجه آفتاب
گیرند تا بزحل و شب بر عکس و بر طالع بیفزایند سهم الامهات بروز از درجه
زهره برگیرند تا بالقمر و شب از قمر گیرند تا زهره و بر طالع بیفزایند سهم
الولد بروز و شب از خداوند خانه پنجم گیرند تا بخانه پنجم و بر طالع
بیفزایند سهم المرض بروز و شب از خداوند خانه ششم گیرند تا بخانه ششم

و بر طالع

و بر طالع بیفزایند سهم التزویج بروز و شب از آفتاب گیرند تا بزهره
و بر طالع بیفزایند و زنان را از زهره تا آفتاب و بر طالع بیفزایند
سهم اسباب والالات بروز و شب از عطارد گیرند تا بقمر و بر طالع بیفزایند
سهم الخوف بروز و شب از خداوند خانه هشتم گیرند تا بخانه هشتم و بر طالع
بیفزایند سهم السفر بروز و شب از خداوند نهم گیرند تا بخانه نهم
و بر طالع بیفزایند سهم الاصدقا بروز و شب از خداوند یازدهم گیرند
تا بخانه یازدهم و بر طالع بیفزایند سهم الاعدا بروز و شب از خداوند
خانه دوازدهم گیرند تا بخانه دوازدهم و بر طالع بیفزایند بیان سهام
از گفته حکما سهم الکون حاجت بروز و شب از صاحب ساعت گیرند تا صاحب طالع
و بر طالع بیفزایند سهم قبول الکون الحاجت بروز و شب از صاحب ساعت گیرند
تا صاحب ماشر و بر طالع بیفزایند سهم الکون و النکاح بروز و شب از صاحب
هشتم گیرند تا درجه هشتم و بر طالع بیفزایند سهم المعشوق بروز و شب
از زهره گیرند تا ثابت و هشتم درجه حوت و بر طالع بیفزایند
در معرفت استخراج السهام طریقش آنست که بگیرند موضع دلیل
اول را بدرجه و دقیقه و از موضع دلیل ثانی نقصان کنند آنچه بماند

بر درجه طالع افزایند مثال طالع بود ا ر لا موضع شمس دلو ی
موضع سهم اط چون در شب واقع شده بود خواستیم که موضع سهم
السعادت بدانیم موضع قمر را از موضع شمس نقصان کردیم بدین صورت
آمد دلو یه / ب اط / ح ه کو باقی ماند ح ه کو این را با درجه طالع جمع کردیم بدین صورت
ح ه کو / ا ر لا پس معلوم شد که موضع سهم السعادت دلو ب ه ه
بود درجه و چهل دقیقه است بر آنکه صاحب حد سهم دلالت قوت
در کرانی و کرانی اگر صاحب حد سهم کوکبی بالا بود و صعود نظر کوکبی سعد بود یا در شرف
کوکبی بود و صاحب السعادت یا الشرف بوی ناظر بود انچه برداشت بود و اکر
ناظر نبود برداشت نبود اگر صاحب حد در برجی بود که آن برج شرف کوکبی دیگر
بود نگاه کن تا صاحب شرف در کدام برج است و اگر در طالع بود عزت انچه از
نا ایمنی بود و در دوم از بهار داران و در سیم از نقد شهری دیگر بود و در
چهارم از نگاه داشتن و در پنجم بسبب خبر بدار و در ششم بسبب آفت و کم امدن
و در هفتم از برداشتن غربا و در هشتم بسبب قحطی و دهنی و در نهم از برداشت
و بردن بجایها و در دهم بسبب سلطان بود و در یازدهم نرخ کبر د و از ارزانی
نپرزد و در دوازدهم بسبب پدید آمدن دشمن چون سهم در طالع انچه نیاورد

بیانی

بیانش هم نیک بود و نیز خداوند سهم اگر صاعد بود بسیار بود
و اگر هابط بود کمتر بود و نیز خداوند سهم اگر در برجی زاید بود انچه از آن نرخ زاید
بود و اگر در برجی ناقص بود نرخ انچه ناقص بود و دیگر سعدان و نحسان و نظر
اتصال ایشان اگر اتصال سعدان بدوستی بود حبوب بسیار بود
و اگر بدشمنی بود کمتر بود اگر نحسان بدوستی نگرند حبوب کمتر بود و اگر
بدشمنی نگرند آفت برسد و بود که نبود اگر خداوند سهم و سهم در
طالع بود بسیار بود و دیگر بخداوند طالع سال و فصل کر صاعد است
یا هابط اگر صاعد بود منوبات او بسیار بود و اگر هابط بود کمتر بود و دیگر
بخداوند سهم و اگر در برجهای زاید مطالع است نرخ زیاده شود
و اگر در برج ناقص مطالع بود نقصان کند هرگاه قمر تحویل
کند از برجی ببرجی اگر قمر در برج زاید بود انچه که از هر دو جنس
آن برج بود که قمر در او است گران شود و اگر در برج ناقص بود
ارزان شود و اگر سهام مراد در اوتاد یا در برجهای مستقیم الطلوع و نزد
حد کوکبی سعد خوصه که نور سعادت کوکب سعد را اندر جه ناظر بود و نحوست
بر آن برج نسبت دارد انچه بسیار بود و اگر در برج مایل بود

کر بود و اگر خداوند سهم در طالع بود بسیار بود

۳۴

وهمین شرایط حاضن سهم چاپس بسیار بود و اگر در زایل بود و معوج الطلوع
و در حد کوکبی نحس خوصه که آن نحس نور خود بوی رسانیده بود بر اش
اندک اگر انچه نحسیت نسبت داشته باشد و اگر بدانسته باشد بیان
بود اگر اندر وتد و برجهای معوج الطلوع یا در زایل برجهای مستقیم
الطلوع و از نحس او بود در ش میانه آید و اگر اندر برج کوکب نحس بود یا در حد
کوکب نحس یا شعاع کوکب نحس بوی رسیده بود انچه کمتر بود ابو معشر جعفر
ابن محمد المنجم گوید که نگاه کن بموضع سهم و بر آن کوکب که مستولی بود اگر
ضایع بود دلیل کند که انچه لصلاح بود و اگر فاسد بود و گفته اند که صلاح
و فساد او از خداوند حد سهم بدانند و دیگر گفته که خداوند سهم از فساد
بری باشد و از منخسف دور و قوی و نکو حال بود دلیل کند که انچه زا افت
نرسد و نکو بود و اگر حال خداوند سهم بر ضد این بود حال انچه بر ضد
این باشد و دلیل تباه کشتن را نگاه کن بر این نحوس که خداوند حد سهم را
منحوس میکند که آنوقت از آن رسد و خوصه از موضعشان و همچنین از جهه کرانه
و از زایه نگاه کن بر آن کوکب که دلیل انچه بود در وقت جماع یا امتلا
که پیش از تحویل سال یا فصول بود و همچنین در جمله اجتماعات و استقبالات

کدر...

که در جمله سال بود از قوت و ضعف و صعود و انحطاش در فلکها و سعادت و نحوستش
بر موجب آن حکم کند از کرانه و از زاینا تا معلوم بود و نیز گفته اند اگر صاحب
سهم در برج خویش بود دلیل کرانه انچه بود و اگر در هبوط بود دلیل از زاینا
و اگر کرانه و از زاینه و روانه انچه خواهی که بدانی سهمی که از طالع طرح کرده
باشی از موضع آفتاب طرح کن و حکم کن فیما ذکرنا چون در وتد بود و آن
وتد شرف یا خانه بود انچه گران شود و عزیز و اگر زایل بود ارزان گردد
و چون سهمها بوقت تحویل سال عالم عمل کنی بنگر بخداوند دلیلها از خانه
و شرف و حد مثلثه و وجه تا شهادت کدام بیشتر بود آن بود دلیل کرانه و ارزانی
و هرمس گوید نظر کن بموضع سهام اگر در وتدی و صاحب وتد بدو
نظر دلالت کند بسیاری انچه فاگر در زایل وتد بود و صاحب وی بدو ناظر
دلالت کند بر توسط انچه فاگر سهم یا صاحب از او تا در زایل باشند دلالت
کند بر کمی انچه فاگر صاحب سهم در شرف یا اوج یا درجاهائی که او را حظی
بود دلالت کند بر کرانه و اگر در هبوط یا در حضیض یا جائی مردود بر ارزانی
دلالت کند و اعتماد کن بر ارباب حدود و او را دلالتی عجیب است و بودن
صاحب سهم در وسط السماء دلیل کند بر کرانه پس اتصال سهم بکواکب

واتصال کواکب بوی حکم کن اگر صاحب سهم بکوکبی مقبول بود دیگر بکوکب
قابل و اگر در طالع باشد آنچیز گران شود بسبب دیوی که در افتد اگر
در ثانی و ثالث بود بسبب نقل کردن از شهری بشهری و در رابع بسبب وحش
و در خامس از بسیاری خریدار و در سادس از تباه شدن در زیر زمین
و در تاسع از بردن آنچیز از آن ناحیت بجای دیگر و در عاشر از جهت سلطان
و در واحد عشر و ثانی عشر بسبب امتیاز بهاء و اعلم ان الاوتاد علی الکثیر و ما یلیها
علی المتوسط والذی سیدل علی القلة و ان کان السهم او صاحب فی الوتد و الآخر
فی الزائل یدل علی المتوسط و یقال ایضا الی السهام اذا اردت به الکسب والتقلب
من الطالع و اذا اردت الاتفاق والرخص فالقه من الشمس قال ابو سعید احمد بن محمد
بن عبد الجلیل رحمه الله یعرف درجة طالع الاجتماع والاستقبال المقدم علی
التحویل و ضربها فی اثنا عشر و حفظ ثم خذ ما بین الکوکبین و زده علی ما حصل
من الضرب فما بلغ فالقه من الطالع الکل برج الاثنین درجة فحیث ما ینتهی
فثم ذلک السهم در دانستن حبوبات که در بار گران شود یا ارزان شود و اما حبوبات
که اول ماه تموز ... تموز در ۱۴ درجه اسد باشد وقت نصف النهار ار
بستانند از جمله حبوبات از گندم و برنج و جو و نخود و آنچه خواهد از هر یک کمی است

بکـ

بکشد و نگاه دارد و جائی معتدل و هم در شب آن روز که آخر ماه تموز است هم در وقت
نصف النهار باز کشد آنچه در وزن گران تر نماید آنچیز در آن سال گران بها باشد
و آنچه در وزن سبکتر آید آنچیز در آن سال ارزان بها باشد و آنچه در وزن مساوی باشد
تسعیر او بهمان قرار بماند و این از جمله مجربات حکمات و ایام ماه تموز است
روز است والله اعلم بالصواب و بدانکه در باب هیلاج و کدخدا
مقدمات فرموده اند که هیلاج بمثابه بدنست و کدخدا بمثابه روح پس هر یک
بدون یکدیگر فایده نبخشند معرفت هیلاج از پنج گونه یاد کرده اند اول نیر
اعظم است که ینبوع قوت حیوانیست دوم نیر اصغر است که ینبوع قوت
طبیعی است سیم و چهارم مرشاج هر دو و آن سهم السعادت و جزو مقدم است
پنجم درجه طالع اما در مولود نهاری شمس و قمر مقدم است و در لیل بر عکس و از هر یک
از این دو اگر طالعی اجتماعی بود سیم بجزو اجتماع بگیرند چهارم سهم السعادت
و اگر طالع استقبال بود در هر یک از این دو سیم سهم السعادت بگیرند
و چهارم جزو استقبال و در هر یک از این اقسام پنجم درجه طالع بگیرند
اما شمس او در اوتاد طالع و حادی عشر و خامس هیلاج است و در بیت
تاسع اگر برج مذکر باشد و بعضی از اهل احکام اگر شمس در زایل دانند

٣٧

نیز باشد هیلاج گیرند اما قمر او در اوتاد و حادی عشر و خامس و تاسع هیلاج است در سیم اگر برج مونث باشد و بعضی از احکام اگر قمر در تاسع وتد باشد نیز هیلاج گیرند اما سهم السعادت و جزو مقدم بر دلالت اینده و دلیل است در بیوت طالع هیلاج اند الا ثانی عشر و دوازدهم و بطلیموس و هرمس گویند در ششم هم جایز نداشته اند اما درجه طالع و آن هیلاج است گاهی که از نحوس خالی باشد یعنی جرم نحسی در آن درجه نبود و اگرچه از این برج بود و برج کواکب نحس را نحس نگرفته اند و باید دید که درجه طلوع کوکب نحس موافق درجه نیست و ما شکل هیلاج بمذهب بطلیموس و هرمس در سوابید بهاری و استقبال و اجتماعی در بیمحل نمائیم با سانی عمل جوفر دارد چنانچه این است



تا بدانند یعنی روز شمس مقدم باید گرفت در طالع اجتماعی و شب قمر را در طالع استقبالی روز شمس را و شب قمر را مفهوم بوده باشد و چون هیلاجیت بر یکی از این اصول خمسه با پیشتر مقرر شود طلب کدخدا باید کرد و کدخدا کوکبی باشد که مستولی باشد بر موضع هیلاج و شرح مستولی آنست که در بیت طالع و بهر طالع بر قوت و حصول تر از کواکبهای طالع بود باشد کوکب مستولی کوکبی بود باشد که خط او در بیت ازیکدیگر کواکب بیشتر باشد و ناظر باشد بان درجه و بعضی بر نظر بر جهت مسلم داشته اند در آن موضع و هر هیلاج که کدخدا اندرشته باشد معتبر نیست بسیاری هیلاج دلیلت بر زیرکی مولود و تیز فهمی و رایهای صواب و قوت تن و اعتدال مزاج و اگرچه هیلاج در درجه طالع مسعود باشد مولود نیک بخت و با سعادت و خرم روی و خوش خوی و نیکوکار باشد و اگر منحوس باشد بدخوی و شمخ و ضعیف تن باشد و با مردم خصومت بسیار کند و کدخدا چون نیک حال بود مولود تن درست و قوی و صحیح الاعضا باشد و بر مزاج مستولی باشد و اگر منحوس باشد دلیل ضعیف و علتهای بسیار بود و اگر هیلاج قوی باشد و کدخدا ضعیف قوی تن و کوتاه عمر باشد و اگر کدخدا قوی باشد هیلاج ضعیف دراز عمر و ضعیف تن باشد و هر کسی که از کوکب سبعه کدخدا باشد

نحست بودن اندر وتد و مایل الوتد سالی چند بمولود عطا کند و آن را عطیهٔ آن ۳۷
کوکب گویند اگر آن کوکب در درجهٔ وتد باشد عطیهٔ کبری عطا کند و در درجه
مایل الوتد عطیهٔ وسطی و در زایل الوتد عطیهٔ صغری بد هد و مدعا از فهمیدن هیلاج و
کدخدا در طالع مولود و غیره موضعها در کارهاست علی الخصوص در مولود از این سبب
شرح طول بسیار است و ما در اینجا مختصر کردیم از محیط لطف عفو فرمایند

رساله در بسم الله الرحمن الرحیم سهمهاست

بنام ایزد بخشاینده مهربان و سپاس مر خدای را و درود و آفرین بر پیغمبران
بحد و مر باد اما بعد چنین گوید گوشیار بن لبان که جمع کردم اندرین مدخل
اصول از جمل الاصول اندر مقالت اول در بابیست و یکم اندر سهمها
که باید دید سهم دلیل بود که از دو دلیل بیرون آورده باشند و از دو
دلیل باشد و هر دو بر یکجهت و بدینگونه سهام بسیارند اما آنچه قوی ترست
که از آنجا ره بنیت باد کنیم اول سهم السعادت که دلیل باشد بر مال و سعادت
سهم الغیب که دلیل بود بر رای و تدبیر و دین و خبر یافتن از احوال مستقبله
سهم السعادت بروز از آفتاب گیرند تا بدرجه ماه و شب از ماه تا بدرجهٔ آفتاب
چنانکه درجات بعد میان آفتاب و ماه بگیرند و بر ولادت اگر روز بود

آفتاب

درجات طالع بیفکنند بانچه رسد از بروج طالع بسی بخشی کنند آنجا که برسد
سهم آنجا بود مثالش طالع ده درجه حمل باشد و آفتاب بیست درجه اسد
و قمر پانزده درجه میزان طالع روزی بعد میان شمس و قمر پنجاه و پنج درجه بود
و درجات طالع را ده درجه در وی افزودیم شصت و پنج درجه شد سی
درجه حمل را بیفکندیم و سی درجه ثور را و پنج درجه از جوزا بماند سهم السعادت آنجا بود
بر اول این روز چندان بود که میان شمس و قمر سهم الغیب را بروز از ماه
بگیرند تا با آفتاب و شب از آفتاب بگیرند تا بماه و بر طالع بیفزایند و اگر این سهم
که معروفست و بد و از ده خانه تعلق دارد یاد کنیم تا بوقت حاجت بکار
دارند خانهاشان پس این یکی از دلایل بود بدان غرض کمتر بود و طلبند اما
سهم المال بروز و شب از خانهٔ خداوند دوم بگیرند و بخانه دوم از
طالع بیفزایند سهم الاخوة بروز از آفتاب گیرند تا بکیوان و شب از
کیوان گیرند تا با آفتاب سهم الامهات بروز از ناهید گیرند تا بماه و شب از ماه
گیرند تا با ناهید و بر طالع افزایند سهم الاولاد بروز و شب از خداوند خانه
پنجم گیرند و بخانهٔ پنجم از طالع افزایند سهم المرض بروز و شب از خداوند خانه
ششم گیرند و بخانهٔ ششم از طالع افزایند سهم التزویج بروز و شب از [illegible]

[illegible]

کیرند تا زهره بر طالع افزایند **سهم العلم** بروز و شب از شمس گیرند تا عطارد
و بخانه ششم از طالع بیفزایند **سهم الخوف** بروز و شب از خداوند ششم گیرند و بر خانه
هشتم از طالع بیفزایند **سهم التفکر** بروز و شب از خداوند خانه نهم گیرند و بر خانه نهم
از طالع بیفزایند **سهم العمل** بروز و شب از خداوند خانه دهم گیرند و بر خانه دهم
از طالع بیفزایند **باب هشتم از مقالهٔ چهارم** در کتاب روضة المنجمین در بیرون آوردن
سهمها بودن هر چیزی بعالم در اجرام ستارگان بوسته و پیداست که ایزد
تبارک و تعالی از چه طبع و مزاج پیدا کرد امّا مقصود ما ایدون اندر سهم بیرون آوردن
آنست که جایگاه و ممازجت هر دو نور بسهم رسیدن بنهند تا کی است و اگر نیک
بود حکم زنند بر جوی و اگر بد بود بر تباهی و اگر در این معنی نیکو تأمل کنی هر سهمی که
خواهی بتوانی نهادن چنانکه بکتابها جفت نیفتد چنانکه سعادت از زیرین دانی
چه روز بود از نیّر روز برگیری تا نیّر شب و بر طالع بیفزائی که سعادت با تن بکار
افتد و اگر شب بود از نیّر شب تا نیّر روز برگیری دلیل هر دو بر فزونی
یا کمی سعادت بدانی و همچنین از زندگانی که دلیل بودن از مشتری تباهی
از زحل بدانی و اگر خواهی که تا جنسی بدانی از مشتری تا زحل بدانی و اگر خواهی
که سهم جنسی بدانی که اندر کتب نباشد **مثال** این از سهر غمی گوییم گیرس

از زهره

از زهره تا مشتری چه همه ریاحین زهره راست و از بهر اعتدال و خوشبوئی
مشتری را انباز او کردیم یا سهم غم از زهره تا عطارد همچنین و اگر خواهی
بود **مثالش** سهم کینک از جهة فصاحت و رنگ و او از زهره تا عطارد
برگرفتیم و از بهر جنگ کردن و حماسة تا مریخ و بر این قیاس ابتدا از طرق
سهام نمودن هر کس نهاده و لا سهم الغیب بگفت که سهم آفتاب بسیار بکار
هر کس چنانکه خواست زیاده کرده تا بجایگاهی رسید که از بسیاری اندران
از دست **امّا** من آنچه بهتر دانم اینجا کمی چند از بهر احکام موافقت بجایگاهی
پاک عالم و علم ضمیر یاد کنم و دست از درازی فرو دارم **طرق حساب**
سهم بیرون آوردن از نتایج جایگاه آن ستاره که خواهی برگیر با بدان ستاره
دیگر بدرجات استوا چنانکه هر برجی سی درجه شماری دیگری تا چند برج
و درجه و دقیقه میان هر دو است و آن وقف درجات این برج که از آن
اسقاط خواهی کردن بر افزایی پس جمله از اول آن برج بفکن و اندر آن جایگاهی
که حساب بانجامد سهم آنجا بود **مثال** سهم السعادت بروز آفتاب
بحمل **لط ٤** و قمر در سرطان **ط ل** اندر برج آفتاب بگاه کردیم
تا با آخر **سه حه** مانده بود از میان او تا بقمر **ب** برج و قمر **ط ل**

٣٩

بریده بود بر سهم که قسم حاصل آمد ... و طالع دلو بود ... بردی افزودیم
حاصل آمد ... از اوّل دلو سه برج بیفکندیم سهم السعادت در ثور بود به بیست
درجه و هشت دقیقه بوجهی دیگر از این بهتر که از ستاره که برخواهی گرفتن بجایگاه
اوّل بنه و برج و درجه و دقیقه آن ستاره که بدو خواهی گرفتن بجایگاه دوّم
و آن برج از و بخواهی افکندن بجایگاه سیّم پس جایگاه اوّل از دوّم بیفکن
و جایگاه دوّم باطل گردان و آنچه از جایگاه دوّم مانده بود بر سیّم افزای و بگو
تا چه آید از برج و درجه و دقیقه که سهم آنجا بود مثالش خواستیم که سهم
از آن که گفتیم شمس بجایگاه اوّل قمر بجایگاه دوّم طالع
بجایگاه سیّم اوّل از دوّم بیفکندیم بماند و بر سیّم افزودیم بر آمد
بعد از و از وضع دور و از اینجا معلوم شد که سهم السعادت اندر
ثور است امّا آنچه کوشیار در مجمل الاصول یاد کرده است سهم السعادت
و سهم الغیب و دیگر سهمها چنان همی فرماید که از خداوند آنکه تا درجه آن
برگیری و اندر درجه طالع بیفکنی و روز و شب یکسان سهم الآلام و سهم الآباء
که بروز از شمس تا درجه زحل برگیری و شب مخالف آن بود سهم البنین
دو ستاره از درجه عطارد تا قمر و روز و شب یکسان سهم تزویج مردان

ادرابر

بروز و شب از درجه شمس تا درجه زهره سهم تزویج زنان
بروز و شب از درجه زهره تا درجه شمس و افزون همه بر درجه طالع بود
و دیگر سهم چون سهم المال و سهم القوت و سهم السفر بر آن که یاد کردیم از خداوند
خانه که دلیلست تا درجه خانها و اندر این آوردیم سهم الکواکب سیّاره
سهم الشمس سهم الغیب بروز از درجه قمر تا درجه آفتاب گیرند و شب
از درجه آفتاب تا ماه و بر طالع بفزایند سهم القمر سهم السعادت بود
بروز از درجه آفتاب تا درجه ماه گیرند و شب از درجه ماه تا درجه آفتاب
گیرند و بر طالع بفزایند سهم الزحل سهم الحبس بود بروز از درجه زحل
تا درجه سهم السعادت و شب از درجه سهم السعادت تا درجه زحل
و بر طالع بفزایند سهم المشتری سهم نصرة الظفر بود بروز از درجه
سهم الغیب تا درجه مشتری و شب بعکس و بر طالع بفزایند سهم المریخ
سهم شجاعت بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعادت و شب
بعکس و بر طالع بفزایند سهم الزهره سهم محبت بود بروز از درجه
سهم السعادت تا درجه زهره و شب بعکس و بر طالع بفزایند سهم العطارد
سهم الفاقه بود بروز از درجه سهم الغیب تا درجه عطارد و شب بعکس

این بود و بر طالع بیفزایند دلالت بر سهم الغیب دلالت کند بر زیرکی و رای
کونی و شکوهها سهم السعادت دلالت کند بر سعادت و فرمان و کار و دولت
و حشمت سهم الجنس و انبار دلالت کند بر دور اندیشی و خبرهایی که بود در میان
سهم النصرة والظفر دلالت کند بر سروری و عز و کار نیک و پسندیدگی
و داد و امانت سهم الشجاعة دلیل کند بر مردی و شجاعت و تیزی و درشتی
و دزدی و فریب و حیلت سهم المحبت دلالت کند بر شهوت و محبت نمودن
و در مراد و لهو و لذت و خرمی دلیلست بر صورت مولود سهم الفاقه دلالت
کند بر خصومتها و تجارت و خرید و فروخت و دبیری و طلب علم و با اهل علما
سهم خیدی خرد سهم شرف و سرور بروز و شب از درجه آفتاب تا درجه
شرف و بر طالع بیفزایند سهم العار والخوف بروز از درجه عطارد تا درجه
مریخ و شب عکس آن و بر طالع بیفزایند سهم المکر والحیلة والحرب بروز از
درجه عطارد تا درجه سهم الغیب و شب بعکس و بر طالع بیفزایند سهم
الاصلاح بروز از مریخ تا درجه شمس و شب بعکس و بر طالع بیفزایند
سهم الاعراب بروز از درجه سهم السعادت تا درجه مریخ و شب بعکس و بر
طالع بیفزایند سهم دلیری و سختی در جنگ بروز از درجه خداوند طالع تا درجه قمر

از

سهم [illegible] ... بر طالع [illegible] ... از درجه [illegible]

و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم دوازده خانه زایچه سهم طالع زندگانی
روز از درجه مشتری تا زحل و شب بعکس آن و بر طالع بیفزایند سهم المال
روز از خداوند دوم تا درجه خانه دوم و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم الضیاع والعقار بروز از درجه شمس تا زحل و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم العاقبت بروز و شب از درجه زحل تا درجه خداوند اجتماع و بر طالع بیفزایند سهم الفرزند
نر و ماده و عدد ایشان بروز و شب از درجه مریخ تا درجه مشتری و بر طالع بیفزایند
سهم الخرد سخن گفتن روز از درجه عطارد تا درجه مریخ و شب مخالف آن
و بر طالع بیفزایند سهم الگم شده بروز از درجه عطارد تا درجه زهره و شب مخالف آن
و بر طالع بیفزایند سهم المرگ و تباهی پدر بروز از درجه آفتاب تا درجه خانه دهم
برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم الضیاع بروز از درجه زحل
با درجه قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم الفرزندان بروز از
درجه مشتری تا درجه زحل برگیرند و شب مخالف آن سهم الفرزند زاد بروز و شب
از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم المریض بروز از درجه
زحل تا درجه مریخ برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم الزنان

روز از درجه [illegible] ... سهم المال [illegible] ... بر طالع [illegible]

سهم البردکان بروز و شب از درجه طالع تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند
سهم الاسیر بروز از درجه خداوند نوبت تا درجه خداوند نوبت و بر طالع بیفزایند
سهم الزمانت بروز از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم التزویج بروز و شب از درجه زحل تا درجه زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم
الیارسا بود زن بروز و شب از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و بر طالع افزایند
سهم الموت بروز از درجه مریخ تا درجه مشتری برگیرند و شب بالعکس آن و بر طالع بیفزایند
سهم الخوف بروز از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند و شب بالعکس آن و بر طالع بیفزایند
سهم الزهد بروز و شب از درجه قمر تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع بیفزایند
سهم الخبر راست و دروغ بروز و شب از درجه عطارد تا درجه قمر برگیرند و بر طالع
بیفزایند سهم البلیدی زنان بروز از درجه قمر تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم الغلبه
و فیروزی بروز از درجه شمس تا درجه زحل برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم دیگر در خانه گذشته نوشتیم چون سهمها کتب مختلف خواهیم تا
مکرر نشود چون خوف و سهم [illegible] دوازده خانه البته تا سهمهای خبر با سهمهای
تحویل سال و تحویلهای روز نوشتیم و مر وارید [illegible] آید که نوشته شود
[illegible] از همه سهمی بجز سهم السعادت سهمی دیگر مست اما بطلیموس از [illegible] نوشته است

و اما دیگر

و اما دیگران پس از افراط کردند و اندر مولدها و آنچه ابو معشر یاد کرده است و اما سهمها از زیر
بر شکلها و [illegible] نهاده اند و شمار سوال کرده و هر روزی همی فزاید که هیچ شئی که نیابد که نه
بر آن جزء فزاید و از بیحاصلی نسخه کرده اند و بکار برده و الله المستعان سهم
الکواکب السیاره آنچه نوعی دیگر است یاد کنیم سهم الزهره سهم الفت و دوستی
بروز از درجه سهم السعاده تا درجه سهم الغیب و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم العطارد سهم درویشی و بیچارگی بروز از درجه سهم الغیب تا درجه سهم السعادت
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم الدولة الاولی بروز و شب از درجه شمس تا درجه
زحل برگیرند و از قران وسط بیفزایند سهم الدولة دوم بروز و شب از درجه مشتری تا درجه زحل
برگیرند و قران وسط بیفزایند سهم الدولة نوبتی [illegible] بروز و شب از درجه طالع قران تا درجه [illegible]
قران و بر طالع بیفزایند حافظ الطالع [illegible] اول سهم زندگانی و حیات بروز از درجه مشتری
تا زحل برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ثبات و بقاء و ایستادن
بقاء چیزی و خداوند طالع بروز از درجه سهم السعادت تا درجه سهم الغیب برگیرند
و شب بالعکس آن و بر طالع بیفزایند تیم سهم الحزم و سخن گفتن و عقل و نطق بروز از درجه
عطارد تا درجه عطارد و تا درجه مریخ و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند خانه دوم
نیز سه سهم است اول سهم المال بروز و شب از درجه خداوند

42

دویم گیرند تا درجه خانه دویم و بر طالع بیفزایند دویم سهم التعرض بروز و شب از درجه
زحل تا درجه عطارد گیرند و بر طالع بیفزایند سیم سهم چیزی یافتن بروز از درجه
عطارد تا درجه زهره گیرند و شب مخالف آن و از طالع بیفزایند خانه سیم
نه سهم است سهم اخوت بروز و شب از درجه زحل تا مشتری گیرند و بر طالع بیفزایند دویم
سهم عدد برادران بروز از درجه عطارد تا زحل برگیرند و بر طالع بیفزایند سیم سهم مرگ اخوان
و خواهران بروز از درجه شمس تا درجه خانه دهم و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
خانه چهارم هشت سهم است اول سهم الآباء بروز از درجه شمس تا درجه زحل برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند دویم سهم مرگ پدران بروز از درجه زحل گیرند
تا درجه مشتری و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سیم سهم نیاها بروز از خداوند
خانه آفتاب گیرند تا درجه زحل و شب بعکس بر طالع بیفزایند و چهارم سهم الحق
و این سهم امد نبت است بروز از درجه زحل تا مریخ برگیرند و شب مخالف او و بر طالع
بیفزایند پنجم سهم انقطاع عقار هرمس حکیم را بروز از درجه زحل تا درجه قمر برگیرند و شب
مخالف آن و بر طالع بیفزایند ششم سهم ضیاع و عقار که وهی پارسیان را بروز از درجه عطارد
تا درجه مشتری برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم کشاورزی و زراعت
است بروز و شب از درجه زهره تا درجه زحل برگیرند و بر طالع بیفزایند

هفتم

هفتم سهم عاقبت کارها و مرگ بروز و شب از خداوند خانه استقبال یا اجتماع برگیرند و بر طالع
بیفزایند هشتم سهم الگرگیزی بروز و شب از درجه عطارد تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند
بروز و شب از درجه زحل تا درجه عاشر برگیرند و بر طالع بیفزایند خانه پنجم داند و پنج
سهم است اول سهم الولد بروز از درجه مشتری تا درجه زحل برگیرند و شب
مخالف آن و بر طالع بیفزایند دویم سهم الفرزند و عدد ایشان از اناثی و ذکوری ایشان و عدد اول
بروز و شب از درجه مشتری برگیرند و بر طالع بیفزایند سیم سهم کمال فرزند نر بروز و شب
از درجه مریخ تا مشتری برگیرند و بر طالع بیفزایند چهارم سهم کمال فرزند ماده بروز و شب از درجه
قمر تا زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند پنجم سهم نری و مادگی طفل که در شکم باشد مولود
از او بروز از خداوند خانه قمر تا درجه قمر و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
خانه ششم از دو چهار سهم است اول سهم بیماری و عیبها و سهم نهان
و سهم علل و امراض از گفتار هرمس حکیم بروز از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم بیماری و مرگ [illegible] بروز و شب از درجه
عطارد تا مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم المرض بروز و شب از خداوند خانه
ششم تا درجه خانه ششم برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم المسکین و خدام و العبد
بروز و شب از درجه عطارد تا مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم [illegible]

بروز و شب از درجه عطارد و قمر تا درجه شرف قمر برگیرند و بر طالع بیفزایند
سهم الاقران بروز و شب از خداوند صاحب نوبت تا خداوند نوبت برگیرند و بر طالع
بیفزایند خانه هفتم اندر وی شانزده سهم است اوّل سهم زن کردن مردان و سهم نکاح
هرمس بروز و شب از درجه زحل تا زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم
زن کردن مردان از گفته والیس حکیم بروز و شب از درجه شمس تا درجه زهره برگیرند و بر
طالع بیفزایند سهم مکر مردان بر زنان و فریفتن ایشان و مردان و عفاف
ایشان بروز از درجه شمس تا زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم الجماع مردان
با زنان و سهم تزویج که گوشیار را او سهم پلیدی مردان و زنا ایشان
بروز و شب از درجه شمس تا زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم شوی کردن
زنان از گفته هرمس حکیم بروز و شب از درجه زهره تا زحل برگیرند و بر طالع
بیفزایند سهم شوی کردن زنان از گفته والیس حکیم سهم مکر زنان بر مردان
و فریب ایشان سهم جماع زنان سهم پلیدی زنان و رشتی ایشان و از جمله بروز
و شب از درجه قمر تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم بار زنی
زن بروز و شب از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم
زن و شوهر مردان و زنان قول هرمس بروز و شب از درجه زهره تا درجه

هفتم

هفتم برگیرند و بر طالع افزایند سهم وقت زن شوئی کردن از هرمس حکیم
بروز و شب از درجه شمس تا درجه قمر برگیرند و بر طالع افزایند سهم زنان شوی
و تبانی او بروز از درجه شمس تا درجه قمر برگیرند و از درجه زهره و بر طالع بیفزایند
سهم دامادان بروز و شب از درجه زحل تا درجه زهره برگیرند
و بر طالع بیفزایند سهم بر خاستهای خصمان و خصومات بروز از درجه مریخ
تا مشتری برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند خانه هشتم اندر این پنج سهم است مرگ و موت
بروز و شب از درجه قمر تا درجه خانه هشتم برگیرند و از درجه زحل بر طالع بیفزایند
سهم ستاره کشنده روز از درجه خداوند طالع تا درجه قمر
برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم انسالی که مولود باید
رسیدن از مرگ با قحط بروز و شب از درجه زحل تا درجه خداوند خانه اجتماع
یا استقبال برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم جاکران و جایگاه بیماری
از درجه زحل تا مریخ برگیرند و شب مخالف آن و از درجه عطارد بیفزایند
سهم هلاک شدن بروز از درجه زحل تا عطارد و شب
مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم الخوف بروز و شب از خداوند
خانه هشتم تا درجه خانه هشتم برگیرند و بر طالع بیفزایند آنرا خانه نهم

اندر وجوه سهام سهم ۱ سفر اندر خشکی بروز و شب از درجه خداوند نهم
برگیرند تا درجه خانه نهم و بر طالع بیفزایند سهم سفر اندر آب بروز
از درجه زحل و نیمه برج سرطان و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم پارسائی و ورع و تقوی بروز از درجه قمر تا عطارد گیرند و شب مخالف
آن و بر طالع بیفکنند سهم خرد و ژرف اندیشیدن بروز از درجه زحل تا قمر
برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم دانش و علم و بردباری
و حلم بروز از درجه زحل تا درجه شمس برگیرند و شب مخالف آن سهم
پنهان داشتن چیزها از مردمان و سهم وقت عمل بروز از درجه شمس تا درجه
مشتری برگیرند و شب برعکس او و بر طالع بیفزایند سهم که خبر حق است
یا باطل بروز و شب از درجه عطارد تا درجه قمر برگیرند و بر طالع بیفزایند خانه
دهم اندر وجوه دوازده سهم سهم ۱ شرف مولود آنکه اندر او گمان برند
که نیک است یا نه از درجه خداوند نوبت تا خداوند درجه شرف برگیرند و شب مخالف
و بر طالع بیفزایند سهم ۲ ملک و سلطان بروز از درجه مریخ تا درجه قمر گیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳ تدبیر کردن و وزیران و عملیان
بروز از درجه عطارد تا درجه مریخ برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند

سهم سلطان

سهم ۴ السلطان و غلبه و ظفر بر اعدا بروز از درجه شمس تا درجه زحل برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۵ ناگاه بدولت رسد بروز
از درجه زحل تا درجه سهم السعادت و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم ۶ بار خدایان و میان مردمان و خداوندان جاه بروز و شب
از درجه زحل تا درجه شمس برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۷ و سپاهیان
و شرط بروز از درجه مریخ تا درجه زحل برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
بیفزایند سهم ۸ السلطان مولود چه کار کند بروز و شب از درجه زحل تا
درجه قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۹ بازرگانی
و خرید و فروخت بروز از درجه عطارد تا درجه زهره برگیرند و شب مخالف
آن و بر طالع بیفزایند سهم ۱۰ تجار و شغل و عمل با دستان را بروز از درجه
سهم الغیب گیرند تا درجه سهم السعادت و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم ۱۱ کار و آن و شغل که از روی چاره نیست بروز از درجه شمس تا درجه
مشتری برگیرند و شب مخالف او و بر طالع بیفزایند سهم ۱۲ مادر بروز از درجه
زهره تا درجه قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۱۳ الام
بطریق دیگر بروز از درجه شمس تا مشتری برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند

اندر دوازده سهم اول سهم شرف بروز از درجه سهم السعادت تا درجه
سهم الغیب برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۲ سهم مردمان
که دوست دارند یا دشمن سهم بازرگانی بروز از درجه سهم الغیب تا درجه
سهم السعادت و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳ شهریاری و
میان مردمان و عزیز و بدنامی اندر جاهها بروز از درجه سهم السعادت
تا درجه شمس برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۴ الحاجات
و مقاصد یا فتن بروز از درجه سهم السعادت تا درجه مشتری و شب مخالف او
و بر طالع بیفزایند سهم آرزوها و حرص جان و موضع درجات او
بروز از درجه سهم السعادت تا درجه سهم الغیب و شب مخالف او بر طالع
افزایند سهم ۶ امید بروز از درجه زحل تا زهره برگیرند و شب مخالف آن
و بر طالع بیفکنند سهم ۷ دوستان و صدق و یاری و زهد بروز و شب
از درجه قمر تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۸ اضطرار روز
و شب از درجه سهم الغیب تا درجه عطارد برگیرند و بر طالع بیفزایند
سهم ۹ فراخی و تنگی اندر خانه بروز و شب از درجه قمر تا درجه عطارد
برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۱۰ خرد و ادراک تن بروز از درجه عطارد

تا درجه شمس برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۱۱ ستوده
و پسندیده بروز از درجه مشتری تا زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
بیفزایند خانه دوازدهم اندر وی سه سهم است اول سهم دشمنان الاعدا یا سهم
بروز از درجه زحل تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۲ دشمنان
الاعداء هرمس را بروز و شب از درجه خداوند خانه دوازدهم تا درجه خانه
دوازدهم برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۳ شقاوت و بدبختی بروز
از درجه سهم الغیب تا درجه سهم السعادت برگیرند و بر طالع بیفزایند و این
هشتاد و هفت سهم از آن هفت ستاره که نامهای همه ایشان گفته شد سهم اول
بقمر و روباس بروز
تا شب از درجه مریخ تا زحل برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۲ هیلاج بروز
و شب از درجه جزو اجتماع یا استقبال تا درجه قمر و بر طالع بیفزایند سهم ۳
لاعرتیان بروز از درجه سهم السعادت تا درجه مریخ برگیرند و شب مخالف
آن و بر طالع بیفزایند سهم ۴ سواری و شجاعت بروز از درجه زحل تا درجه
قمر برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۵ دلیری و سختی
در جنگ بروز از درجه خداوند طالع تا درجه قمر برگیرند و شب مخالف
آن و بر طالع بیفزایند سهم ۶ مکر و حیله و فریب بروز از درجه عطارد تا درجه

سهم الغيب برگيرند وشب مخالف آن و برطالع بيفزايند سهم ۷ حاجت حاكمی
بروز وشب از درجهٔ زحل تا درجهٔ مريخ برگيرند و از درجهٔ عطارد و برطالع بيفزايند
سهم ۸ ضرورت بت افتادن حاجتها از كعبهٔ مهربان و بروز وشب از
مريخ تا درجهٔ خانهٔ سيم برگيرند و برطالع بيفزايند سهم ۹ بت نهادن ضرورت
حاجتها يا رسانيدن سهم ۱۰ بروز وشب از درجهٔ سهم دوستی تا درجهٔ عطارد
برگيرند و برطالع بيفزايند سهم ۱۱ مكافات بروز از درجهٔ مريخ تا درجهٔ شمس گيرند
وشب برعكس آن و برطالع بيفزايند سهم ۱۲ عمل حق وكار حق بروز از درجهٔ عطارد
تا درجهٔ مريخ برگيرند وشب برعكس آن و برطالع بيفزايند واين نود و هفت
سهم است ان ده سهم كه كوكب منسوبست و ديگر مخالف اقتدا از بين سهمها است از آن كه ديگر
گونه شود چون حاليش آيد چون سهم پدران هرگاه كه زحل تحت الشعاع باشد
و زير روشنائی آفتاب واين سهم بروز از شمس تا درجهٔ مشتری گيرند وشب
مخالف آن از مشتری تا شمس گرفته است و برطالع بيفزايند و چون سهم پدران
و بنا بر آن كه چون آفتاب باشد واين سهم از اول بهد گيرند تا درجهٔ زحل
وشب بعكس و همه برطالع افزايند واگر آفتاب بخانهٔ زحل باشد از آفتاب
تا زحل گيرند وشب مخالف آن و برطالع بيفزايند و خواص زحل كه تحت الشعاع باشد

فاما در سهم يكجا افتادن سخت بسيار است واين جدول او پديد آيد
واز آن است كه هشت يكجای باشند ودست كه تا بروز وشب يكجای باشند و نگويند
چون نتوان دانستن و شمردنش هيچ فايده نبود وديگر درازی كار وخراس سهمها
ديگر است اين شغل و سهام چهل است پس روز دار آنچه كه پنداری كه نهايت
سهام است كه تحويل سال عالم الكبار برندازند بهر دانستن حال جهانيان نمادير دن
آمدن السلطان است كه با اجتماع و استقبال الكبار دارند و دانستن حال هوا
و نرخها را او است كه شلها و الحاه كه هر كسی سخنی ديگر گويد بياريم كه بكتاب نهايتی ان شا
الله التوفيق سهمها كه اندر تحويل سالهای عالم و قرانها دارند سهم سلطانی بروز وشب از درجهٔ
وسط السماء شمس و مشتری تا درجهٔ وسط السماء تحويل برگيرند و برطالع بيفزايند
سهم سلطان بطريق السلطان بطريقی ديگر بروز وشب از درجهٔ طالع قران درجه
طالع بيفزايند سهم الحرب الاول از درجهٔ شمس تا درجهٔ خانهٔ شمس
برگيرند و برطالع بيفزايند سهم ۲ الاول بطريقی ديگر از درجهٔ روز وشب
وخانهٔ حمل تا درجهٔ خانهٔ هفتم و برطالع بيفزايند سهم الحرب الدويم بروز وشب
از درجهٔ مريخ تا درجهٔ قمر برگيرند و برطالع بيفزايند سهم الحرب بروز وشب
از درجهٔ زحل تا درجهٔ قمر و برطالع بيفزايند سهم الصلح اندر لشكرها

٤٧ بروز و شب درجه قمر با عطارد برگیرند و بر طالع افزایند سهم الغلبة بروز
و شب از درجه شمس تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع افزایند سهم ٩ بروری بروز
از درجه سهم السعادت تا درجه مشتری برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
افزایند سهم ١٠ قران تخمین بروز و شب از درجه طالع سال قران تا درجه
قران برگیرند و بر طالع افزایند سهم ١١ الارض بروز و شب از درجه طالع زحل
تا مشتری برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ١٢ الماء بروز و شب از درجه قمر تا زهره
تا زهره برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ١٣ الهوا بروز از درجه عطارد تا درجه
خداوند خانه عطارد برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ١٥ البرق بروز از درجه
سهم الغیب برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ١٦ النار
بروز و شب از درجه شمس تا درجه مریخ برگیرند و بر طالع افزایند سهم ١٧
الملح بروز از درجه مریخ تا درجه زحل برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ١٨ المطر
و منها الطریق جمعی بروز از درجه قمر تا درجه زهره برگیرند و شب مخالف آن
و بر طالع بیفزایند سهم ١٩ الثروه بروز از درجه عطارد تا درجه زحل برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٠ الشکر بروز از درجه آفتاب
و زحل تا درجه وقت برآمدن قمر برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ٢١ الزنجا

(حاشیه:) سهم ١٤ [illegible] بروز و شب از درجه [illegible] برگیرند [illegible]

سپجان

اسپجان شرکت الارز و گندم بروز از درجه شمس تا مشتری برگیرند و شب مخالف
آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٢ الشعیر و اللحم بروز از درجه قمر تا درجه
مشتری برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٣ الارزن
و الجاورس بروز از درجه مشتری تا زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
بیفزایند سهم ٢٤ الکرفس و الذرة از درجه مشتری تا درجه زحل برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٥ الماش و السکر بروز از درجه
زهره تا عطارد برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٦ الکرفس
و سهم الآهو العدس بروز از درجه مریخ تا زحل برگیرند و شب عکس آن
و بر طالع بیفزایند سهم ٢٧ الباقلی و پیاز بروز از درجه زحل تا درجه مریخ
برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٨ الحمص بروز از درجه زهره
تا درجه آفتاب برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٢٩
الکنجد و الانگور بروز از درجه زحل تا زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع
بیفزایند سهم ٣٠ الانگبین بروز از درجه قمر تا درجه شمس برگیرند و شب
بعکس آن سهم ٣١ الدهن و الدخن بروز از درجه مریخ تا درجه قمر برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ٣٢ الجوز و الکتان بروز

از درجهٔ مریخ تا درجهٔ زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳۲
الزیتون و سهم انی و در دیگر خبر بروز از درجهٔ عطارد تا درجهٔ قمر برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع افزایند سهم ۳۳ المشمش و سهم داروهای
مسهل تلخ زاد و تب بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ مریخ برگیرند و شب مخالف آن
و بر طالع بیفزایند سهم ۳۵ الخربزه و البطیخ بروز از درجهٔ مشتری تا عطارد برگیرند
و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳۶ القطن بروز از درجهٔ عطارد
تا زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳۷ الملح بروز از
درجهٔ قمر تا درجهٔ عطارد برگیرند و شب عکس آن و بر طالع بیفزایند سهم ۳۸
الحلاوه بروز از درجهٔ شمس تا زهره برگیرند و شب مخالف آن و بر طالع بیفزایند
سهم ۳۹ نخود فها بروز از درجهٔ عطارد تا زحل برگیرند و شب مخالف آن و بر
طالع بیفزایند سهم ۴۰ تیرها بروز از درجهٔ مریخ تا درجهٔ زحل برگیرند و شب عکس
آن و بر درجهٔ طالع بیفزایند سهم ۴۱ الضمیر بروز از درجهٔ خداوند طالع برگیرند
تا درجهٔ سهم و شب بعکس سهم ۴۲ بودن حاجت بروز و شب از درجهٔ
خداوند ساعت تا درجهٔ خداوند طالع و از درجهٔ سهم طالع بیفزایند سهم ۴۳
وقت حاجت بروز از درجهٔ خداوند ساعت تا درجهٔ خداوند طالع برگیرند و شب

بعکس آن

بعکس آن و بر طالع بیفزایند سهم ۴۴ آنکه بدست او حاجت روا شود یا نه
بروز و شب از درجهٔ خداوند طالع تا درجهٔ سهم السعادت برگیرند و بر طالع
بیفزایند سهم ۴۵ آزادی بنده بروز و شب از درجهٔ مشتری تا درجهٔ زحل برگیرند
و از عطارد و طالع بیفزایند سهم ۴۶ المولوی بروز و شب از درجهٔ مشتری تا درجهٔ
زحل برگیرند و از درجهٔ قمر و طالع بیفزایند سهم ۴۷ زناشوی بودن بروز و شب
از درجهٔ هشتم تا درجهٔ خداوند هشتم برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۴۸ وقت العمل و اس
و مدت عمل او را و سهم پادشاهی کار بروز و شب از درجهٔ شمس تا درجهٔ مشتری برگیرند
و بر طالع افزایند سهم ۴۹ وقت عزل از کار بروز و شب از درجهٔ شمس تا درجهٔ مشتری
برگیرند و بر درجهٔ زحل بیفزایند سهم ۵۰ وقت ترک و [illegible] بروز از خداوند
صاحب تا درجهٔ سهم السعادت برگیرند و از درجهٔ عاشر بیفزایند سهم ۵۱ [illegible]
و غایت یا هر کس بروز و شب از درجهٔ قمر تا درجهٔ مریخ برگیرند و بر طالع بیفزایند
سهم ۵۲ چیزی کم شده بروز و شب از درجهٔ شمس تا درجهٔ مریخ برگیرند و از
طالع بیفکنند سهم ۵۳ الحکومت بروز و شب از درجهٔ مریخ تا درجهٔ عطارد
برگیرند و بر طالع بیفزایند سهم ۵۴ العذاب بروز و شب از درجهٔ قمر تا درجهٔ زحل برگیرند
و از درجهٔ هشتم بیفزایند سهم ۵۵ کشتن بشمشیر بروز و شب از درجهٔ قمر تا درجهٔ

49

بیخ برگیرند و از درجهٔ زحل تا درجهٔ عطارد برگیرند و در طالع بیفزایند سهم هشتم العاقبت
بروز از درجهٔ زحل تا درجهٔ عاشر برگیرند و شب مخالف آن و در طالع بیفزایند
سهم پنجم در دیگر شناخت بروز و شب از درجهٔ خداوند خانهٔ هفتم برگیرند تا درجهٔ قمر
و از درجهٔ عطارد بیفزایند سهم ششم العمل از درجهٔ خداوند عاشر برگیرند و بروز
و شب و بروز و شب یکسان بود و در طالع افزایند سهم نهم السلطان بروز
از درجهٔ شمس تا درجهٔ قمر برگیرند و شب برعکس و از درجهٔ عاشر بیفزایند و هر کس را
کتابهاست و اندر هشتاد و پنج باب خوانند و این آنکه گفته است تمام در یک موضع
در آخر کرده اما این دستور بود از دهقانان و صغر از آن چنانکه شاه گشهری
نیکو بدو اما ما باید و سهم هر دو کس را نخواهد یا نه و بسیار یک سخن اندران باره
و عنا در باید و همین دارد و ملوک و عمر ایشان و زن و فرزند جهتش مردمان بدان مشغول شدند
و پس از این مردمان است که آن را اشمار نا دراز و بهی دارد و در اینجا که در آن
پیچ نابوده است که سهم نخستین بدان تحویل سالهای ملکان بر جای خویش نشاند
تا خداوند دولتهای نو پدید آید از آفتاب گیرند با نیمه آید و دوم را از قمر یا نیمه
سر طاق بروز و شب برد و از طالع بیفزایند و آنکه از ایشان بالحاصل بر است
همی گیرند سهم اول سهم زحل است و سهم دوم مشتری است دیگر ستارگان

اندر این

اندر این دو کرد کنیم کتابها اندران علیحده کنون در این باب سخن بسیار است
فصل ششم اندر کتاب جامع اندر احکام نشانات سهم السعادت صاحب او دلیل بود بر مال
و سعادت و او در طالع بری از نحوس و تحت الشعاع نبود صاحب او مسعود بود
مولود صحیح المزاج و نیکو و شریف بود و اگر بر خلاف این بود ضعیف المزاج بود
و اگر تحت الشعاع بود از سلاطین رنج بیند و اگر سعدی بوی ناظر بود با اتصال صاحب
او مستقیم بود توانگر و خوش زندگانی بود خانهٔ دوم اگر مسعود بود بسیار مال
بی رنج بدست آید و از اموال سلطان روزی مند بود و اگر هیچ کوکب از سعد
و نحس بوی ناظر نبود قوت او را روز بروز بدست آید و اگر منحوس بود در جلال
و در حال حسب المعیشت بود خانهٔ سیم اگر مسعود بود سعادت خویشان را باشد
و اگر با صاحب سهم یا صاحب دوازدهم بود امر حبس زندان بود و اگر
نحسی با سهم در ثالث بود خویش و قبیله او هلاک شوند و اگر با این سهم
صاحب سیم تحت الشعاع بود مولود را برادر و خواهر نبود و اگر در خانهٔ چهارم بود
اگر مسعود بود و صاحب او مسعود بود دلیل کرامت بود و در منزلت خویش عزیز بود
نزدیک مادر و پدر و سعادت حال ایشان و اگر منحوس بود تربت بیابد و حال
مادر و پدر بود و اگر در خانهٔ پنجم بود و مسعود بود حال فرزندان نیکو بود و از خلا



روزی مند بود و اگر منحوس بود فرزندان او تباه شوند و اگر در خانهٔ ششم بود حال او بود
بد بود و اگر نحس نظری دارد او را به بنده گیرند و اگر سعدی بدین نحس نظری داشته
باشد از بزرگی نجات یابد و اگر صاحب یازدهم راجع بود تربیت نیابد و اگر
و اگر در خانهٔ هفتم زن و زوج او نکو بود و از زنان تمکند و بد نام بود میان خلق و خصومات
بسیار کند و اگر تحت شعاع باشد و سهم یا صاحبش مولود نکاح نهانی
کند و اگر در خانهٔ هشتم بود سعود بود و صاحبش سعود بود در بزرگی قبول از میراث و الا
این و اگر منحوس بود کارها کند که در آن بیم هلاکت بود و اگر صاحب طالع
راجع بود با منحوس حسر و تربیت نیابد و در سعود صاحبش سفر بسیار کند
و اگر در خانهٔ نهم اگر سهم در این خانه بود صاحبش سفر بسیار کند و اگر صاحب
طالع در نهم بود سفری کند هرگز بوطن نرسد و تدین و با ورع بود و اگر منحوس
بود عمر در غربت و گدائی گذراند و بد دین بود و اگر در خانهٔ دهم سعود بود صاحبش
ملازم در کار سلاطین بود و معاش او از آنجا بود و اگر منحوس بود پیشه‌اش
سخت بود و چندانکه باشد عمر او می افزاید و اگر در خانهٔ یازدهم و اگر سعود بود عزیز
و گرامی بود نزدیک دوستان و مردمان نکو معیشت بود و اگر منحوس بود خوار
بود پیش دوستان و بد حال بود و اگر در خانهٔ دوازدهم و سهم و صاحب او منحوس بود

بد بخت بود و اگر صاحب طالع راجع بود مولود عمر نیابد و اگر صاحب سهم السعادت
هشتم منحوس بود یا صاحب چهارم مولود خویشتن را بکشد و اگر منحوس بیخ بود
خویشتن را بآب هلاک کند و اگر بعطارد یا بزحل منحوس بود خویشتن بیاویزد
سهم الغیب دلیل دین و معیشت و تربیت است و اگر سهم الغیب در طالع بود
و سعود بود مولود قوی دین و پارسا بود و مردم او را بستایند و اگر سهم سعود بود
صاحب او منحوس و نکو و خادم بود و خبث الباطن بود و اگر سهم الغیب
منحوس بود و صاحب او سعود بنیت مولود بهتر از ظاهر بود و اگر سهم الغیب
در او تاد بود و کمال صاحب در برج ثابت مولود ثابت بود و دین و اعتقادی
که دارد از آن هیچ شک نبود و اگر صاحب سهم الغیب راجع بود از دین خویش
انتقال کند و سهم الغیب اگر در طالع بود سعود قوی بود مولود قوی دین و زاهد
و صاحب خاطر بود و اگر سهم الغیب اگر در خانهٔ دوم سعود بود پاکدین و در تربیت
او تربیت ابدال بود و اگر در خانهٔ سیم بود ظاهر اکبر و با ریا و بکفایت بود در کار
دین و دنیا و اگر منحوس بود او متشقها افتد و در دین خلل بدین او راه کم باید
و اگر در خانهٔ چهارم بود مثلثه طالع بود و پیوسته از عقوبت اندیشه کند
و اگر در خانهٔ پنجم بود سعود بود او و فرزندان با شند دیانت و محترم بود از جهت دین

ومذهبی که دارد و اگر منحوس بود عقوبت فرزندان او بود اگر در خانه ششم
مانند ددیم بود و اگر سعود بود و اگر منحوس بود بد بود اگر در خانه هفتم بود زنان بی
دار دار د اگر سعود بود و اگر منحوس بود زنان بد اعتقاد بر خلاف مذهب او
و اگر در خانه هشتم بود مولود خوفناک بود از کار مرگ و پیوسته حیلها کند و بگو
و خیرات اندیشد و ضم بد عاقبت و توفیق و هیچ و صلت و هیچ خیر نیابد و اگر
در خانه نهم بود صاحب او سعود بود و مقبول بود بر اسرار منفر بود و زیاده پری
بر وی پوشیده نباشد و زاهد بود و اگر منحوس بود بد اعتقاد بود اگر در خانه دهم بود
نزدیک سلاطین و ارباب صلاح فرمان و حرمتی یابد و از جهت دین و علم و اگر منحوس
بود بلا چند از مذهب و دین اگر در خانه یازدهم بود هر چند عمر او در زیادت شود و اعتقاد بود
درست تر شود و اگر سعود بود و خیر و نیکی یابد در دین و مذهب و اگر در خانه دوازدهم
و سعود بود مقلدین بود و او مولود در زیاده بدین و مذهب ملی بود و اگر منحوس بود
مولود بد اعتقاد بود و اگر سهم الغیب بر نحس منحوس بود این مولود در وی
مذهب تعصب کند و قسمه اگر زد و خاصه که بر نحس با سهم در سیم و نهم قید
و اگر مشتری سعود بود در نصاف طلبد و در دی تعصب مذهب نشود و اگر مسئولی
بر سهم الغیب عطارد بود مولود در مذهب دارد و هر جا که رود

بامذهب

با مذهب آنجماعت سازد و اگر سهم الغیب در هشتم بود و بر حال منحوس بود از چهارم
منحوس او را برای مذهب و اعتقاد بکشد سهم المال و اگر در طالع
و سابع و عاشر بود و قوی حال بود مولود نیکو حال بود و هرگز تهی دست و درویش
نشود و هر چند بزاد بر آید حال و مال او بهتر شود و اگر منحوس بود بر خلاف این بود
و اگر در خانه دوم و سعود بود از خصومات ازدواج فواید و اگر در خانه سیم بود مولود از سلطان مال
فواید یابد و اگر در چهارم بود از جهت ضیاع و عقار و آبا و اجداد و اگر در خانه
دهم بود توانگر کند و حکم بر صاحب بیت المال باشد و اگر در خانه ششم بود
از چوپانان منافع و مالها بدو اگر در خانه پنجم بود از زه آیا و تحفه بود و اگر در خانه
از بهای بنده و ستور و معالجه منافع یابد و اگر در خانه هفتم بود از مواریث
و اقارب و امثال این و اگر در نهم بود از اسفار لکن بعضی بزیان آید و از دست
بشود و در آخر عمر درویش شود و حالتی بد بود و اگر در خانه یازدهم بود از
دوستان مال یابد و اگر در خانه دوازدهم از جهت دشمنان مولود بزیان آرد و تباه کنند
سهم الاخوت اگر در طالع بود مولود بهترین و فاضلترین خواهران و برادران
خویش بود و اگر در چهارم یا هفتم یا دهم بود معروف آن باشند و اما در خانه
دهم در از عمر نباشد که خانه دهم و ششم تمام است و خواهد که صاحب سیم

در وسط السماء بود و اگر در چهارم بود مولود با خویشان دشمنی کند و اگر جای
ششم یا بهم در اول برج چهارم بود بهترین برادران و خواهران بود و چون
در میانه بود از میانگین برادران و خواهران بود و چون در آخر برج بود کهترین
برادران و خواهران بود و سهم الاخوت اگر در خانه یازدهم یا نهم یا پنجم بود
دلیل موافقت بود میان مولود برادران و خواهران و اگر در یازدهم بود
خویشان مولود سفر بسیار کنند و اگر سعد بود خبر یابند در سفر و اگر سهم الاخوت
در ششم بود برادران مولود در شقا باشند و اگر در نهم بود خویشان مولود
در سفر زندگی کنند زیرا که خانه نهم هفتم و ششم است و اگر در خانه پنجم بود
مولود را خویشان بسیار باشند و برادران از وی کهتر خدمت کنند و اگر در خانه
هشتم یا دوم خویشان مولود محتاج بوند و عیال او باشند و اگر سهم الاخوت
در ششم بود و در وبال بود و صاحب او قوی بود و در طالع شهادت دارد
خویشان مولود میراث او بخورند و میراث مولود بدیشان رسد و اگر منحوس
بود خویشان مولود بیماران باشند زیرا که هشتم و ششم و سیم است و اگر سهم الاخوت
در ششم منحوس بود از خویشان او خوف باشد که خدمتکاری کنند و بیمار
بوند و اگر در دوازدهم سعد بود و در طالع مولود در وبال باشد و شهادت دارد

بطالع خویشان

بطالع خویشان او عملی ناپسندیده کنند بدرگاه سلطان چون غماز و خوار و امثال این
[سهم الاباء] سهم پدر اگر سعد بود دلیل صحت پدر بود و اگر مستولی از این سهم در
اوتاد بود پدر مولود بزرگ بود و اگر صاحب چهارم در وتد بود پدرش صاحب فرمان
و بزرگواری بود و سهم الاباء اگر در طالع سعد بود پدر مولود در اجابت عملی بود
زیرا که طالع دهم چهارم است و در خانه دوم پدر را دوستان بسیار بود و در خانه
سیم بود پدر مولود در رنج رسد زیرا که سیم دوازدهم چهارم است و در زندان گنج
افتد و در خانه پنجم بود دلیل درازی عمر پدر مولود بود چندانکه نتیجه [illegible] خانه کجا
طالع بدین دلالت کند و اگر در خانه ششم بود دلیل سفر و حرکت و موافقت پدران بود
و بودن پدر از اهل علم و دین بود زیرا که ششم و سیم چهارم است و بودن پدر مولود
عمر دراز بود و در خانه هشتم دلیل آن بود که پدر مولود کوتاه عمر بود و مولود
از وی بهره زیارت بهره بود و اما پدر بعقل و معروف باشد و در خانه نهم بیمار
و در خانه یازدهم بود پدر مولود کوتاه عمر بود زیرا که یازدهم هشتم و چهارم است
و اگر در دوازدهم پدر مولود سفر بسیار کند [سهم الام] در طالع بود مادر
مولود شفقت بود و فرزندان مهربان دارد و اگر در خانه دوم بود مادر مولود
دراز عمر بود تا فرزند فرزند را ببیند و از مال بهره یابند و اگر در خانه سیم بود

مادر مولود بسیار دار بود اما در از عمر بود و اگر در خانه چهارم بود در وا بود مادر مولود
شوهر دیگر کند بجز از شوهر وی و اگر خانه پنجم بود مادر مولود کوتاه عمر باشد و اگر در خانه ششم بود
مادر مولود در سفر بود همیشه و اگر در هفتم سعود خاصه که از آفتاب او در نظر باشد دلیل کاه
ملوک و سلاطین آمد و شد داشته باشد و اگر صاحب وی و صاحب او سعود بود فرزند
در حرمت مادر و پدر بود و اگر در خانه هشتم بود معروف و دانشمند بود سهم الفرزند اگر در
طالع بود مولود بغایت فرزند دوست دارد و بفرزندان آرزومند بود و اگر فرزند بود
فرزند او در غربت بود و اگر صاحب این سهم که صاحب طالع مولود است قوی بود
فرزندان او را دین و ورع بود زیرا که خانه طالع نهم خانه پنجم است و اگر منحوس بود
بد اعتقاد باشد و اگر در خانه دهم بود فرزندان او در درگاه ملوک باشند و سلطانی همنام
دارند زیرا که دهم طالع پنجم دهم است و اگر خانه سعود بود ترکت پدر را بدیشان
رسد و اگر منحوس بود آن ترکت پدر بدیشان رسد و مال تباه کنند و اگر در یازدهم بود
اول او از انعام و عطیات و عقارب پدر منافع یابند و اگر در چهارم بود فرزندان
مولود بسیار دشمن باشند و بنام اجداد باشند یا بنام اخوان و اگر صاحب او سعود
بود میراث اجداد بدیشان رسد و اگر منحوس بود بلا و رنج و حبس کشند و اگر
در خانه پنجم بود

و اگر در خانه ششم بود و صاحب او سعود
قوی ناظر و از نحس ساقط مولود را فرزندان باشند که از علم و منافع و دستوران بکار
کنند یا از غلامان و کنیزان بود که طبیب بود و معالجت بیمار کنند و اگر در خانه هفتم
بود مولود را فرزندان باشد که با وی خصومت کنند و مولود زنی
کند که نزدیک او چون فرزند بوده باشد و اگر منحوس بود با فرزندان زن
خویش فساد کند یا با فرزندان خویش فساد کند و اگر در خانه هشتم بود و سعود
میراث مولود بفرزندان او رسد و اگر منحوس بود مولود را اندک
فرزند بود و در مال او منازعت کنند و اگر در خانه نهم بود سعود باشد
فرزندان مولود پارسا باشند و معروف بخیر و اگر منحوس بود او را اهل
عارف باشند که کارهای ناشایسته کنند و اگر در خانه عاشر باشد سعود بود
مولود را فرزندان بود که خدمت و کار سلاطین کنند و اگر
در خانه یازدهم بود فرزندان مولود خصومت انگیز و فتان باشند
خاصه که صاحب سهم منحوس باشد و اگر در خانه دوازدهم بود
دلیل اندک فرزند بود و آنچه بود با پدر خصومت کند و اگر صاحب
پنجم منحوس باشد مولود را فرزند نبود سهم المرض اگر در اوتاد بود

ومنحوس باشد مولود کارهای بیهوده کند واگر سعود بود کارها با تندا
بزیان آرد واگر در دوم بود مال مولود بزیان آید ویا آرد
واگر درخانه سیم بود خویشان را بیماری ورنج بود واگر درخانه چهارم
بود پدر مولود رنجور بود واگر درخانه پنجم بود مولود را بیماری ورنج بود
واگر درخانه ششم بود دلیل مرض نهانی بود واگر درخانه هفتم بود
زنان وشریکان واگر خانه هشتم هرکس بود واگر درخانه نهم بود مولود بدینی
وبد اعتقاد بود واگر درخانه دهم بود

واگر درخانه

یازدهم بود مولود را دوستان ودخاین وبی منفعت باشند ودرخانه
دوازدهم دلیل قوت دشمنان وظفر ایشان باشد وکشیدن رنج
از جهة ایشان بود سهم التزویج اگر در طالع بود سعود باشد تزویج او بآسانی بود
ودر کار زنان او راز و میسر شود واگر منحوس بود مولود را از جهة زن
رنج رسد ودرخانه دویم واگر سعود بود زنان با اصل خواهد بود وبا نسبت
ومال ومیراث ایشان بوی رسد واگر منحوس بود دلیل تزویج رنج
وبلا بیند واگر درخانه سیم بود مولود زنان را خواهد که خویشان او باشند

یا برادران او وآن زن تیزی داشته باشد واگر منحوس بود با زنی مخالطه کند
که او را بجای خواهر باشد واگر درخانهای چهارم بود مولود زنی از اقارب
خویش بزنی کند وبود که او زنانی بزنی کند که خاتون سلطان باشد
واگر منحوس باشد با مادر زن فساد کند واگر درخانه پنجم بود سعود
بوده باشد زنانی را بزنی کند که ازوی گوهر باشد وروز کاری نکو بسر برد با آن زن
واگر منحوس بود با دختران زن فساد کند واگر درخانه ششم بود سعود
باشد کنیزکان را بزنی کند یا زنان عیب ناک واگر منحوس بود کنیزکان
دیگران را بزنی کند وزنان غریب را واگر درخانه هفتم بود سعود
باشد تزویج مولود با آسانی میسر شود واگر منحوس بود رنج ومحنت
وشدت بود واگر درخانه هشتم بود وسعود باشد رنج
بیند از جهة زنان واگر منحوس بود مرگ او از جهة زنان
بود وبدست ایشان واگر درخانه نهم بود وسعود باشد
زنان غریب کند وآن زنان پارسا باشند واگر منحوس
بود از زنان رنج بیند وزنی کند که ازوی بگریزد ونفرین کند
که آن زن را رضا نبود واگر درخانه دهم بود وسعود باشد

زنان معروف را بزنا کند و ایشان زاهاق و زیرک و کدبانو
بود و اگر منحوس بود برخلاف این بود و اگر در خانه یازدهم
مسعود باشد زنانی را بزنا کند که بر ایشان عاشق شده باشد
و اگر منحوس بود کنیزکان را بزنا کند و اگر در خانه دوازدهم
بود زنان عیبناک بوند و از آن سبب رنج چند سهم الموت
اگر در خانه طالع یا خانه دهم یا خانه هفتم یا خانه چهارم بود
در شهر و وطن خویش بمیرد و اگر منحوس بود مرگش بد
بود و اگر در خانه دوم بود در دشتی یا از جهت مال و حصول
مال و اندیشه مال کند و اگر در خانه سیم بود در سفر نزدیک
بمیرد و از جهت خویشان در رنجور بزرگ را و اگر چهارم بود
و طالع سنبله بود و سهم الموت در عقرب بود از خویشان
بخشم شود و بطوس بمیرد و اگر در خانه پنجم بود نیز در
نیکوترین حال بمیرد و اگر در خانه ششم بود از بیماری بمیرد
که بطبیعت آن برج باشد یا از جهت ناکسان و زیردستان
و اگر خانه هفتم بود از جهت حال زنان و اگر در خانه هشتم بود
در مرض بمیرد که بطبیعت آن برج باشد و اگر در خانه نهم باشد در سفر بمیرد و اگر در خانه
دهم با

دهم باشد
و اگر در یازدهم باشد در خوشی و در آسایش بمیرد و بر زوال عقل و جهه بمیرد
و اگر در خانه دوازدهم بود از جهت اعدا هلاک در او باشد که هلاک شود سهم السفر اگر در
اگر در اوتاد بود سفر بسیار کند و اگر شمالی مشرقی بود در جانب شمال سفر کند و جانب شرق و اگر در برج
مغربی جنوبی بود در جانب جنوب و مغرب سفر کند و اگر در خانه دهم بود از جهت سلطان سفر کند و بکار
بزرگان بیشتر باشد و اگر در خانه چهارم بود از جهت ازواج خصومت کند و اگر در خانه دهم یا نهم
یا خانه ششم یا خانه دوازدهم در سفر رنج بیند و اگر صاحب طالع مسعود بود و بوی ناظر باشد اندک سفر کند
سهم العمل و السلطان که مولود چه کار کند و اگر اوتاد بود و قوی حال و مسعود و ناظر بود و اتصال صاحب طالع متصل او را سلطنت
و جاه در خت بود و اگر مسعود بود و ضعیف باشد از عمل سلطان و اگر در خانه ششم و هفتم بود از جهت زنان عمل کند
و اگر در خانه دوم باشد عمل باید و نیز نیکو کند و اگر در خانه سیم بود از جهت برادران و اگر در خانه پنجم بود
عمل دهقانی و معماری و حرب و رنج کند و اگر در خانه ششم بود و مسعود باشد مولود معالجه بیماران کند
و بیمارستانها را ادویه و امثال این عمل کند و اگر در خانه هشتم بود و بهین مال بزرگان باشد و از جهت
قاضی یا سلطان صاحب برکت بود و از آن فواید یابد اگر در خانه نهم بود مولود عمل در سفر کند و اگر
در خانه یازدهم بود از جهت دوستان عمل کند و خاص در اول عمر بهتر بود و اگر در خانه دوازدهم بود
مولود کاهل بود و کارش بد بود سهم الصدیق و سهم الدوستی اگر در خانه طالع یا چهارم یا دهم یا سیم یا هفتم بود مولود را
دوستان معروف باشند و در بعضی از سلاطین و وزرا دلالت باشد و اگر در خانه دهم

یا ششم یا هفتم یا هشتم یا دوازدهم بود مولود را دوستان اندک باشند و اگر در ششم
بود دوستان مولود کوتاه عمر باشند و در خانهٔ ششم دوست آن جایی در تنگی
و حرمتی باشد اما دیر مدت بود و در خانه یازدهم و پنجم و نهم و سیم ثابت المودت باشند
و اگر برج منقلب باشد در از عهود ساقط المودت او اعتماد نبود سهم الاعداء اگر سهم در
طالع یا اوتاد بود و عهود و او در دشمنان معروف باشند و چون در وتدی باشد منحوس
دشمنان او دشمنی اظهار کنند و اگر در یازدهم بود مولود را دوستان دشمن گردند
و اگر در خانه پنجم بود دشمنی مولود در فرزندش بود و اگر در خانه هفتم زنان مولود دشمن
مولود باشند و اما دشمنان او زود بمیرند و اگر در خانه ششم بود دشمن مولود بنده
پدر مولود بود و اگر در خانه دوم باشد دشمنان مولود از سبب مال مولود باشند
و اگر در خانه نهم بود بسبب علم و دین مولود را دشمن باشند یا مادر و اگر در خانه چهارم
بود دشمن مولود ناکسان باشند و اگر در خانه ششم و نهم بود مولود را دشمنان اندک
بوند و دشمنان مولود ضعیف باشند و در خانه ششم از اقارب او باشند و در دهم
دشمنان او عقلا و توانگران باشند سهم المال در ربعی از طالع مستولی بروی ربع
دیگر مولود مال تلف کند سهم الاخوت در ربعی و مستولی بروی در ربعی دیگر میانه پدر
و فرزند مفارقتی بود و زیاده تفتی بود در برادران بعزت شوند و بود که برادر کشته باشند

باشد سهم پدر در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر میان فرزند و پدر مفارقتی
بود و زیاده العیش شود سهم الضیاع در ربعی و صاحب بیت او
در ربعی دیگر مولود را ضیاع موافق نشود و از ضیاع رنج بیند سهم
الولد در ربعی و صاحب بیت او در ربعی میان او و فرزند مفارقت
بود سهم المرض در ربعی و صاحب بیت او در ربعی دیگر مولود در
سفر بیمار شود از وجع المفاصل سهم التزویج در ربعی و صاحب بیت او
در ربعی دیگر مولود زنان بسیار کند و بگذارد و دیگر برد سهم الموت
در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود در غربت بمیرد خاصه
که صاحب طالع بوی نظر ندارد سهم العمل السلطان در ربعی و
صاحب او در ربعی دیگر مولود نه در خانه خویش و نه در ولایت
دیگر عمل کند سهم الصدق در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود را
دوستان باشند نه از شهر و وطن و قوم خویش سهم الاعداء
در ربعی و صاحب بیت او در ربعی دیگر مولود را دشمنان باشند
بغیر از اهل وطن خود فصل در احکام سهام دیگر از خمسه متحیره
سهم زحل و این سهم را سهم الاوثاق السجن خوانند و دلالت

کند بر حفظ بد خور و هر چه ضایع و بزرگ دیده و سودا دلیل حال مرگ بود
و دلیل ضایع و زمین و دهقانی و محل نام مردم و نیکی و بدی و دلیری
بری بود نجات از رنج و حبس و از سعادت و نحوست این سهم
بدین مانند دلالت چو سهم المشتری دلیل بود بر ظفر و نصرت
و غرایب و ستوده و صلاح و دین و ایمان و اجتهاد در کسب و طلب
عدل قضات و راستی و بنا مساجد و هر چه بدان رسد از خیرات
سهم المریخ دلیل کند تدبیر و دلیل شجاعت و قوت دل بهر کاری
و خوی بعث سهم الزهره بروز از درجه سهم السعادت تا درجه سهم الغیب
و شب بخلاف این دلیل محبت و الفت و رغبت در نکاح و تزویج و امثال
این باشد در سعادت و نحوست و این بدین مانند دلیل چو سهم عطارد
بروز از درجه سهم الغیب تا درجه سهم السعادت و شب
بخلاف این و این سهم دلیل بیچارگی و درویشی و بسیاری خصومت
و خشمناکی صفرائی بود و طمع و شری بود و شرعی بود و دوستی اشتغال
علوم مختلفه و طلب کردن و قومی گفته اند که سهام این کوکب بروز و شب
از آفتاب میگیرند تا بموضع قمر و از درجه آن کوکب می افزایند یعنی
ام زحل

سهم زحل از مقام زحل و سهم مریخ از مقام مریخ بدین قیاس و اگر سهم
الحیوة قوی حال بود و سعود دلیل درازی عمر بود و خوش و درستی
و شادکامی و اگر منحوس بود دلیل بر اندکی عمر و بیماری اندیشه
بسیار بود سهم الغائب موافق با سهم زهره و اگر این سهم دفعات
او قوی حال بود نیکو صورت و درست مزاج بر این سهم متوالی
که مولود یکه ماند اگر در خانه دهم یا صاحب دهم مستولی بود با مادر ماند
و اگر زهره و قمر مستولی بود همچنان و اگر با دلیل پدر مناسبت دارد همچنان
با پدر ماند و سعادت این هم دلیل سلامت بود و جوارح راحت بدن
بود از همه اشغال و اگر منحوس بود ناخوش و گران جان بود و بیماری
آن بسیار بود و اگر خواهی که ثبات و سعادت و خیر بدانی اندر آن
طالع که گویند یا پرسند بنگر اگر دلیل در اوتاد بود و یا منتقل دلیل
ثبات و بقا بود و اگر دلیل در زایل بود زوال و نقصان و اگر منحوس
بود دلیل ثبات این خبر این مکروه و رنج بود و اگر مسعود بود ثبات آن
در سعادت بود سهم منطقة الفاضل دلیل نطق و تمیز و معرفت و عقل بود
و اگر این سهم مسعود باشد ناطق با معرفت بود و اگر مریخ در این سهم

ناظر بود نیز خاطر وزیرک بود سهم المال دلیل فواید ومعاش وعداد
قوام اموال بود واگر مسعود بود دلیل تلاش بود از این معنی باید
سهم القرض اگر منحوس بود ومستولی بروی حظی دارد ودر طالع یا در
بیت المال مولود را اشتراء او تلف شود واگر مسعود بود بر خلاف
این باشد سهم النقل واین سهم دلیل خبرها بود که مردم در نواحی
یابند واگر خراب و منحوس کشند واگر مسعود بود ومشتری یا تیر بروی ناظر
بود خبرها یابد در راهها واز آن قول یابد واگر آفتاب ناظر باشد خبری
که فکنده باشد باز یابد واگر منحوس بود بخلاف این بود وپیوسته
خبرها وزود دلد امثال این نما کند وضایع گذارد سهم الاخوة
در برج کثیر الکواکب بود دلیل بسیاری برادران دارد واگر در برج
عقیم بود اندک بود و سهم مرگ برادران از آفتاب گیرند تا بدرجه
وسط السماء و بر طالع بیفزایند وهر وقت که اشهها از این سهم به
تسیم رسد یا مستولی برخانه تسیم یا آنجا رسد یا اشهها سال این سال
دلیل مرگ خواهر یا برادر بود واگر سهم الاباء مسعود بود دلیل در
درازی عمر مولود باشد واگر منحوس باشد دلیل کوتاهی عمر پدر مولو

باشد

باشد سهم الموت الاب هرگاه که بتسییر از طالع بر سال از برجی بوی
رسد یا مستولی بروی رسد یا از طالع زی الطالع رسد ونحوسی
بر طالع در آن سال دلیل مرگ پدر بود یا مرگ کسی که بجای پدر بود
سهم الاجداد احکام او چون احکام سهم الاب باشد سهم الحسب والنسب
اگر مسعود بود یا با آفتاب یا صاحب دهم بوی ناظر باشد نظر
مولود شریف الاصل بود ونسب او هیچ گونه طعن نبود واگر این
سهم ساقط بود ومقارن نحس وارباب وی نگرند نیز اصل مطعون
النسب باشد سهم الضیاع والعمارات چون مسعود مولود را از دهقانی
نصیب تمام بود واگر منحوس بود از عمارات مولود را رنج وزیان رسد
سهم الفلاحة وکشاورزی اگر مسعود دلیل انتفاع بود بدرجه کشت ورز و
دهقانی واگر منحوس بود از این جهت او را زیان افتد سهم العواقب
الامور اگر صاحب وی به برج مستوی الطلوع بود و مسعود بود
مولود را عواقب کارها بخیر بود واگر در برج معوج الطلوع بود ومنحوس
بود مولود عواقب کارها بد بود واگر مستقیم الطلوع بود و یکی در برج
معوج الطلوع در عواقب امور اختلاف و اختلاف بود ونیز فرزند

براین برج بود که صاحب سهم در برج مستقیم الطلوع بود عاقبتش بخیر
بود **سهم الولد** اگر در برج کثیر الولد بود مولود را فرزندان بسیار
بود واگر در برج قلیل الولد بود مولود اندک فرزند بود واگر نحس
بود در برج کثیر الولد باشد فرزند باشند اما بمیرند و قرار نیابند
واز میان این سهم تا صاحب او یا میان صاحب او تا وی بگیرد
و هر برج عدد فرزندی بود و سهم عدد فرزندان بگیرد تا در کدام
خانه است و صاحب او در کدام خانه بود بعدد چندان برج که میان
هردو بود و برج دو جسدین را که در میان افتد دو فرزند حساب کنند
و بعدد کواکب که در میان سهم و صاحب وی باشد هم عدد فرزندان
وی باشد واگر دلیل الفرزند بیشتر کواکب آن برج نر باشد و
فرزندان نرینه باشند واگر ماده باشد فرزندان بیشتر ماده باشند
سهم وقت الولد اگر مشتری بجرم یا تسدیس و تربیع و تثلیث و
مقابله براین سهم بوند فرزند بود در انوقت چون مولود بالغ بود
و زن دارد واگر سهم در برج مذکر بود فرزند پسر بود واگر در
برج مؤنث بود دختر بود واگر صاحب طالع و صاحب نجم و ارباب

مثلثات

مثلثات ایشان وازین سهم و صاحب او در برج بسیار فرزند بود بیا
کوچک خداوند سهم بگیرد و زر چندان عدد فرزندان باشد و تناهی
حال پسران و سعادت تزویج و علم ایشان ازین سهم الولد از ذکور
گیرند و حال دختران و سعادت تزویج و عمر ایشان ازین سهم الولد از اناث
گیرند و بنگر در هر سهم و خداوندان ایشان و اوتاد طالع ایشان و مایل
و زایل ایشان که سهام و خداوندی در وی باشد و بر قدر سعادت
و نحوست هر دو سهم حکم پسران بهتر از دختران باشند و صاحبش قوی تر
و مسعود تر باشد حال دختران بهتر از حال پسران مولود بود **سهم**
آنکه بداند که فرزند در شکم یا نر بود یا ماده واگر زین سهم در برج
مذکر افتد مولود مذکر باشد واگر در برج مؤنث افتد مولود در شکم
مادر مؤنث افتد واگر این عمل چنان باشد که بروز خداوند خانه قمر از
قمر نقصان کنند و بر طالع افزایند و بشب قمر را از خداوند خانه قمر
نقصان کنند و بر طالع افزایند انجا که سهم انجا افتد حکم کرده شود
واین حکم از فرزند نا زاده است باید که بوقت این سؤال ارتفاع
از اصطرلاب معلوم کند واز طالع تا دوازده خانه و طالع را به

بتسویه معلوم کنند و تقویم کواکب آن ساعت در آن زایچه بنهند پس اگر
این عمل که گفته شد ثبت شد از نری و مادگی فرزند خبر دهد والله اعلم
فاما اگر این طالع تو نمایند که این طالع از آن دختر است یا از آن
پسر چون این عمل بکند و این سهم در برج مذکر افتاده باشد طالع
پسر بود و اگر در برج مؤنث این طالع دختر بود سهم المرض اگر مسعود
بود بیماری مولود اندک بود و اگر منحوس بود مولود را بیماری بسیار
بود و اگر نه سعد و نه نحس که گاهی بیماری رسدش یا ندارند
سهم العبید اگر مسعود بود از بندگان خیر بیند و اگر منحوس بود
رنج بیند وخاصه که سهم در برج معوج الطلوع افتاده و در برج کثیر
الولد بندگان بسیار باشد و در برج اندک ولد یا عقیم اندک
بوند و اگر سهم بندگان در خانه پنجم افتد مولود بنده را به فرزندی
قبول کند و بر قدر و سعادت و نحوست حکم آن کنند
سهم الاکراه و اگر سهم داشتگان و گرفتگان مسعود بود و صاحب او مسعود
بود نجات یابد از بند و رنج و اگر آن صاحبش ساقط بود از طالع مولود را
خلاص نبود و اگر بر خلاف این بود و منحوس بود در زندان بمیرد
و اگر میانه

و اگر میانه بود حبس او کمتر بود در زندان سهم التزویج زنان
اگر مسعود بود مولود زنی پارسا وصلت کند و اگر منحوس بود مولود با
زنی نا شایسته کند و سلیطه باشد سهم التزویج مردان و اگر طالع
زنی بود و سهم التزویج او مسعود بود شوهرش نکو بود و اگر منحوس بود
مردی بد حال بود سهم المکر و خداع النساء اگر قوی حال بود مولود
زنان را بفریبد و مال ایشان را بخورد و خاصه که این برج برج حیله
و مکر بود چون بروج مریخ و زحل و اگر بر خلاف این بود زنان او را
بفریبند و مال او بخورند سهم الفجور اگر مسعود بود و در خانه مشتری بود مولود
بسیار نکاح بود از حلال و منحوس بود از حرام و اگر سهم الفجور ناظر
بود به سهم التزویج در طالع مردان مولود با زنی زنا کند و بعد از زنا
نکاح بخواهد سهم اقتدار المرأة یعنی پارسا و زاهد اگر در برج ثابت بود
مستولی روی ناظر بنظر سعود و سعدی بود ناظر زن پارسا بود و اگر
در برج ذو جسدین بود مسعود بود پارسا بود اما مردم را دوست دارد
و اگر در برج منقلب بود و منحوس نا پارسا بود و مولود از جهت زنان
در رنج و بلا بیند و اگر سهم التزویج الرجال و النساء در برجی که

روز و شب از درجه زهره گیرند تا درجه هشتم طالع او در طالع بیفزایند
و اگر منحوس بود مرد و زن هر دو بنکاح رسوا شوند و اگر منحوس بود زحل
و این سهم منحوس بود مولود هرزن نکند **سهم وقت تزویج** چون مشتری
بدین سهم رسد دلیل تزویج حلال بود **سهم حیلة التزویج** اگر مسعود بود تزویج
او بآسانی برآید و اگر منحوس بود رنج بسیار رسد بوی و بعاقبت آن
مقصود حاصل آید و بد بود **سهم الاخوان** اگر مسعود بود با خویشان زن
دوست بود و از ایشان منافع یابد و اگر منحوس بود بر خلاف این بود
سهم الخصومات اگر در اوتاد باشد مولود بسیار با خصومت بود و اگر
منحوس بود این سهم در آن خصومت و حرب و مال یابد و اگر مسعود بود
بر خلاف این بود و اگر این سهم با خداوند سابع و نهم در طالع افتند
مولود خصومت مردمان کند و دلیل قاضی بود و امثال این **سهم الموت**
اگر منحوس بوده و صاحب او منحوس بود و سعد از آن ساقط بود مولود را
عاقبت بد بود و او را بکشند و اگر سهم الموت مسعود بود و خداوندش
سعد بود و سعدان ناظر باشند مرگ مولود نیکو بود **سهم الکواکب**
و این سهم را بروز از درجه خداوند طالع گیرند تا بقمر و بشب بعکس و از این

در طالع

در طالع بیفزایند و اگر این سهم برج مقطوع الاعضا بود و منحوس بود مولود را
بکشند یا عضوی از اعضای مولود ببرند و اگر خداوند این سهم و خداوند
هشتم با خداوند طالع بهم دیگر منحوس باشند مولود را ناگاه کشند
سهم النقد و المخوفه و اگر این سهم با صاحب او و با صاحب طالع
یا هیلاج و الکدخدای مولود را بسیار بیماری و رنج و نکبت رسد و شرف هلاک
بسیار رسد و اگر شهای طالع تحویل بدین برج یا بدین سهم یا صاحب سهم
انسانی همه خوف و نکبت رسد و اشهای هر یک سال یک برج برود و سهم
الموضع الثقل اگر این سهم با صاحب طالع منحوس بود و بر آن دلیل
برج مولود در آفت رسد که این سهم آنجا بود و اگر اشها بدین بخار رسد
یا سهم یا شهای سطالع رسد مولود را در آن سال نکبتها رسد و کارها
بروی دشوار شود **سهم الوطن الاشده** چون تسییر این سهم ببرج
طالع رسد و اشهای طالع انسال بطالع رسد و این سال بیم خوف
بوده و اگر این سهم منحوس بود و در برج ثابت بود مولود در همه عمر
در رنج و بلا بود **سهم السفر فی الماء** دریا و اگر این سهم در برج
آبی بود و مسعود بود مولود اگر سفر دریا کند شادی بوی رسد و اگر

منحوس بود برنج و بلا افتد سهم الغرق فی البحر و اگر این سهم مسعود بود
در برج خاکی بود مولود در سفر خشکی کردن منافع یابد و اگر منحوس بود
بی منفعت بود و رنج سهم الورع اگر این سهم با صاحب طالع بود
با هیلاج بود مولود پارسا بود و اگر از دلیل دو ناظر باشند هم دلیل ورع
بود و اگر برخلاف این بود فاسق بود سهم العقل و این سهم دلیل بر
بحث و غوامض و مشکلات کارها بود و اگر زحل در وتد الارض بود
و مشتری بدین سهم ناظر بود این کس استنباط علوم کند و رای و دانش خویش
خاصه که قمر و سهم الغیب مسعود باشند سهم العلم والحلم اگر زحل و مشتری
نظری معقول دارند در این سهم و صاحب طالع ناظر بود این مولود حکیم بود.
و اگر عطارد ناظر بود بدین سهم مولود خداوند تجربت و معرفت بود تمام
در کارهای معروف بدان معرفت سهم الاخبار لیعلم الکذب والصدق
این سهم اگر در وتدی بود و اگر عطارد و زهره بدین سهم ناظر بودند مولود
تواریخ اخبار گذشتگان به نهایت نیکو داند و روخاصه که در خانه زهره
بود و اگر برخلاف این بود از احادیث گذشتگان هیچ نداند
سهم الجبر الکلی و هو باطل و اگر این سهم در وتدی بود برج مستقیم الطلوع

باشد خبر راست بود و اگر این سهم زایل بود در برج معوج الطلوع افتاده بود این
خبر باطل بود سهم المدبرین الوزراء و الاعیان و اگر این سهم و خداوند
قوی حال باشند و در اوتاد بود صاحب طالع مسعود بود و در اوتاد بود
و سعدان نظر دارند و از نحوس ساقط باشند مولود بزرگ و تیز خاطر
و قوی طبع بود و بود که وزارت کند پادشاهان و ملوک با خراج ستانی وزرا
و سلاطین و کارهای بزرگ تیز خاطر و قوی طبع بود با خراج بدست آوردن
سهم الشرف اگر در وسط السماء افتد مولود صاحب عظیم باشد و همچنین اگر با مشتری
و زهره بهم افتد و سعادت این سهم دلیل صحت بود سهم السعادت
اگر این سهم و صاحب او منحوس بود مولود خامل الذکر بود و اگر مسعود بود نزدیک
سلطان و ملوک معروف بود و او را جاه و مرتبتی بود و اگر این سهم با کواکب
سعد با وسط السماء افتد خداوند ولایت و ریاست و وزارت گذاری سهم
العمل این سهم دلیل زرگری و کیمیاگری بود اگر در برج آتشی بود دلیل حکاکی
و مانند آن بود و اگر در خانه عطارد بود حرب دست بود سهم
التجارات و بازرگانی و خرید و فروخت اگر سهم و صاحب او مسعود بود
مولود را در تجارت و بیع و شری نیکو آید و اگر منحوس بود در برنج افتد مولود

از این جهة سهم المعالجة والضرورة جهت افتادن حاجتها و اگر این سهم
و صاحب او با صاحب طالع امتزاجی دارد مولود را در مهمات خویش
صبر و قرار بود تا آن کار را تمام کند و مجد بود در کارها و اگر مردم را کار
پیش اندکی بد اند که آن کار را گردانیدن باید کردن طالع وقت المسئله
بگیرند و این سهم معلوم کنند و اگر این سهم با سعود باشد آن کار شاید کردن
و اگر با نحوس بود احتراز کنند سهم الرجاء اگر مسعود بود مقاصد مولود زودی
حاصل گردد و اگر منحوس بود بخلاف این بود سهم السلطان والنصرة والظفر
اگر مستولی بر این سهم سعود بود و ممازج صاحب طالع بود و سهم هم مسعود
مولود بر جمله دشمنان ظفر یابد سهم السیادة والمعروف بین الناس
اگر این سهم و صاحب او نحس بود مولود الذکر و اگر مسعود بود نزدیک
سلاطین و ملوک معروف باشد و جاه عزیز یابد و اگر این سهم با کواکب
افتد در وسط السماء مولود را ولایتی و ریاستی سخت عالی کند سهم
الحیلة والفطنة اگر این سهم سعود بود و با فراوان و با طالع ممزوج بود مولود
حرمت سلطان کند یا لشکری سهم السلطان اگر این سهم و صاحب او
مسعود باشد مولود بزرگ باشد و در اعمال سلطان روزی مند باشد

و اگر این

و اگر این سهم در جوزا و سنبله بود مولود کارها کند بدست خویش که ملوک
و سلاطین بر آن حاجتمند باشند و اگر ممازج او را از مال بود در آن
مال یابد سهم الاعمال بالسهم والتجارات این سهم دلیل بزرگی و کیمیاگری
بود و اگر در برج آتشی بود دلیل کناسی بود و اگر در خانه عطارد بود چرب
دست بود سهم الشرف اگر در وسط السماء افتد مولود جاهی عزیز یابد همچنین
اگر با مشتری و زهره ابهم افتد سعادت این سهم دلیل تخت بود سهم السلطان
اگر این سهم و صاحب او مسعود بود مولود جوهری بود بزرگوار که مولود قول
او را از عیب و خواهد بود سهم المحبة الناس این سهم اگر با سعود بود و در خانه
سعود بود مولود محبوب بود نزدیک خلق و اگر با نحوس بود مولود دشمن از وی
گران جان بود سهم المعروف فی الناس اگر بتثلیث و تسدیس آفتاب بود با مسعود
بود مولود طوائف مردمان قیام نماید و کارهای مردمان بدست گردد و ایشان را
مراد حاصل آید سهم الحج اگر مسعود بود با صاحب طالع هم بود مولود را
محتاج بود در بیشتر کارها مطالب او بیشتر میسر شود با سانی و اگر خلاف
این بود بر خود و بر دوستان مبارک بود سهم الشهوة والحاجی علی الدنیا
و حیلت و مکر و فریب اگر این سهم مسعود بود و خاصه مشتری مولود شهوت

خویش را مغلوب دارد و اگر منحوس بود شهوات بر مولود مستولی بود
سهم العقد والدوستان اگر این سهم و صاحب خانه او مسعود بود از دوستان
خیر یابد و دوستان از وی سهم الاضطرار از این سهم توان دانست
که میان مرد و عیالش دوستی بود یا دشمنی و اگر این سهم در میلاد که یکی از
برجی بود و دیگری در طالع برجی که ایشان هبوط طالع یکدیگر باشند
مثال این چنین باشد که در طالع یکی در سنبله بود و دیگری در حوت
میان سعادات بود سهم النجم اگر سهم با صاحب او ممتزج باشد با
سهم السعادت مولود در فرمان خویش مستقیم و سخی و جوانمرد و طعمها لذیذ
سازد و خویش را بزرگ داند و اگر منحوس بود بر خلاف این بود
سهم حریة النفس اگر این سهم و صاحب او مسعود بود با مشتری مولود گشاده
روی و حلیم بود و خاصه که این سهم در برج احرار باشد و اگر منحوس بود
عبوس و خویش زندگانی باشد سهم المحمود والمذموم من المقالات
اگر این سهم با مشتری مسعود باشد مولود هر کاری که کند نزدیک خلق مشهور
شود و او را بدان ثنای نیکو گویند و اگر منحوس بود مولود را بهیچ کار
از وی نستانند سهم الاعدا به برج دیگر با طالع بود صاحب طالع

مولود

مولود بسیار دشمن بود و اگر بر خلاف این بود مولود اندک دشمن باشد
سهم الشهادت والنجدة اگر این سهم با صاحب طالع بود یا با زحل بود
مولود همه عمر بدبخت بود و هیچ منفعت نیابد سهم الهیلاج را چون سیر باید
و چون سیر هیلاج به منحوس رسد دلیل نکبت بود در آن سال و اگر به مسعود رسد
دلیل سعادت بود در آن سال سهم العزة والشجاعة اگر به تدلیس مریخ یا
مشتری بود علوم ریاضت و سواری نیکو داند و آداب سلاح و شمشیر و نیزه
بکار داشتن نیکو داند سهم الجرأت والشدة اگر این سهم بتدلیس مشتری با مریخ
بود یا در صورت نحس و مولود قوی حال بود و قوی دل و جنگی و قتال کن
سهم المکر والخدعه والفریب اگر این سهم و صاحب او در برج ممتزج بود
و صاحب طالع مولود خبیث و صاحب خداع و مکر بود و در این اگر
مسعود بود از آن منفعت یابد و اگر منحوس بود از آن بلا بیند و اگر عطارد
با مریخ بود بدین سهم دلالت بود و مولود بخیل و قلعه گشاید و در ردی استاد
بود سهم الموضع الحاجه اگر این سهم مسعود بود و صاحب او هم مسعود
بود حوایج او بزودی برآید و اگر بر خلاف این بود دیر برآید و اگر
این سهم حوایج مبهمه بکار دارند که بدانند که از چه جنس است و بدین

ویدین سهم دلیل طالع معلوم شود سهم الغرور و تاجر الحوایج
اگر این سهم و صاحب او با زحل بهم بوند یا وی اتصال دارد مولود
کاهل بود و هیچ حرکت نکند الا بوقت ضرورت و در کاهلی ماند و اگر
صاحب این سهم دلیل مال را نحوس گرداند مال بسبب کاهلی زیان آرد
مولود را سهم الجزاء والمکافات اگر این سهم در اوتاد یا در
مایل الاوتاد باشد و مسعود بود یا صاحب طالع مولود مکافات
کشد و خیرات و نیکیها کردن سهم العمل الحق اگر این سهم و صاحب او
مقبول بود و در برج ثابت بود مولود را حق دوست دارد و پیوسته
طریق عدل و انصاف و حق براید و اگر در برج منقلب بود و منحوس
بحق قیام نکند و اگر در برج منقلب بود و مسعود بود حق داند و بدو
التفات نکند و جمله این سهام که در طالع مولود بکار دارد و این
که در کتب جامع احکام مثبت شده هشتاد سهم است و اگر دو سهم
یا کمتر یا بیشتر در یک برج افتد حکم هر یکی بر خلاف دیگری حکم کند
و تا دلیل آن بازاید و حکم آن گاه کنند بان تمام شد رساله
السهومات بعون الملک المنان تاریخ غره شهر رجب سنه ۱۲۴۶

و تمت الکتاب والسلام

(از سهم الفضائل تا سهم الاخبار در طالع اخراج باید)

احکام سهامات

بسم الله الرحمن الرحیم

در احکام سهامات مجملا احکام اجتماع چنین است که باشد **تکمله اول**
در موضع سهم نظر کند در وتد دلیل سعادت و خوبی احوال مدلولات
سهم باشد اقوی مقدم باشد او ۱۰ و ۷ و ۴ و در مایل الوتد
دلیل توسط احوال منسوبات سهم باشد اقوی مقدم ۱۱ و ۵ و ۲
و ۸ در زایل الوتد دلیل بر شدت ضعف و خوی متفرعات
وی باشد اضعف مقدم ۱۲ و ۶ و ۹ و ۳ اما از جنسی سهم غافل
نشوند از آتشی و بادی و خاکی و آبی هر یکی در خانه منسوب بجودش هر چند
در مرتبه ضعف داشته باشد بجهت منسوبات وی خوب بود
تکمله دوم از نظر سهم بهر خانه دلیل رغبت و شغف مدلولات همت
بمنسوبات وی باشد که از نظرات توان گفت **مثال** سهم العمل
در سهم رغبت رغبت بعمل باشد در طالع دلیل شغف ملوک از رو باشد
تکمله سیم صاحب سهم را صاحب سهم خوانند و احوال مدلولات
سهم از خیر و شر از صاحب سهم و مکان او و نظرات سهم و طالع
دهند

دهند پس صاحب سهم بسهم و طالع نظر مرغوب ناظر باشد و صاعد
و زاید در مراتب خمسه باشد دلیل ارتفاع تسعیر و نفاذ قیمت
و عزت مدلولات سهم باشد و نظرات تربیع یا مقابله و هبوط
و نقص در مراتب خمسه دلیل بی اعتباری و ارزانی و بیقدری
و کم حاصلی منسوبات سهم باشد و این حکم بقدر ضعف در مراتب خمسه
صاحب کنند **تکمله چهارم** از حال مستولی بر جزو سهم غافل نشوند
و از نظرات مستولی بطالع و سهم و صاحب سهم غافل نشوند
و موضع مستولی را عظیم مؤثر دانند و نظرات مستولی شاهد تکمله
اولی باشد و نظرات بصاحب سهم شاهد تکمله دوم باشد و نظرات
بکره شاهد تکمله سیم باشد **تکمله پنجم** از ضعف و قوی سهامات چنانکه
در کواکب معتبر بود غافل نشوند ضعف و قوی سهم از والدین
او گویند و منقوص اقدام و اقوی از منقوص غیره باشد **تکمله ششم**
نظر سهم بوالدین از سعادت و نحوست دلیل نیک فال و نکبت احوالی
منسوبات مدلولات او باشند و سعادت و نحوست در جهت
و استقامت و مکان والدین در احکام دخلی تمام دارد چه این

حالت متوبات سهم را باشد در این وقت که ناظر باشد بجز و سیر
اما احکام مفصلا از نمودن سهامات در سوت دوازده خانه
با وجود آن ز نکات بیش کانه غافل نشوند که غفلت ندامت آورده
اند اما سهم السعاده در اول دلیل سعادت و فراغت و عیش و عشرت
رعایا و عجزه و مساکین باشد در دوم مسعود دلیل جمعیت و آبادانی
خزاین و بدست آوردن مال بی رنج باشد و از اموال سلاطین
روزی مند باشند و اگر کوکبی ناظر باشد قوت هر یوم روز بروز
بدست آید و اگر منحوس باشد بدحال و خبیث المعیشت باشند در
سیم مسعود دلیل مصاحبت و جمعیت و یاری خواستن مردم از اقربا
و خویشان باشد و نتایج خوب بر آن مترتب باشد منحوس جمعیت
و مصاحبت بدون نتایج خوب بلکه ضرر متصور بوجود آید بدون نظر آمد
و شد و اختلاط زبانی باشد در چهارم مسعود دلیل کثرت و عیش
بهش با دران و بدران و ارتفاع از ضیاع و عقار و ملک و املاک
و حصول مطلب با دشاهان و عرش لشان باشد منحوس
چنان باشد در پنجم مسعود و خوشنودی از فرزندان و رسیدن

اخبار کثرت اثار و توالد و تناسل بسیار باشد و منحوس ضد آن باشد
در ششم مسعود و خوشحال خدمه و ملازمان و سلامتی بیماران و بسیار
احتمال محبت انجام منحوس دلیل بیماری بیماران و حبس و بندگی و گرفتار
مردی که بصاحب برج منسوب باشد و اگر با آن نحس نحسی ناظر باشد
زود بخوبی مبدل نشود در هفتم مسعود دلیل سعادت و رضاء بسیار
کاری از ازدواج و شرکا باشد منحوس ضد آن در هشتم مسعود دلیل
بی خوبی خلایق و رفاقت حرفی و اداء دیون باشد و منحوس دلیل
باشد که خلایق خود را در مهالک اندازند و در نهم مسعود دلیل سعادت
در سفرهای طلب علوم سعادت دهنده و دیدن خوابهای منحوس دلیل
نحوسات باشد و در غربت ذلت بیند و طالب علوم متروکه
مذمومه باشند در دهم مسعود دلیل سعادت خلایق از ملوک
و سلاطین و وسعت معاش و رضا از مکاتب و یافتن مطالب
باشد جمیع خلایق را خصوصا ملوک و سلاطین و منحوس دلیل
توسط خلایق بسلاطین و حکام و آزرده شدن از آن و کم کسبی
و ادبار در طلب معیشت باشند و در یازدهم دلیل حصول مطالب

79

و اراده هر کس رسیدن مراتب بیش از خود و صعود در مراتب
و منازل منحوس دلیل یأس و آزرده شدن از ارباب قلم باشد
در دوازدهم مسعود دلیل رواج بازار حیوانات و بیش منافع از آن
و خلاصی محبوسان منحوس بزحل با رجعت صاحب دلیل است که در این
سال مردم بسیار قصد خود کنند و خود را کشند منحوس بمریخ دلیل
است که خود را با آهن کشند و در حربها از آلت حرب اندیشه کنند
منحوس بعطارد بسموم خوردن کشته شوند نهم بغیب در بیوت دلیل علم و دین
و ادب دیدن باشد اگر در خانه اول باشد دلیل دین داری عوام
و خلایق باشد و راست اعتقادی و سدادرستی خلایق باشد در دوم
دلیل امانت و دیانت و کم طمعی و قناعت بمال خود نمودن مردم باشد
در سیم موافقت اقربا با معاونت نمودن خلایق یکدیگر را باشد
در چهارم دلیل تندرستی و سعادت عواقب امور و بهره یافتن از عواقب
امور باشد در پنجم دلیل کثرت توالد و تناسل و صحت ابدان
زنان حامله و فرزندان باشد در ششم دلیل درست اعتقادی ممالیک
و سلامتی بیماران و خوبی حال خدمه و حشم در هفتم صلاح حال زنان
و عفت

و عفت و امانت و دیانت شرکا و صحت مسافران باشد در هشتم
دلیل خوف و اندیشه از مرگ و موفق شدن بوصیت اگر مسعود باشد
و اگر منحوس باشد دلیل مفاجئی و مرگ بی وصیت و عدم توفیق در
واجبات باشد در نهم مسعود دلیل باشد که عوام و اکثر خلایق
از اسرار و اعمال خود یکدیگر واقف باشند و میل بزهد و تقوی نمایند
منحوس دلیل بداعتقادی و غفلت و حماقت خلایق باشد در دهم
مسعود دلیل حرمت و عزت خلایق نزد سلاطین و صحت ابدان سلاطین
و میل ایشان بعدل و دین داری باشد و منحوس دلیل زوال حرمت و شغل و عمل
و مذهب و دین در یازدهم مسعود دلیل حصول اکثر مطالب عالمیان و
آبادانی و سلامتی خزاین و منحوس دلیل ناامیدی و خیانت متصرفان
و عمال و ارباب دیوان باشد در دوازدهم دلیل صحت و کثرت
نتاج حیوانات باشد تکمله مقارنه وی با عطارد دلیل است
که اکثر خلایق در دین و مذاهب سهولت ورزند و بهر طایفه که رسند
بمشرب ایشان سلوک نمایند مقارنه وی با زهره دلیل است بر سست
عهدی و سهل انگاری در دین و مذهب باشد اما زود بر سر آمد.

70

رفعت خود آید و مقارنه وی با زحل دلیل ثبات در دین و مذهب باشد
با عدم مجادله و مناقشه باشد مقارنه وی با مریخ دلیل مناقشه و کشته
شدن خلایق بر سر مذهب و ملت باشد و کمال غلو در دین داری اهل قوم
اما با وجود اعتقاد بوجوب اعمال و افعال آن ملت و مذهب کاهل در
افعال باشند و مقارنه وی با مشتری دلیل رسوخ و ثبات اعتقادات
مجد در افعال و واجبات مذهب و ملت باشند مقارنه وی با شمس دلیل
علو همت و ترقی در دین و مذهب و مدارستی و میل با صحاب پرستی و عشق
و عاشقی مقارنه وی با قمر دلیل انقلاب خواطر و بی ملاحظگی در
دین و مذاهب و بی قیدی باشد مقارنه وی با راس دلیل ترقی
در دین و مذهب باشد چون با ذنب باشد دلیل ترک و بی میلی خلایق
باشد در ده کفش و ترک دین کفش خلایق باشد سهم المال
طالع در رابع و عاشر مسعود دلیل توانگری عوام در رعایا باشد
بسبب مال حلال که از کسب یا ملک و املاک بهم رسیده و منحوس دلیل
بدحالی توانگران و بدبختی و توانگری اشرار ان و بدبختان از
مال حرام و در سابع مسعود از خصومات از ازدواج فواید یابند و منافع برند
دوگانی

و منحوس ضد وی باشد در عاشر از حکام منافع برند و از شغل و عمل دور
در رابع از ضیاع و عقار و ملک و املاک و جمعیت بهم رسد در دوم
سبب جمعیت بهم رسیدن از صاحب سهم و موضعش بود آن کوکب در سیم
از خویشان و مصاحبان و نقل و حرکت منافع یابند در پنجم سبب جمعیت
تحف و هدایا و تکلفات با هم باشد در ششم تجار از عبید و اطبا
از معالجات نفع برند در هشتم از میراث نفع برند و مال از حرف
یابند در نهم اسفار و طلب علوم و دین داری و دانش سبب نفع باشد
در یازدهم از دوستان و عمل دیوان نفع یابند در دوازدهم دشمنان
سبب زیادتی مال شوند سهم المرض در ۱ سبب اشتغال با مور بیهوده بیمار
شوند در دوم اغذیه فاسده سبب بیماری شود که از صاحب سهم توان
دانست و به بیماری مال تلف شود و در ۶ دلیل مرض پنهانی در ۸
عاقبت مرض خیر باشد در ۹ مرض بد اعتقادی غالب شود و در
۱۱ دوستان خایف و بی ضعف بسبب بیماریها اندوه شود در ۱۲
دلیل قوت دشمنان و ربح و در طرف شدن از دوستان دولت باشد
در باقی بموت بیماری صاحب خانه باشد سهم التزویج در طالع

مسعود از تزویجات نفع برند و منحوس ضد او باشد در ۲ زنان با ایمان
شوهران دهند و نفع برند و اگر مسعود بود و از تزویج در رنج و محنت گشتند
و بلا بینند در ۳ تزویجات صله رحم مرعی باشد مسعود سعادت بینند و منحوس
بعاقبت در رنج گشتند در ۴ مسعود و اکثر در تزویجات به بلندتر از خود باشد
اگر منحوس باشد اکثر فسق و طلاق با مادر زن باشد و در اکثر تزویجات
بعشق و عاشقی باشد و در ۵ اکثر تزویجات با کنیزان و خدمه و زنان حقیر
ناک بود و در ۶ اکثر تزویجات با ستانی و سازکاری باشد اگر مسعود
باشد و اگر منحوس باشد لذت و محنت باشد و در اگر مسعود باشد
اکثر عوام از جهت زنان آزار کشند و اگر منحوس باشد قوت و موت مردمان
باشد و اگر برج مذکر باشد و در زنان باشد اگر در برج مؤنث باشد
و در مسعود زنان مرضای شوهر نکنند و منحوس نکنند در
مسعود دلیل است که اکثر تزویجات بزنان معروفه باشد و بزرگ
منش و در اکثر تزویجات بعاشقی و غلبه محبت باشد و در اکثر
تزویجات بزنان خبیثناک باشد و با خشن رنج و آزار شود
سهم الموت در اوتاد دلیل مرگ خلایق در اوطان و جایها مرض باشد
و در

۲ اغذیه فاسده منسوب بصاحب سهم باعث موت یا درویشی و طلب
مال باعث قوت و موت شود و در ۴ اقربا باعث موت شوند و اکثر
قوت و موت بفجاءه باشد و در ۵ قوت خلایق بروجه خوبی باشد و بصحت
باشد و در ۶ بیماری ناکسان و زیردستان باعث قوت و موت گردد
و در ۸ اکثر مرض که از طبیعت برج و صاحب سهم مفهوم شوند طلب کنند و در
۹ در سفر و غربت میرند در ۱۱ بدستور و در ۱۲ هلاک شوند در حبس یا در
حضر شدن یا بسموم که نظر کواکب نوابت دهند و این در جمیع موت است
سهم السفر دلیل سفر بسیار باشد و جهت سفر مکان مبهم باشد و عاشر
بزرگ و جهة سلاطین سفر کنند و باقی بیوت بدین دستور و در بیوت
ساقطه از سفر اکثر ضرر بینند سهم السلطان در اوتاد دلیل قوت و ظفر
و نصرت سلاطین نامدار و حکام و ذوی الاقتدار باشد در طالع
دلیل است که بامداد و عوام و رعیت ظفر بر اعدا یابند و در رابع
دلیل است که ضیاع و عقار و ذخایر باعث جمعیت و ظفر بر اعدا گردد
و در سابع دلیل است که سلاطین با عانت یکدیگر بر اعدا مظفر و منصور
گردند در عاشر دلیل است که ثبات دولت در ثبات و ملکی باشد

محرکان بسرعت را زوال لازمه باشد و در صورت زایله با سقوط صاحب
خود دلیل بی عزتی و فروتنی و ضعف و نادانی و بیقدری ایشان باشد
و کار ایشان بتعلق رود و احمق را کار بهتر باشد و در یکی دیگر صورت
دلیل توسط احوال ایشان باشد مسعود بسعادت و منحوس بضد آن باشد
سهم الحرب الاول که بسلاطین و ملوک تعلق دارد سهم الحرب الثانی به
لشکری و سایر خلایق متعلق است اگر در اوتاد باشد دلیل قایم شدن
حربها باشد اگر مسعود بود و سعود ناظر باشند کار بصلح یا فرار احد
الفریقین رسد و اگر نحوس ناظر باشند نظر نحس اگر زحل باشد دلیل
ثبات و بقاء فتنه باشد خصوصا در حران علویین و اگر مریخ باشد
و مریخ ثابت دلیل خون ریختنها و قتل و کشتن بسیار باشد و در برج
منقلب بیک خون ریختن کار انجام یابد مگر آنکه برود نور نحس دیگر
کار کند و باقی صورت در زوایل با سقوط از صاحب دلیل آرامش و بی
فتنه بودن است و در مایل الوتد چون نی و تد باشد اما نه بانهز میمه
و نظرات را دخلی عظیم است اما سهامات و ماکولات و مشروبات
در صورت در صورت طالع دلیل خواهش هوام در جایا در بی حیث یا قحط ماکولات
سهم باشد

سهم باشد اگر مسعود باشد و ناظر بصاحب و مستولی ضد اگر منحوس
باشد و در ۲ دلیل کثرت و عزت و خوبی مدلولات وی باشد
و منحوس ضده در ۳ دلیل شرف و انتقال از موضعی بموضعی و خواهش
بجهت سعی و شری و منحوس دلیل شقر و عدم میل باشد و در ۴
مسعود دلیل خوبی محصولات و مشروبات و مدلولات سهم باشد منحوس
ضده و در ۵ مسعود دلیل شرف و کمی او و منقطع شدن خلایق از زاد
بطریق مدارا و منحوس ضده و در ۶ مسعود دلیل معمولی و کثرت و عزت
مدلولات وی باشد منحوس دلیل معمولی و ضرر رسانی و فساد
مدلولات وی باشد و در ۷ مسعود دلیل است که با وجود عزت و کثرت
نفر طبایع و انتقال از ملکی به ملکی باشد و در ۸ دلیل معمولی و بیقداری
و ضرر رسانی مدلولات سهم باشد با وجود آنکه مسعود باشد و در
۹ دلیل عزت و کثرت قیمت و کمی آن باشد اگر مسعود باشد و در
۱۰ دلیل کثرت و عدم عزت و ارزانی و فایده رسانی و منفعت
مدلولات وی باشد و در ۱۱ منجر جمع پنج و ده باشد و در ۱۲ چون
شش و هشت باشد جمع اما سهامات آثار علوی سهم الامطار

در طالع دلیل حدّت و حرارت خلایق باشد مسعود بسعادت منحوس
ازان در بلا افتد در رابع دلیل پدید آمدن آتشها در زمین باشد
و سوزش گیاه و محصولات و ضایع شدن آنچه از زمین روید مگر آنکه
سعدی ناظر باشد در سابع خارجی ملک در سور و تقطیع محصولات
گو شد در عاشر دلیل است که آتشها از هوا ریزد و توالی نجوم بود
خصوصا که مریخ مقارن یا شاهد و یا ناظر باشد و در دیگر بیوت بلکه
در کل بیوت احکام احمال و نکات سنه در نظر داشته باشد سهم
المیاه و سهم الماء و سهم المطر در طالع دلیل خوبی و بسیاری بادها
و ابرها و بارانها عذب معتدل باشد و در رابع دلیل زلزله و شق
زمین و بسیاری آب چشمه و کمی باران باشد در سابع دلیل جنبش
بادها ناخوش طبیعت و قلت آب نافع و کثرت آب مضر از
سیلها و بسیاری باران مخرب و در عاشر دلیل ظلمت هوا و ابرهای
مخرب و بارانهای متواتر نافع و زیادتی آبها اگر مسعود باشد
سهم الارض در اوتاد ناری دلیل حرکت مایست فی الارض
باشد و در اوتاد هوائی دلیل زلزله باشد و اگر در وتد رابع باشد
دا اعلم

و اگر خاکی باشد دلیل ظلمت هوا و خرابی بعضی مواضع باشد از خاک
و باد و در وتد آبی دلیل سرما و یخ بندی و برف باشد و در وتد خاکی
تگرگ و طوفان و تغییر اوضاع باشد سهم البرد و التگرگ
و الثلج و الغیوم در طالع و عاشر دلیل سرما و تگرگ و برف
و ابر باشد خصوصا که خانه بطبع سهم باشد و صاحب ناظر و حل
متصل شود و مستولی ممازج باشد و در رابع و سابع دلیل حرارت
هوا و کثرت لوازم آن باشد خصوصا که بخلاف طبع سهم توالی
نجوم در اوتاد خصوصا که شرقی باشد سهم الرابع دلیل ظهور و فساد
و عظم اثر او باشد خصوصا که منحوس باشد و اگر غربی باشد دلیل
ظهور وی تابانی باشد و در برج از طبع برج گویند و در رابع دلیل
عدم ظهور و خفا و قلت اثر آن باشد تکمله سهمها مذکوره
در اوتاد دلیل قوت اثر آن باشد و در مایل اوتاد دلیل توسط
اثر آن باشد اما از لطایف سهام غافل نشوند احکام سهامات
کواکب و طریق عمل آن اگرچه تفصیل کل سهامات در جدول آن
خواهیم کرد سهم زحل از درجه زحل تا درجه سهم السعاده و در ش

بخلاف و بر درجه طالع افزاید دلیل است بر حفظ و بعد غور در امور
و در دیده و حال مرگ و دلیل زمین و ضیاع و عقار و دهقانی و جا
و محل و تمام مردم به نیکی و بدی و دلیل بری و نجات از حبس و رنج
و سعادت و نکوست و این سهم را این معانی دال است و اوتاد
اقوی و در مایل مایل توسط و در زایل اضعف و ادنی **سهم المشتری**
بروز از سهم الغیب تا مشتری و شب بخلاف و بطالع افزایند و این سهم
دلیل بود بر عزت و ظفر و عواقب امور از ستودگی و بدی و صلاح
و طلب دین و ایمان و اجتهاد در کسب و جهد در امور و طلب عدل
و قضا و راستی و بنا مساجد و امید و هر چه آدمی رسد بر این معانی
دلالت جوید و این سهم را النصرت و الظفر نیز گویند **سهم المریخ**
بروز از درجه مریخ تا درجه سهم السعادات و شب بعکس و بر طالع
افزایند این سهم دلیل بر تدبیری و شجاعت و قوت دل و دیگر خدیعه
بود و در سعادت و نکوست حکم باید کرد در هبوط **سهم الزهره**
بروز از سهم السعاده تا سهم الغیب و شب بخلاف و بموضع زهره افزایند
و این سهم دلیل العشق و محبت و رغبت در نکاح و تزویج و امثال
اینها

این باشد از سعادت و نکوست این سهم را این معانی دلالت جویند
سهم العطارد بروز از سهم الغیب تا سهم السعاده و شب بخلاف
آن و بموضع عطارد افزایند و دلیل درویشی و تجارت و بسیاری خصومت
و خشمناکی و صفرادی بود و بیع و شری و دبیری و استفاده علوم
مختلفه طلب کردن از دو موضع و صاحب و مستولی بر او جویند احکام
سهم السلطان و سهم الرغبت که از نتایج شمس و قمر اند مجملا در تمتهای
قران علویین گفته شده طلب دارند **نکته** چون سهم در بروج ثابته
باشد مدلولات معتبره مستفاده از لکانت سنه را ثبات
باشد و تاثیر همان سهم متربع یا مقابله جزو سهم رسد تغیر بدیره باشد
و چون در هبوط اوتاد باشند اقوی و دلالتش بیشتر و اثرش عظیم تر
باشد و چون بروج موافق طبیعت باشد از ناری و خاکی و آبی و بادی
مدلولاتش بلا سعی و واسطه بوجود آید در بروج متضاد تا امداد و
اسباب ارضی مدلولاتش موجود آید و در بروج مخالف طبیعت با مدد
آلات و اسباب سماوی و ارضی چون جمع شود بوجود آید و قیاس
هبوط مایلی و زایلی از اوتاد کنند و طبیعت بروج از هوا تعرف

و مصادقت و سلامت و مخالفت ترکیب کند و حکم کند **تکمله**
استادان این صنعت شریف سهمی بدست آورده اند جهت حوادث
عالم و او میانه سه کوکب است که یکی بغایت بلند رتبت و گران
حرکت است و یکی میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت
سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال بیش ندارد یا آنکه نوبت کثیرا
المدت اند و رفیع القدر چون طوفان و ملت و دولت و یا آنکه حقیر
القدر و اندک مدت اند چون صناعت و زراعت و معاملت و تغیر هوا
پس سهم مذکور بحسب هر مرتبه مثل آن نتیجه دهد و چون مراد ما اینجا نوع
اوسط است گوییم که هرگاه که فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت را
بر این بیفزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حرکت آن
سهم بود بقول بعضی دیگر تقویم شمس را از تقویم زحل کم کنند و در رجعت و
استقامت و باقی را بر تقویم قمر افزایند جای سهم مذکور بود و در آن
نشانه زدر پس بقول اصح موضع آفتاب را از موضع ماه نقصان
کنیم و موضع زحل را بر باقی افزاییم تا موضع سهم الحوادث بیرون آید
و دائم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال
بمقابله

بمقابله او ناچار در این وقت اثری به بدی کند که نحوست اجتماع از آن حالت
و همچنین بر تربیع زحل بود وقت تربیع نیز و اصل سخن آنست که هرگاه که
این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود و در خانهای ایشان بود میان خلایق
اتحاد و مودت بود و بر آمدن مهمات آسانی و اگر منحوس بود یا در
خانهای نحسان بود حکم بر عکس بود و نیز گفته اند که اگر در خانهای زحل بود
دلیل کند بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود و بادهای با هول
وزد خاصه در دلو خصوصا که زحل بطبع سردی کند و اگر در خانهای مریخ
بود خصومت افتد میان خلایق و بادهای سخت جهد و در موسم گرما گرمی
کند مگر آنکه مسعود باشد بنظر سعدی و مریخ سردی و تری کند و اگر در خانهای زهره
بود مردم مایل شوند بلهو و طرب و غلبه شهوت ها در خلایق و بارندگی مگر آنکه زهره
نحسی کند و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گردد و در وقت گرما گرمی
کند و مردم و مردم بزرگی جویند و با اهل دیوان اختلاط بسیار کنند و اگر در خانه
قمر باشد باران آید در وقت و گشادی کار عوام باشد و خیر بسیار رسد
مردم را و اگر در خانهای مشتری باشد هوا گشاده باشد خاصه در قوس
و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در خانهای عطارد باشد [illegible]

بگفتگو بود میان مردم و تهمت و نمیمه خاصه در جوزا و میل بجانب دکتاب و مجهولهای
دیوانی تمت الکتاب والسلام

احکام بسم الله الرحمن الرحیم رساله تحویل عربیه

در دانستن احکام تحویل سال که در هر ماهی از ماههای عربی که در آن ماه تحویل
شود و احکام از حکمای اعراب بر این قسم نهاده اند در محرم الحرام
بود دلیل امنیت و فراغت و خوبیها باشد و اگر در در صفر بود دلیل
اندیشه و تفکر و بدی عواقب خلایق باشد و مودت بسیار بود و اگر در
ربیع الاول بود دلیل خیرات و عبادات و خوبی عواقب امور باشد و اگر
در ربیع الآخر تحویل واقع شود دلیل تردد ملوک و اندیشه در بلاد و نقصان از
دشمنان باشد و خوبی عواقب امور و اگر در جمادی الاول تحویل واقع شود
دلیل تفکر ملوک از جهت عواقب امور و تردد سلاطین جهت دفع اعدا
و طلب الکبر و الی و باشد و اگر در جمادی الثانی تحویل واقع شود
دلیل ترددات ملوک و فرار بعضی ملوک از جا و مقام خود و قتل و کشش
و جنگ و جدل میان اهل اسلام و اهل کفر و اگر در رجب المرجب تحویل
واقع شود دلیل امنیت و فراغت و ارزانی و بدی معیشت باشد و اگر در

در شعبان المعظم تحویل واقع شود دلیل رواج امر معروف و نهی منکر و میل مردم بطاعات
و عبادات باشد و بسیاری خیرات و صدقات میان خلایق باشد
و اگر در رمضان المبارک تحویل سال واقع شود دلیل اندوه و کمی ارزاق و بی کسبی
و رواج بازار غلطیات باشد و اگر در شوال المکرم تحویل سال واقع شود دلیل
فرح و عیش و عشرت و فراخی معیشت و عدل ملوک باشد و اگر در ذی القعده الحرام
تحویل سال واقع شود دلیل بسیاری حیوانات و اندوه مسافران و بسیاری
دزدان باشد و اگر در ذی الحجه الحرام تحویل سال واقع دلیل بر بسیاری عبادات
و خیرات و امنیت و راحت و لی در عاقبت تمام شد احکام رساله عربی

احکام بسم الله الرحمن الرحیم محرم نامه تحویل بنام [illegible]

در احکام سال تحویل حکمای اعراب از روی [illegible] نموده اند که هرگاه اول
محرم اگر محرم روز دوشنبه در آن سال دلیل سرمای سخت باشد و باران بسیار باشد
و آخر سال فراخی بود و در طرف روم چهارپایان را آفت رسد و مرگ و رنج
باشد اگر محرم روز سه شنبه در آن سال دلیل بود که زمستان خوش باشد و باران
بسیار بود اما بهار باران کم باشد و در چهارپایان را آفت رسد و بیماری
مختلف باشد و مرگ اطفال زیاده باشد و مرگ زنان باشد و قتل ملوک

بود و در آخر سال فراخی بود و پادشاهان را جنگ و جهاد شود بسیار بود
و در جمیع اطراف آفت باشد در آن سال اگر محرم روز دوشنبه باشد
زمستان خوب گذرد و تابستان گرم باشد و بهار باران بسیار باشد
و حال چهارپایان نکو باشد و نرخها ارزان و میوه بسیار باشد و
مرگ زنان بسیار باشد و در آخر سال پادشاه را از جانب
مشرق دشمن بهم رسد اما سلامت باشد و ناحیت
فارس غلبه باشد و بیماری مختلف باشد و اگر اگر محرم
روز سه‌شنبه باشد دلیل است که زمستان سخت باشد و ناحیت
مشرق سختی باشد و بکوهستان آفت رسد و ناحیت شام
و مغرب رنجوری بسیار بود و از آسمان آفتها بسیار بود
و سلطان و لشکرش را دشمن پدید آید و بجانب فارس آفت
رسد از آسمان که از آن مرگ باشد و در آخر سال
نرخها گران شود و اگر محرم روز چهارشنبه باشد زمستان میانه باشد
و باران کم باشد اما سال نیک باشد و مبارک باشد
و در ناحیت کوه پایه شوغا و علتی باشد و بجانب مشرق

آفت



آفت رسد و در میان مردم و بجانب بابل نرخها ارزان شود
و سلطان را غلبه باشد اما که سلامت بود اگر محرم روز
پنجشنبه باشد در آن سال زمستان سخت شود و میوه بسیار بود
و بجانب بابل آفت رسد و نرخها گران شود و در آخر سال از میان
غله کم شود و از بیابان عرب بسیار بیرون آیند و در میان را غفلت
بسیار بود و باران و زراعت کم بود اما نرخها ارزان باشد
اگر محرم روز جمعه باشد در آن سال زمستان سرد گذرد و باران کم باشد
و آب چشمه‌ها کم باشد و غله کم باشد و بجانب کوهستان
قریب بصلاح و سنگ بیماری باشد و نرخها گران شود و پنبه
و ابریشم بسیار بود و بکوهستان نرخها ارزان بود و در جانبها
آفت رسد و میان رومیان
و دشمنی پیدا شود والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب در یوم دوشنبه چهارم شهر رجب المرجب ۱۲۴۶ [illegible]





